فضائل

فلسطین ومسجد اقصی

در روشنائی قرآن وسنت



شاکرالذهبي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ



فهرست موضوعات **صفحه**









مقدمه

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، أما بعد: فإن أصدق الحديث كتاب الله وخير الهدي هدي محمد (صلي الله عليه وسلم) وشر الأمور محدثاتها وكل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة وكل ضلالة في النار، ثم بعد:

آنچه که امروز در غزه می‌گذرد، مؤمنان را به غصه درآورده، وقلب های مرده را زنده کرده، و انسان‌های غرق در خواب را بیدار، و آنانی که احساس دارند به حرکت افتیده اند. از آن جمله مؤمنان، من نیز احساس مسئولیت نموده، [وحد اقل] با نوشتار و ادبیات ضعیف وعلم اندک خود دست به قلم شدم تا از اهمیت وفضائل فلسطین و اقصی برای نا آگاهانی که در این قضیه خاموشی اختیار نموده، وبرای یاری مؤمنان مستضعف [وحتی نصرت آنها بوسیله‌ی دعا] دریغ می ورزند؛ از کتاب وسنت یادآور شوم.[١] شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌فرماید: اگر از سرزمین شام[٢] و یاری نمودن اهل آن و از حمایت آنها سر باز زنید، الله تعالی قوم دیگری غیر از شما جهت یاری آنها میفرستد، و گروه دیگری را جایگزین شما می کند.[٣]

---

[١]- گرچه، ظلم وستمی که علیه ما خانواده شده، تاکنون هیچ یهودی‌ای بر علیه مسلمان دیگری چنین جنایتی را مرتکب نشده است. اما وجدانم مرا وادار بر این کار کرد که با این مظلومیت خود، از مظلومیت دیگران نیز دفاع نمایم زیرا، مظلوم نسبت به هرکس دیگری احساس دارد وقلبش می‌تپد تا [به هر وسیله‌ی که شده] به یاری ستم دیده بشتابد. الي الله المشتكي و هو المستعان و به الثقة و عليه التكان

[٢]- که سرزمین فلسطین را نیز شامل می شود.

[٣]- ذیل طبقات الحنابله: (٤/٥١٠).



از پروردگار یکتا الله و خالق بشریت - سبحانه وتعالی - مسألت دارم؛ این کوشش ناچیز مرا در ترازوی حسنات و نیکی های این بنده ناچیز و سایر برادران عزیزی که در تصحیح و بازنگری آن همکاری نموده اند قرار دهد! از بارگاه رب العزت والجلال برای شما خواننده عزیز و دوستانی که در به ثمر رسیدن این کتاب نقشی داشته اند، و برای تمامی برادران و خواهران مسلمان طول عمر و سعادت در دو جهان استدعا دارم.

اللهم صلِّ وسلِّم علی عبدک ورسولک محمد وعلی آله وأصحابه أجمعین، والتابعین لهم بإحسان إلی یوم الدین.

برادر شما:

شاکرالذهبی

پشاور - پاکستان



مبحث اول:

معلومات در خصوص مسجد أقصی

فلسفه‌ی نام گذاری آن به «اقصی»: مسجدالأقصی، به خاطر دوری مسافتش با کعبه به این اسم نام گذاری شده است. و نیز گفته شده است به خاطردور بودنش ازخبائث و یا به خاطر آنکه دور تر از مسجد مدینه نسبت به مکه است، به آن مسجدالاقصی می گویند.[1]

محدوده مسجدالأقصی: ابن تیمیه رحمه الله درمورد آن می گوید:" مسجدالأقصی اسمی است شامل تمام مسجدی که سلیمان علیه السلام آن را بنا نهاد. و بعضی ازمردم مصلایی را که عمربن خطاب رضی الله عنه درجلوی آن بنا نهاد اقصی می نامند. سپس می گوید: ونمازخواندن درمصلایی که عمر رضی الله عنه برای مسلمانان ساخت افضل تر ازنماز خواندن دربقیه مسجد است".[2]

وصف مسجدالأقصی به حرم و یا اینکه سومین حرمین است اشتباه است و از جانب هیچیک از علمای مسلمین چنین وصفی برای مسجدالأقصی به کار برده نشده است. چرا که حرم خاص مکه و مدینه است چنان که ابن تیمیه رحمه الله به آن اشاره کرده است.[3]

فضایل مسجد اقصی: قبل از آنکه به دستور الله تعالی کعبه جایگزین مسجد الاقصی شود، آنجا قبله اول مسلمانان بود. بنابراین این مسجد دارای فضایل و برکاتی است:

---

[1]- تحفة الراكع والساجد فی احکام المساجد ابی بکر الرجاعی صفحه ۱۷۵)

[2]- (مجموع رسائل کبری ۶۱/۲).

[3]- (مجموع رسائل کبری ۶۱/۲).

- **فضیلت نمازدرآن:** روایات مختلفی درباره چند برابر شدن ثواب نماز خواندن در آنجا وجود دارد. ازجمله پانصد برابر که این ارجح روایات است.[1] و یا هزار برابرو همچنین به پنجاه هزار برابر[2] نیز گفته شده است.

ابن قیم درتعلیقی بر این روایت اخیر می گوید: این محال است برای اینکه مسجد پیامبر صلی الله علیه وسلم ازآن با فضیلت تراست و نماز در آن هزار برابر بهتر از تمام مساجد دیگر غیر از مسجدالحرام است. و امام ذهبی رحمه الله آن روایت را منکر دانسته اند. روایت های دیگری غیر از این روایت ها نیز وجود دارد.

- مستحب بودن زیارت مسجدالأقصی و جایز بودن سفر به قصد زیارت آن جهت خواندن نماز و دعا و ذکر وقرائت قرآن.[3]

- مبارک بودن اطراف مسجدالأقصی: چنان که الله تعالی در آیه پنج سوره اسراء می فرماید: «سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الأَقْصَى الَّذِی بَارَكْنَا حَوْلَهُ». (اسراء ۱) یعنی: منزه است آن [الهی] که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده‌ایم،حرکت داد. (و این تنها آیه ای از قرآن است که لفظ مسجدالاقصی در آن است)

منظور از برکت در اینجا برکت دنیایی است. و نیز گفته شده که منظور برکت دینی است برای اینکه مقر انبیاء و صالحان است.[4]

---

[1]- ابن تیمیه آن را ترجیح داده است- مجموع الفتاوی ۸/۲۷).

[2]- سنن ابن ماجه ۴۵۱/۱-۴۵۳).

[3]- مجموع رسائل کبری ۵۷/۲).

[4]- (جامع الإحکام القرآن قرطبی ۲۱۲/۱۰).



– از جمله فضایل آن دومین مسجد بـر روی زمـین بعـد از مسـجدالحرام بوده که به فاصله چهل سال از آن ساخته شده است . چنان که در صـحیحین از ابی ذر رضی الله عنه روایت شده است که گفت: يَا رَسُولَ الله، أَيُّ مَسْجِدٍ وُضِعَ فِي الارْضِ أَوَّلَ؟ قَالَ: «الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ». قَالَ: قُلْتُ: ثُـمَّ أَيٌّ؟ قَـالَ: «الْمَسْجِدُ الاقْصَى». قُلْتُ: كَمْ كَانَ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: «أَرْبَعُونَ سَنَةً، ثُمَّ أَيْنَمَا أَدْرَكَتْكَ الصَّلاةُ بَعْدُ فَصَلِّهْ، فَإِنَّ الْفَضْلَ فِيهِ».[1] ترجمه: ابوذر رضی الله عنه می‌گوید: پرسـیدم: ای رسول الله! نخستین مسجدی که روی زمین، ساخته شد، کدام است؟ رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «مسجد الحرام». پرسیدم: سپس،کدام مسجد ساخته شد؟ فرمود: «مسجد الاقصی». گفتم: بین ساختن آنها، چند، سال فاصـله افتـاد؟ فرمود: «چهل سال» و افزود: «هر جا وقت نماز فرا رسید، همانجـا نمـاز بخـوان زیرا فضیلت، در همین است».

– اسراء پیامبر صلی الله علیه وسلم به آنجا وسپس عروج او به آسمان.

در سرزمین شام جز مسجدالأقصی، مکانی برای زیارت مشروع نبوده ولی این مشروعیت به معنای مسح و بوسیدن و طواف اجزای مسجد نیسـت بلکـه جهـت نماز خواندن در آن و کسب ثواب بیشتر است.لذا سفر به سمت قبر ابراهیم علیـه السلام که در شهر الخلیل و جنوب بیت المقدس است جایز نیسـت. ابـن تیمیـه رحمه الله می گوید: "هرگز یکی از صحابه به سوی قبر خلیـل علیـه السـلام در شام سفر نکرده اند بلکه آنها به سوی بیـت المقـدس رفتـه انـد و در آنجـا نمـاز خوانده و به سمت قبر خلیل علیه السلام نرفته اند.[2]

به طور خلاصه باید گفت؛ مبارک بودن مساجد سه گانه همـانطور کـه اشـاره شد به خاطر در و دیوار و یا وجود قبور بعضی از اولیـاء و انبیـاء در نزدیکـی آنهـا

---

[1]- بخاری:٣٣٦٦ مسلم ٣٧٠/١.

[2]- مجموع الفتاوی ٣٣٦/٢٧.



نیست. یعنی شخص موحد جهت برخوردار شدن از برکات این مساجد، بایستی به قصد عبادت مشروع به آنجا سفر کند تا از برکات و فضیلت عبادت در آنجا، خصوصا از چندین برابر شدن ثواب نماز برخوردار گردد. و این برکتی است که الله تبارک و تعالی در این سه مسجد قرار داده است تا مسلمانان جهت عبادت در آنجا نسبت به مساجد دیگر حریص تر شوند. و موارد تبرک صحیح عبارتند از: نماز، دعا، قرائت قرآن (در هر سه مسجد)، بوسیدن و سلام کردن بر حجرالأسود ، سلام کردن بر رکن یمانی ، نماز خواندن پشت مقام ابراهیم ، طواف دور کعبه ، نوشیدن آب زمزم در مسجدالحرام ،و زیارت قبر پیامبر ع و سلام دادن بر وی در مسجدالنبی. و غیر از آن موارد ممنوع است. و در برخی موارد بدعت و گاها از جزو شرک محسوب می شوند.

به یاری رحمان، احادیث دیگری که در خصوص فضائل فلسطین و اقصی آمده اند را، بعداً بیان خواهیم داشت.





مبحث دوم:

فضیلت فلسطین ومسجد اقصی در قرآن کریم

قرآن کریم در آیات بسیاری بیت المقدس ومسجد آنرا به برکت، نمو وزیـادت در خیرات ومحل امن وسلامتی یاد نموده است، که اینک به برخـی از آنهـا مـی پردازیم:

یك:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَـيْلًا مِّـنَ الْمَسْـجِدِ الْحَـرَامِ إِلَى الْمَسْـجِدِ الْأَقْصَـا﴾ [الإسراء: ١].

یعنی: «پاک و منزه است الهی که بنده اش را شبی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی سیر داد».

در مورد آیه گفته شده که اگر مسجد الاقصـی، جـز ایـن آیـه هـیچ فضـیلت دیگری نمی‌داشت، باز برایش کافی بود، چـرا کـه ایـن ایـه جـامع تمـام برکتهـا می‌باشد زیرا وقتی که دور وبرش مبارک باشد، مسلم است کـه خـود آن چنـدین برابر مبارک و برتر است، و از برکتهای آن، این است که بر همه مسجدها به جـز مسجدالحرام و مسجد پیامبر صلی الله علیه وسلم برتری دارد.[1]

---

[1]- تفسیر عون المنان: (١٧/٥٦).



تفسیر جامع آیه‌ی: ﴿سُبْحَانَ الَّـذِي أَسْرَى بِعَبْـدِهِ لَـيْلًا مِّـنَ الْمَسْـجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا ...﴾[1]

آغاز کردن سوره (اسراء) با واژه‌ی تسبیح بدون بیان مقدمه، حکایـت از ایـن دارد که شنوندگان خبر شگفت آوری را خواهند شنید که بر قدرت بزرگ گوینـده وجایگاه بالای موضوع مورد بحث دلالت می کند.[2]

در حقیقت، پیامبر صلی الله علیه وسلم در بیداری ونه در خـواب شـبانه سـیر داده شد... زیرا تسبیح در قبال کارهای بزرگ صورت می گیرد واگر ایـن سـیر در خواب صورت گرفته بود اهمیت زیادی نداشت وبـزرگ شـمرده نمـی شـد ونیـز کافران قریش به سرعت آنرا تکذیب نمی کردنـد وگروهـی از کسـانی کـه قـبلاً اسلام آورده بودند مرتد نمی شدند. به علاوه، بنده عبارت است از مجموع روح و بدن و الله فرموده است: ﴿أَسْرَى بِعَبْدِهِ﴾.[3]

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ﴾: توصـیف پیـامبر صـلی الله علیـه وسـلم در اینجا با صفات بندگی به این دلیل اسـت کـه او بـا کامـل کـردن بنـدگی بـرای پروردگارش به این مقام های بزرگ دست یافت.[4]

امام ابن قیم رحمه الله می گوید: شب اسراء در حـق پیـامبر صـلی الله علیـه وسلم و برای او بهتر از شب قدر بود و شب قدر به نسـبت امـتش بهتـر از شـب اسراء است.

---

[1]- برگرفته از «تفسیر عون المنان»، اثر: شیخ عبدالقدوس حکیمی (نحسبه شهیداً بإذن الله)

[2]- التحریر والتنویر: (٩/١٥).

[3]- ابن کثیر: (٣٣/٣).

[4]- تیسیر الکریم الرحمن، ص: ٤٥٣.



﴿سُبْحَانَ﴾ الله عزوجل خودش را با ایـن سـخن تمجیـد کـرده و ذات بلنـد مرتبه اش را از آنچه شایسته بزرگی اش نیست مبرا کرده وقـدرتش را بـر انجـام آنچه دیگران از انجام آن ناتوانند بزرگ شمرده اسـت، پـس الله عزوجـل جـز او وپروردگاری غیر از او نیست. ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْـدِهِ لَـيْلاً مِّـنَ الْمَسْـجِدِ الْحَرَامِ﴾ یعنی: شبانه او را سیر داد و اسراء به معنای سیر در تمام شب است، پس ﴿لَيْلاً﴾ با لفظ نکره برای اندک شمردن مدت اسرا است واینکه الله عزوجـل در بخشی از شب او را سیر داد. منظور از ﴿بِعَبْـدِهِ﴾ پیامبرمـان محمـد ﷺ – خـاتم پیامبران – است. ﴿مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْـجِدِ الأَقْصَـا﴾ یعنـی: از مسـجد مکه، یعنی خود مسجد الحرام واین امر، آشکار است. بنابرقولی: از خانـه ام هـانی دختر ابوطالب سیر داده شد ومنظور از مسجد الحرام، حرم است به این سبب کـه مسجد را احاطه کرده است. از ابن عباس روایت اسـت کـه تمـام حـرم، مسـجد است. ﴿إِلَى الْمَسْجِدِ الأَقْصَا﴾ که مسجد بیت المقـدس اسـت، ﴿ الأَقْصَـا﴾ بـه معنای ابعد است که بخاطر دوری اش از مکه یـا بـه ایـن دلیـل کـه پـس از آن مسجدی نیست، به این اسم نامگذاری شد. ﴿الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ﴾ یعنی: اطراف آنرا با برکات دینـی ودنیـایی برکـت داده ایـم، زیـرا آن سـرزمین مقـدس، مقـر وفرودگاه ومحله پیامبران است ونشو ونما دهنده کشتزارها ودرختان پر ثمر است؛ از این رو، برکت الهی از تمام اطراف، آنرا احاطه کرده است. ﴿لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَـا﴾ به حکمت اسرا اشاره دارد، یعنی: تا آیات بزرگ خویش راماننـد حرکـت دادن در برهه‌ای از شب به اندازه مسیر یک ماه ومشاهده بیت المقـدس ومجسـم کـردن



پیامبران و وقوف در جایگاه بلند آنان را به محمد ﷺ نشان دهیم. ﴿إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ یعنی: نسبت به اقوال وافعال بندگان شنواست وچیزی نه در زمین ونه در آسمان از او پنهان نمی ماند.[1]

مسجدالاقصی و سرزمین مقدس نامشان در آیات متعددی در کتاب الله ذکر شده است و تمام مفسرین بر فضیلت و برتری مسجدالاقصی اتفاق نظر دارند. و برای اثبات قول خود تنها به آیه اول سوره اسراء که در رابطه با جایگاه قدس و مسجدالاقصی است، اکتفا ننموده اند بلکه علاوه برآن- که هیچ گونه اختلافی در آن نیست، آیات دیگری را نیز جمع نموده و بدانها استدلال می نمایند:

دو:

﴿وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ (٧١)﴾ [الأنبياء: ٧١].

یعنی: «و ما ابراهیم را با (برادرزاده اش) لوط (از شر نمرودیان) برهانیدیم و به (شام) سرزمینی که مایه برکت جهانیان قرار دادیم آن ها را بفرستادیم».

امام ابن جزی، ابن کثیر وقرطبی رحمهم الله می گویند: الله عزوجل اینگونه نعمتش را بر ابراهیم کامل کرد که او را از میان قومش بیرون کرد وبه همراه او، برادر زاده اش لوط را نجات داد تا با او به سرزمینی که الله در آن برای جهانیان برکت نهاده، هجرت کند. این سرزمین، سرزمین شام است که با فراوانی پیامبران وفرستادن شرایعی که راه سعادت در هردو جهان هستند، وبا فراوانی

[1]- ابن کثیر: (٣/٢)، کشاف: ٦٤٧/٢)، وقاسمی: (١٨٣/١٠).



نعمت ها ودرخت های خرما ومیـوه و زنـدگی آسـوده، برکـت داده شـده اسـت. ابراهیم در فلسطین از سرزمین شام فرود آمد ولوط در سدوم.[1] سدوم، شـهری در حوزه اردن است.[2]

عمر بن خطاب در طول دوران خلافتش اهل شام را بر اهل عراق تفضیل داد تا جایی که بیش از یک بار به شام سفر کرد و از رفتن بـه عـراق سـرباز زد و در این مورد مشورت کرد و جوابشان این بود که به آنجا نرود و همچنـین هنگـامی که زخمی گردید و وفات نمود در آغاز اهل مدینه که افضل امت بودند بـر او وارد شدند سپس اهل شام بر او وارد گشتند و آنگاه اهل عـراق بـر او وارد گردیدنـد و آنها آخرین کسانی بودند که بر او وارد شدند.

و به همین صورت ابوبکر صدیق به فتح شام عنایت و توجه بیشتر به نسـبت فتح عراق داشت چنانکه فرمود: «لَكَفْـر مـن كفـور الشـام أحب إلى مـن فـتح مدينة بالعراق» (یک سرزمین دور از آبـادی در شـام نـزد مـن محبـوبتر از فـتح شهری در عراق است.)

نصوص که در کتاب الله و سنت رسول و اصحابش در مـورد فضـیلت شـام و اهل غرب بر نجد و عراق و سایر اهل شرق بیشتر از آن است که در اینجـا بیـان شود.

رسول الله – صلی الله علیه و سلم– اهل شـام را بـه برپـا داشـتن دسـتورات خداوند و اقدام دائمی به آن تا آخر دنیا توصیف و تمییز نموده است و آنهـا را بـه واسطه وجود طایفه منصوره تا پایان دنیا توصیف کرده است که این خبـر دادن از امری است که در آنها به فراوانی و قـدرت بطـور مسـتمر جریـان دارد کـه ایـن اوصاف برای باقی سرزمینهای اسلامی وجود ندارد. حجاز جای که اصل ایمان در

---

[1]- التسهيل: (٤٠/٢) وقرطبی: (٣٠٥/١١) وابن كثير: (١٨٤/٣).

[2]- المستفاد من قصص القرآن: (٢٧٣/١).



آن شکوفه نموده و ظهور یافته در آخر زمان علم و ایمان و یاری کـردن و جهـاد در آن نقصان می یابد و یمن و عراق و مشرق نیز به همین گونه اند.

اما در مورد شام، علم و ایمان به طور دائم خواهد ماند و در آن زوال نمی یابد و هرکس در آنجا بجنگد در هر زمانی، یاری شد و مؤید خواهد بود. والله اعلم.[1]

سه:

﴿وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ﴾[الأعراف:۱۳۷]

«و نواحی شرقی و غربی این سرزمین را که در آن برکت نهاده ایم، در اختیار مستضعفان گذاشتیم و به سبب شکیبایی و صبری کـه بنـی اسرائیل نمودنـد، وعده‌ی نیک پروردگارت به آنان، تحقق یافت و سازه های فرعون و فرعونیـان و ساختمان های برافراشته‌ی آنان را در هم کوبیدیم».

اینکه می فرماید: ﴿الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا...﴾ مقصودش از سرزمین مبارک همان «فلسطین» وبخش هایی از سرزمین شام است که درمجاورت آن قرار دارد.[2]

﴿بَارَكْنَا﴾: این کلمه فعل ماضی است که به ضـمیر «نـا» اسـناد داده شـده، ضمیری که به الله سبحان باز می گردد. این کلمه شش بار در قـرآن آمـده والله سرزمین مقدس را با آن توصیف نموده است. چرا کـه الله عزوجـل مـا را مطلـع

---

[1]- تفسیر عون المنان: (۱۷/۵٦).

۲) نکته های نغز قرآن کریم، ص: ۱٦۷.



نموده که آنر سزمین را مبارک گردانید وبدان برکت داده است وسرزمینی مقدس و بابرکت گشته است.[1]

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می گوید: الله تعالی در چندین آیه خبر می دهد که در سرزمین شام برکت نهاده است؛ از جمله: ﴿وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا﴾.[2]

چهار:

﴿وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ (٨١)﴾ [الأنبياء: ٨١]

یعنی: «ما باد تند و سریع را فرمانبردار سلیمان کرده بودیم تا به فرمان او به سوی سرزمینی حرکت کند که پرخیر و برکتش ساخته بودیم. و (این، جای شگفت نیست، چرا که) ما بر هر چیزی آگاه و دانا بوده (و هستیم)».

پنج:

﴿يَاقَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (٢١)﴾ [المائدة: ٢١]

یعنی: «ای قوم من! به سرزمین مقدّسی وارد شوید که الله دخول بدانجا را برای شما مقدّر کرده است، و (در برابر دشمنِ سرسختی که در آنجا بسر می برد پای به فرار نگذارید و) پشت مکنید، تا زیانکارانه برنگردید (و یاری و خوشنودی الله را از دست ندهید)».

---

۱) نکته های نغز قرآن کریم، ص: ۱۶۷.

۲) الجامع الکلام: (۱۹٤/۳).



این آیه خطاب موسی – علیه السلام – به قومش بود، قبل از اقامت بنی اسرائیل در فلسطین، و پیش از انبیاء بنی اسرائیل، آنهای که یهود فکر می کرد که وارث آنها است.

نیز، در تفسیر آیه آمده است: موسی گفت: ای قوم من، به این سرزمین پاک (بیت المقدس و پیرامون آن) که الله ورود به آنها و پیکار با کافرانی که در آن هستند را به شما وعده داده بود درآیید، و از مقابل ستمکاران نگریزید، که در این صورت سرانجام شما، زیان در دنیا و آخرت خواهد بود.[1]

این آیه بیانگر این مطلب است که این شریعت به نهایت التزام آنان به توحید و راه الله مرتبط است. اما زمانی که آنان کفر ورزیده و از فرمان پیامبران خود سرپیچی کرده و به پیمان و عهد خود با آنان پایبند نبودند و آنان را کشتند و همچنین رسالت محمد صلی الله علیه وسلم (پیامبران بنی اسرائیل بشارت آمدن او را داده بودند) را تکذیب کردند ﴿الرسول النبي ألامي الذي يجدونه مكتوبا عندهم في التوراه و الإنجيل﴾، ﴿و مبشرا برسول يأتي من بعدي اسمه أحمد﴾ مورد غضب و لعنت الله قرار گرفتند که الله در این باره می فرمایند ﴿فبما نقضهم ميثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسية﴾ و در جای دیگر می فرماید ﴿قل هل أنبئكم بشر من ذلک مثوبه عند الله من لعنه الله و غضب عليه و جعل منهم القرده و الخنازير و عبد الطاغوت أولئک شر مكانا وأضل عن سواء السبيل﴾.

برخی ها با کلام یهود فریفته شده اند، وتفسیر شان نسبت به این آیه را تصدیق کرده ومی پذیرند، و در خصوص سرزمین مقدس حق را به طور تمام

---

۱) المختصر فی تفسیر، ص: ۵۶۵.



وکمال به آنان می دهند!! پس معنی این آیـه چیسـت؟ وبرداشـت درسـت از آن کدام است؟

می گوییم [آری] الله عزوجل سرزمین مقدس را برای شان مقـرر نمـود، ایـن درست است اما این مقرر داشتن، پیوسته و تـا روز قیامـت نبـوده ونیسـت، بلکـه تقریری ومؤقتی است این را زمانی برای شان مقرر نمود که آنان مـؤمن وموحـد ونیکو کار بودند و در مقابل دیگرانی که در آن سرزمین بودند کافر وبـت پرسـت بودند، بیشک مؤمنین نسبت به کافرین برای تصرف زمین واقامت گزیـدن در آن سزاوارترند، حال چه برسد به سـرزمین مقـدس؟ الله تعـالی ایـن وعـده را بـرای یهودیان به تحقق رساند. آنان با رهبری بنده‌ی نیکو کار الله «یوشـع بـن نـون» وارد سرزمین مقدس شدند، و یک دولت اسلامی و ایمانی وپیشـرفته در آن برپـا داشتند. دولتی که به هنگام فرمانروایی داود علیه السلام وپسرش سـلیمان علیـه السلام به اوج پیشرفت وشـکوفایی خـود رسـید. سـپس یهـود از فـرامین الهـی سرپیچی نموده ومرتکب جرائم وگناهـان بسـیاری گشـت وبـدین خـاطر خشـم وغضب ونفرین وعذاب الهی را متوجه خود نمود وبا این کار حق تملک وتصـرف سرزمین مقدس را وسکنی گزیدن در آن را از دست داد، الله تعـالی نیـز خـواری وپستی وغربت وخانه بدوشی در زمین را برای این قوم مقرر فرمود.

بنابراین الله تعالی سرزمین مقدس را بر اساس شروط خـاص بـرای یهودیـان مقرر نمود لذا وقتی که این شروط را از دست دادند حق ماندن در آنجـا را نیـز از دست دادند، و این مقرر داشتن زمان بندی شده اسـت، بهرحـال آنـان مـؤمنینی میان اقوام کافر بودند، اما بعدها آنان در جنب مؤمنین، کافر گشتند، چـرا کـه الله تعالی امت اسلامی را برای مردم پدیدار گردانید، امتی که جانشین شده ونیابت را بدست آورد الله این زمین را برای این امت جدید باقی گذارد، و او را صاحب حـق این سرزمین مقدس گردانید.

به همین خاطر قاطعانه وبا صراحت بیان می داریم که از زمانی که مسلمانان سرزمین های شام را فتح کردند وبا آیین اسلام آنجا حکمرانی کردند، آنان صاحب حق سرزمین مقدس شدند ویهودیان هر حقی را بر آنجا از دست دادند چرا که آنان کفر پیشه ساخته ودست به ظلم وتجاور زدند. آیات صریحی در قرآن ذکر شده که قاطعانه این حقیقت را بیان داشته است، این قوم «یهود» مادامِ که مؤمن بودند شایسته وسزاوار این سرزمین بودند و در تملک ایشان بود اما وقتی که کفر پیشه ساختند این حق را از دست دادند چرا که الله آنها را در اختیار مؤمنین دیگر نهاد. این به ارث رسیده – به ارث رسیدن زمین ودین – بر پایه‌ی دین وایمان برپا می گردد، ونه براساس تاریخ ونسب وماندگاری.[۱]

شش:

﴿وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ (١٨)﴾ [سبأ: ١٨]

یعنی: میان آنان و شهرهای دیگری که پر برکت و نعمت کرده بودیم، شهرکها و روستاهائی ساخته و پرداخته بودیم که (از یکی، دیگری) نمایان بود، و در میان آنها فاصله های مناسب و نزدیک به هم ترتیب داده بودیم (به گونه ای که امنیّت برقرار بود و نیازی هم به حمل آب و توشه سفر دیده نمی شد. توسّط انبیاء بدیشان پیام دادیم که) شبها و روزها در امن و امان در آن جاها سیر و سفر کنند (و از حق منحرف نشوند و به یاد الطاف الله باشند و پرستش او را فراموش ننمایند).

عوفی از ابن عباس نقل می کند: «وهی قری بيت المقدس».[۲]

---

[۱]- تصوبيات فی فهم بعض الآيات، ص: ۱۸۷.

[۲]- مراجعه کنید به تفسیر ابن جریر طبری.

هفت:

﴿وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ (١) وَطُورِ سِينِينَ (٢) وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (٣)﴾ [التين: ١ تا ٣]

یعنی: سوگند به انجیر و زیتون! وسوگند به طور سینین! و سوگند به این شهر امین (مکّه)!

بعضی از مفسرین می گویند: منظور ازتین: بلاد وسر زمین شام؛ و مقصود از زیتون: بیت المقدس است. الله اعلم

هشت:

﴿وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ (٥٠)﴾ [المؤمنون: ٥٠]

یعنی: «و آن دو را به تپه ای پناهنده کردیم که آرامش و امنیّت و آب جاری داشت».

دکتور شوقی ابوخلیل می گوید: آن شهر جیرون (دمشق) است ومی گویند این منطقه هموار متعلق به سرزمین بیت المقدس است.[١]

در تفسیر عون المنان آمده است: "قال الضحاک وقتادة: وهو بیت المقدس قال ابن کثیر: وهو الأظهر".

نه:

﴿وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ (٤١) يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ (٤٢) إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ (٤٣) يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ (٤٤)﴾ [ق: ٤١ – ٤٤].

---

[١]- أطلس القرآن، ص: ٢٢٣.



یعنی: «[ای محمد – صلی الله علیه وآلـه وسـلم –] گـوش کـن، روزی کـه منادی از مکان نزدیکی ندا درمی دهد و در صـور دمیـده و همگـان را بـه زنـده شدن فرامی خواند * روزی که حقیقتاً نـدای منـادی را مـی شـنوند، آن روز، روز بیرون آمدن است * آری، فقط ما زنده می گردانیم و می میرانیم و بازگشـت بـه سوی ماست * روزی که زمین شکافته شده و مردم به سرعت بیرون مـی آینـد، آن روز گردهمایی است و برای ما سهل و آسان است».

شیخ الاسلام ابن تیمیه درخصوص این آیـه، مـی نویسـد: "ودلّـت الـدلائل المذكورة على أن (ملك النبوة) بالشام والحشر إليها، فإلى بيت المقـدس ومـا حوله يعود الخلـق والأمـر، وهنـاك يُحشرـ الخلـق، والإسـلام في آخـر الزمـان يكون أظهر بالشام، كما أن مكة أفضل من بيت المقدس، فأول الأمة خيرٌ من آخرها، كما أن في آخر الزمان يعود الأمر إلى الشام، كما أسري بـالنبي صـلى الله عليه وسلم من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى .

ده:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَـذَابٌ عَظِـيمٌ (١١٤)﴾ [البقرة: ١١٤].

یعنی: «و چه کسی ستمکارتر از کسی است که [مردم را] از مسجدهای الله از [بیم] آنکه نام الله در آنها یاد شود، باز دارد و در ویرانی آنها بکوشد؟ این گـروه را نسزد جز این که هراسان به مساجد در آیند. آنان در دنیا خفّـت [و خـواری] و در آخرت عذابی بزرگ [در پیش] دارند».

برخی از مفسرین ذکر کرده اند که: أنها نزلت في (بختنصّر) لأنه كان خرّب بيت المقدس، وروي عـن ابـن عبـاس وعـن قتـادة قـال: "أولئـك أعـداء الله



النصارى حملهم إبغاض اليهود على أن أعانوا (بختنصر) البابلي المجوسي على تخريب بيت المقدس"، ومعلوم أن هذا التخريب بقي إلى زمان عمر رضي الله عنه . ولكن الآن يعمّ حكمها كل مسجد مُنعَ الناس من إقامة شعائر الله فيه سواء بالتخريب الحسي كما فعل (بختنصر) بمعبد بيت المقدس أو بصدّ الناسكين عنه كما فعلت قريش مع النبي صلى الله عليه وسلم. انتهى

﴿تِلْكَ عَشَرَةٌ كامِلَةٌ﴾





مبحث سوم:

احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم در خصوص فضائل فلسطین، مسجد اقصی [و در کل] سرزمین شام

مسجد أقصی، نخستین قبله‌ی مسلمانان

عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيِ الله عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ الله - صلى الله عليه وسلم - نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ سِتَّةَ عَشَرَ أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا.[1]

ترجمه: براء بن عازب[2] – رضی الله عنه – می گوید: رسول الله – صلی الله علیه وسلم – بعد از هجرت به مدینه منوره، حدود شانزده الی هفده ماه به طرف بیت المقدس نماز خواند.

فوائد حدیث:

۱) پیامبر صلی الله علیه وسلم پیش از ظهر روز دو شنبه دوازدهم ربیع الأول، به مدینهٔ منوره رسیدند، از ابن عباس روایت است که گفت: (پیامبر صلی الله علیه وسلم در روز دو شنبه از مکه بیرون شدند، و در روز دو شنبه به مدینه رسیدند)، و از این روایت چنین دانسته می‌شود که مدت سفر هجرت پیامبر خ صلی الله علیه وسلم پانزده روز بود، زیرا ایشان با ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد از بیرون شدن از شهر مکه سه روز در (غار ثور) بودند، و فاصله بین مکهٔ مکرمه و مدینهٔ منوره بین یازده الی دوازده روز است، و به این طریق می‌توان گفت که: مدت سفر هجرت نبی کریم صلی الله علیه وسلم پانزده روز بوده است.

---

[1]- (بخاری:۳۹۹).

[2]- وی براء بن عازب بن حارث انصاری است، در چهارده غزوه با پیامبر صلی الله علیه وسلم اشتراک نمود، و اول این غزوات غزوه (أحد) و یا غزوه (خندق) است، و در جنگ جمل و صفین با علی رضی الله عنه بود، امام بخاری از وی سی و هشت حدیث روایت کرده است، و در کوفه سکنی‌گزین گردید، و در همانجا در سال هفتاد و دو هجری وفات نمود، أسد الغابه (۱/۱۷۱-۱۷۲).



۲) پیامبر صلی الله علیه وسلم بعد از هجـرت بـه مدینـۀ منـوره، حـدود شانزده و یا هفده ماه با مسلمانان به طرف بیت المقدس نماز می‌خواندنـد، و بعـد از آن ماموریت یافتند که به طرف کعبۀ معظمه نماز بخوانند، وقتی کـه بـه مکـۀ مکرمه بودند، در وقت نماز خواندن بین دو رکن یمانی نماز می‌خواندنـد، بـه ایـن طریق که کعبه را پیش روی خود قرار داده و نماز خواندن‌شـان بـه طـرف بیـت المقدس بود.

۳) نسخ احکام جواز دارد، و نسخ عبارت از آن است که حکمی جدیـدی معارض با حکم سابق نازل گردیده، و حکم سـابق نسـخ گـردد، و بـه آن عمـل نشود.

۴) نسخ بر چهار نوع است: نسخ قرآن به قرآن، نسـخ سـنت بـه سـنت، نسخ سنت به قرآن، و نسخ قرآن به سنت، و همـۀ ایـن انـواع چهارگانـه در نـزد جمهور علماء با شروط معین آن که در اصول فقه مذکور اسـت جـواز دارد، ولـی امام شافعی رحمه الله نسخ سنت به قرآن، و نسخ قرآن به سنت را جواز نمی‌دهد، و نسخ قبله از بیت المقدس به کعبۀ مشرفه از نوع نسخ سنت به قرآن است.[1]

فائده‌ی علمی:

یهودی ها جنجالی را در مدینه درباره‌ی این تغییر و تحول برپا کردند و قـرآن در پاسخ آنها فرمود که جهت ها همه از آنِ الله هستند و اوسـت بـرای نمازگـذار مشخص می کند که کدام جهت قبله به حساب می آیـد[2]: ﴿۞ سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُل لِّلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (١٤٢)﴾ [البقـرة: ١٤٢]. «مـردم سـفیه و بـی خـرد

---

[1]- فیض الباری، شرح صحیح بخاری: (١٤٤/١).

[2]- برگرفته از «تفسیر عون المنان»، اثر: شیخ عبدالقدوس حکیمی (نحسبه شهیداً بإذن الله)



خواهند گفت چه چیز باعث آن شد که مسلمین از قبله ای که بر آن بودنـد روی به کعبه آورند. بگو ای پیامبر مشرق و مغرب از آن الله است و هر که را خواهد او را به راه راست هدایت کند».

علامه شوکانی در ذیل آیه ﴿۞ سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ ... ﴾ می گوید: «سیقول» به معنای «قال» است. از فعل مضارع به جای ماضـی اسـتفاده کـرده است تا دلالت بر دوام و استمرار آن نماید».

﴿قُل لِّلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ...﴾: مشـرق و مغرب ملک الله است، پـس هـیچ جهتی از جهت هـا خـارج از گسـتره فرمـانروایی او نیسـت و الله کسـی را کـه بخواهد به راه راست هدایت می کند. از جملـه الله شـما را بـه سـوی ایـن قبلـه هدایت کرد که از آیین پدرتان ابراهیم است، پس چرا به رو کردن شـما بـه قبلـه ای که در حیطه فرمانروایی الله است اعتراض کنند؟! شما که به جهتی رو نکرده اید که از گستره فرمانروایی الله بیرون باشد؟ پس به محض فهمیدن این مطلـب باید تسلیم فرمان الله شد، چرا که الله متعـال از سرِ فضـل و هـدایت و احسـان خویش شما را بدان هدایت کرده است، و هرکس نسبت به فضلی که الله به شما داده است اعتراض کند، از روی کینه وحسد و ستم اعتراض می نماید.[1]

آیه اول مشتمل بر معجزه، دلجـویی، ایجـاد اطمینـان خـاطر بـرای مومنـان، اعتراض و پاسخ آن، ذکر ویژگیهـای معتـرض، و نیـز ذکـر صـفات کسـی کـه فرمانبردار حکم الله است، می باشد.

مشرق و مغرب ملک الله است، پس هیچ جهتی از جهت ها خـارج از گسـتره فرمانروایی او نیست و الله کسی را که بخواهد به راه راست هدایت مـی کنـد. از جمله الله شما را به سوی این قبله هدایت کرد که از آیین پدرتان ابـراهیم اسـت،

۱- تفسیر تیسیر الکریم الرحمن.



پس چرا به رو کردن شما به قبله ای که در حیطه فرمانروایی الله است اعتـراض کنند؟! شما که به جهتی رو نکرده اید که از گستره فرمانروایی الله بیـرون باشـد؟ پس به محض فهمیدن این مطلب باید تسلیم فرمان الله شد، چرا که الله متعـال از سرِ فضل و هدایت و احسان خویش شما را بدان هدایت کرده است، و هرکس نسبت به فضلی که الله به شما داده است اعتراض کنـد، از روی کینـه وحسـد و ستم اعتراض می نماید.

پرسش: عاملین حکم تغییر قبله چه کسانی بودند!؟:

پاسخ: د. مصطفی سباعی در کتاب: «مکانة السنة» مـی نویسـد: ایـن آیـات کریمه نشان می دهد که قبلاً به بیت المقدس توجه شده است و این توجه حـق و درست و واجب بوده است و همه این توجهات در قرآن دیده نمی شود.

آیا این روشن نمی سازد که پیـامبر - صـلی الله علیـه وسـلم - و اصـحابش عاملین حکم بوده اند تا قبل از اینکه قرآن در این مورد بر آن ها نازل شود و این عمل آن ها حق و بر آن ها واجب بوده است.

درسـت نیسـت کـه گفتـه شـود، ایـن عمـل آن هـا از روی عقـل و خـرد و اجتهادشان بوده است. در این هنگام عقل به وجوب توجه به قبله و آنچه در نماز است، پی نمی برد: علاوه بر توجه به قبله معین و علاوه بر اینکه پیامبر - صـلی الله علیه وسلم - در میان نمازش که رو به بیت المقدس می خواند: با همه وجود رو به کعبه مشرف نمود و نماز گذارد.

در آن هنگام و قبل از اینکه آیه نازل شود، پیامبر بواسطه وحی غیـر از قـرآن رو به بیت المقدس نماز می خواند و آن سنت مطهر بود.[1]

۱- حجیة السنة علامه دکتر عبدالغني، ص ۳۳۶ باتصرف.



فلسفه‌ی تغییر قبله: رسول اکرم صلی الله علیه و سلم، ابتدا به سوی بیت المقدس نماز میخواند ولی (به علت تعلق خاطرش به کعبه) طوری می ایستاد که کعبه نیز پیش روی ایشان قرار می گرفت تا اینکـه آیـه ۱۴۴ سـوره بقـره نـازل گردید: ﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ (بقره / ١٤٤) «ما رو گرداندن تو را گاه گـاهی بـه سـوی آسمان می بینیم (و آرزوی قلبی تو را برای نزول وحی جهت تغییر قبله، دریافت می داریم) پس تو را به سوی قبله ای متوجه می سازیم که از آن خشنود خواهی شد و لذا رو به سوی مسجدالحرام کن».

در بخاری و مسلم از براء رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «رسـول الله صلی الله علیه وسلم درآغاز هجرت به مدینه، به فرمان الهی شانزده یا هفـده ماه به سوی بیت‌المقدس نمازمی‌گزاردند، اما بسیار مشـتاق آن بودنـد کـه کعبـه قبله‌شان باشد و بدین سبب فرمان‌تغییر قبله نازل شد. یـادآور مـی‌شـویم؛ اولـین نمازی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم به سوی‌کعبه خواندند، نماز عصر بود، و مردی از آنان که با پیامبر صلی الله علیه وسلم این نمـاز را درجماعـت خوانـده بود، از مسجد بیرون آمد و در یکی از مساجد دیگر بـر نمـازگزارانی گذشـت کـه درحال رکوع بودند، پس گفت: شهادت می‌دهم به الله که با رسول وی صلی الله علیه وسلم به سوی کعبه نماز گزارده‌ام. در این هنگام آنها همچنـان‌کـه درحـال نماز بودند، به سوی کعبه چرخیدند». ابن‌کثیر می‌گوید: «اینان‌نمازگزاران مسـجد قبا بودند و آن نماز؛ نماز بامداد بود». هم‌او به نقل از مفسران مـی‌گویـد: «حکـم تغییر قبله در حالی بر رسول الله صلی الله علیه وسـلم نـازل شـد کـه ایشـان دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بودند و مـاجرای آمـدن یکـی از نمـازگزاران و خبـر دادن به‌دیگران، در مسجد بنی‌سلمه رخ داد، بدین جهت، این مسجد به‌نام مسجد



قبلتین نامیده شد». در حدیث شریف به روایت ابن‌عباس رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کعبه، قبله اهل مسجدالحرام است، مسجدالحرام قبله اهل حرم، و حرم‌قبله اهل زمین از امتم در مشرقها و مغربهای آن». مفسران گفته اند: **اشتیاق رسول‌اکرم صلی الله علیه وسلم در روی آوردن به سوی کعبه سه دلیل داشت:**

۱- کعبه، قبله پدرشان ابراهیم علیه السلام بود.

۲- اعراب به لحاظ تعلق روحی‌ای که به کعبه داشتند، با تحویل قبله به سوی آن، انگیزه بیشتری برای ایمان‌آوردن پیدا می‌کردند.

۳- یهودیان می‌گفتند: محمد با ما مخالفت می‌کند، اما از قبله ما پیروی‌می‌نماید، لذا رسول الله صلی الله علیه وسلم دوست داشتند که زمینه این طعنه یهود هم از میان برود.

و مسجد الاقصی که اکنون وجود دارد همان مسجدالاقصی است که قبلا وجود داشته والله اعلم.



مسجد اقصی دومین مسجدی که در روی زمین ساخته شد

عَنْ أَبِي ذَرٍّ - رضي الله عنه - قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ الله، أَيُّ مَسْجِدٍ وُضِعَ فِي الأرْضِ أَوَّلَ؟ قَالَ: «الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ». قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «الْمَسْجِدُ الاقْصَى». قُلْتُ: كَمْ كَانَ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: «أَرْبَعُونَ سَنَةً، ثُمَّ أَيْنَمَا أَدْرَكَتْكَ الصَّلاةُ بَعْدُ فَصَلِّهْ، فَإِنَّ الْفَضْلَ فِيهِ».[1]

ترجمه: ابوذر – رضی الله عنه – می گوید: پرسیدم: ای رسول الله! نخستین مسجدی که روی زمین، ساخته شد، کدام است؟ رسول اکرم – صلی الله علیه

[1]- (بخاري:٣٣٦٦)



وسلم – فرمود: «مسجد الحرام». پرسـیدم: سـپس، کـدام مسـجد سـاخته شـد؟ فرمود: «مسجد الاقصی». گفتم: بین ساختن آنها، چند سال فاصله افتاد؟ فرمـود: «چهل سال» و افزود: «هر جا وقت نماز فـرا رسـید، همانجـا نمـاز بخـوان زیـرا فضیلت، در همین است».

نکته:

شاید کسی بگوید که بانی کعبه ابراهیم علیه السلام، و بانی مسـجد الأقصـی سلیمان علیه السلام است، و بین این دو پیامبر پیش از هزار سال وقت بود؟

جوابش این است که مراد از بنای این دو مسجد، اصل بنای آن‌ها اسـت کـه آدم علیه السلام آن‌ها را بنا نمود، و طوری که در این حـدیث آمـده اسـت، بـین بنای این دو مسجد از یکدیگر، چهل سـال وقـت بـود، و اینکـه مسـجدالحرام را ابراهیم علیه السلام، و مسجد الأقصی را سلیمان علیه السلام سـاخته‌انـد، بنـای بعدی می‌باشد، نه بنای اصلی.[1]



فضیلت نماز در مسجد اقصی

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ - رضي الله عنـه - أَنَّ النَّبِـيَّ - صـلى الله عليـه وسـلم - قَـالَ: «صَلاةٌ فِي مَسْجِدِي هَذَا خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ صَلاةٍ فِيمَا سِوَاهُ، إِلاَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ».[2]

ترجمه: ابوهریره – رضی الله عنه – می گوید: رسـول الله – صـلی الله علیـه وسلم – فرمود: «نماز خواندن در مسجد من، هزار بـار بهتـر از نمـاز خوانـدن در سایر مساجد است بجز مسجد الحرام».

---

[1]- مراجعه کنید به فیض الباری، شرح بخاری.

[2]- (بخاری:۱۱۹۰).



فوائد حدیث:

۱) طبرانی و بزار از ابو الدرداء رضی الله عنه روایت می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «یک نماز در مسجد الحرام مانند صد هزار نماز، و یک نماز در مسجد من [یعنی: مسجد نبوی در مدینه منوره] مانند هزار نماز، و هر نماز در مسجد الاقصی [در ثواب و فضیلت خود] مانند پنجصد نماز است.

۲) فضیلت نماز خواندن در این مساجد اختصاصی است نه بدلی، به این معنی که این فضیلت متعلق به نمازی است که در این مساجد خوانده می‌شود، نه آنکه بدیل از نماز یا نمازهایی باشد که خوانده نشده است، مثلاً: اگر کسی یک نماز را نخوانده باشد، و در مسجد الحرام صد سال نماز بخواند، اگر آن نماز را قضاء نیاورد، این نماز خواندن صد سال در مسجد الحرام، جای آن یک نماز را نمی‌گیرد.

۳) این فضیلت طوری که امام طحاوی رحمه الله می‌گوید خاص به نمازهای فرضی نیست، بلکه نمازهای نفلی را نیز شامل می‌گردد، یعنی: خواندن هر نماز نفلی در مسجد الحرام، مانند صد هزار نماز نفلی است که در مساجد دیگر خوانده می‌شود، و همچنین است مسجد نبوی و مسجد الاقصی.

۴) مراد از مسجد الحرام، مسجدی است که در اطراف کعبه در زمان نبی کریم صلی الله علیه وسلم وجود داشته است، و همچنین توسعه که در این مسجد در آینده صورت می‌گیرد، ولو آنکه تمام شهر مکه را دربر بگیرد، ولی در مسجد پیامبر صلی الله علیه وسلم چون به اسلوب اشاره ذکر گردیده است که «مسجدی هذا» یعنی: «همین مسجد من» گفته‌اند، اکثر علماء بر این نظراند که این فضیلت خاص به همان مسجدی است که در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم وجود داشته است، نه توسعه‌هایی که در زمان خلفای راشدین و یا بعد از آن صورت گرفته است، گرچه توسعه‌های بعدی، در دیگر احکام حکم مسجد را



دارد، و چون در مسجد الاقصی چنین اشاره اختصاصی وجود ندارد، حکم توسعه‌های آن، مانند حکم توسعه‌هایی مسجد الحرام است.

۵) در نزد جمهور علماء، مکه بر مدینه فضیلت دارد، ولی طوری که قاضی عیاض رحمه الله می‌گوید: بقعۀ که در آن نبی کریم صلی الله علیه وسلم مدفون می‌باشند، به اتفاق علماء بر مکه فضیلت دارد، حتی ابن عقیل حنبلی رحمه الله می‌گوید که: این بقعه بر عرش هم فضیلت دارد.[۱]

۶) اگر کسی نذر کرد که در مسجد النبی یا مسجد الاقصی اعتکاف کند بروی واجب است که بنذر خویش وفا کند. اما اگر کسی نذر کرد که در غیر این سه مسجد اعتکاف کند وفای به نذر واجب نیست و لازم نیست که اعتکافش را در آن مسجد انجام دهد، بلکه در هر مسجدی که بخواهد اعتکافش را انجام دهد، صحیح است، چون الله برای عبادتش مکانی را تعیین نکرده است و بعلاوه جز مساجد سه گانه هیچ مسجدی را بر مسجد دیگر فضیلتی نیست. اگر کسی نذر کرد که در مسجد النبی اعتکاف کند جایز است که بجای آن در مسجد الحرام اعتکاف نماید، زیرا مسجد الحرام فضیلتش بیش از مسجد النبی است.[۲]

۷) چون مسجد الحرام اولین خانه ای است که برای مردم بنا نهاده است، الله نمازگزاران در آن را به چند برابر نمودن نمازهای آن مورد اکرام قرار داده است، و این فضیلت بزرگی است برای این بیت از طرف الله مهربان برای بندگان مؤمن و نمازگزارش.

و چه بدبختی و شقاوت بر کسی که در مکه ام القری سکنی گزیده است و در مجاور بیت عتیق قرار گرفته و این دروازه خیر و اجر مضاعف بر وی گشوده

---

[۱]- مراجعه کنید به فیض الباری.

[۲]- فقه السنه: (٤٦٧/٢).



شده باشد و او از ادای فریضه الهی و نماز اعراض و اهمال ورزد، پس چه کسی بدبخت تر و حسرت مندتر از اوست.

مساجد مکه در اجر و ثواب مانند مسجدالحرام نیستند، بلکه مضاعف بودن ثواب نماز اختصاص به مسجد کعبه دارد که بیت قدیم و قسمت توسعه یافته را شامل می شود، بدلیل گفتار رسول الله صَلَّى اللَّـهِ عَلَيْـهِ وَآلِـهِ وَسَـلَّمَ «صلاةٌ في مسجدي هذا أفْضَلُ مِنْ ألف صَلاَةٍ فيْما سِواهُ إلاّ مَسْجِدَ الكَعْبَة».[1]

«خواندن یک نماز در مسجد من بهتر است از هزار نمازی، که در مسجدی دیگر خوانده بشود به جز مسجدالحرام (که ثواب نماز آن از نماز خواندن در مسجد من نیز بیشتر است)».

پس این حکم مخصوص مسجد کعبه است و مسلم است که کعبه یکی می باشد؛ کما این که این تفضیل مخصوص مسجدالنبی است مخصوص مسجد کعبه نیز می باشد و دلیل آن حدیثی است که رسول الله صَلَّى اللَّـهِ عَلَيْـهِ وَآلِـهِ وَسَلَّمَ در آن فرموده است: «لا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلاَّ إِلَى ثَلاثَةِ مَسَاجِدَ: الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِی هذا، وَمَسْجِدِ الأَقْصَى».[2]

«به سوی هیچ مسجدی قصد سفر نمی شود (و بار و بنه بسته نمی شود) جز به سوی مسجدالحرام، مسجد من و مسجد أقصی».

مسلم است اگر به سوی مسجدی از مساجد مکه (غیر از مسجدالحرام) قصد سفر کنیم عملی نامشروع و ممنوع را انجام داده ایم. بنابراین حکم مضاعف بودن ثواب مختص به مکانی است که قصد سفر و شد رحال به آن جایز باشد؛ لیکن نماز خواندن در سایر مساجد مکه خصوصاً در حرم از نماز خواندن در منطقه‌ی حل و خارج از حرم بهتر است، به دلیل این که رسول الله صَلَّى اللَّـهِ

---

[1]- مسلم (١٣٩٦). بنحوه

[2]- بخاري (١١٨٩) و مسلم (١٣٩٧).



عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وقتی که در حدیبیه رحل اقامت افکند در آن قسمت از حدیبیه نمازش را می خواند که متعلق به حرم بود، حال آن که ایشان در آن قسمت از حدیبیه اقامت گزیده بود که متعلق به حل بود (چون قسمتی از حدیبیه در حرم و قسمت دیگر آن در حل و خارج از سرزمین حرم واقع بود).

این نشانه ی این است که نماز خواندن در حرم أفضل است ولی در بیشتر بودن ثواب مانند مسجدالحرام نیست.[1]



یکی از سه مساجدی که، سفر نمودن به سوی آن اجازه داده شده است

ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ - رضي الله عنه - عَنِ النَّبِيِّ - صلى الله عليه وسلم - قَالَ: «لا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلاَّ إِلَى ثَلاثَةِ مَسَاجِدَ: الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِ الرَّسُولِ - صلى الله عليه وسلم - ، وَمَسْجِدِ الأَقْصَى».[2]

ترجمه: ابوهریره – رضی الله عنه – می گوید: رسول الله – صلی الله علیه وسلم – فرمود: رخت سفر نبندید مگر برای زیارت سه مسجد:

۱ـ مسجد الحرام،

۲ ـ مسجد النبی – صلی الله علیه وسلم –،

۳ـ مسجد الاقصی.

فوائد حدیث:

۱) این حدیث دلالت بر فضیلت این مساجد سه گانه دارد، و از آن جمله فضیلت نماز خواندن در آن‌ها، و در حدیث آتی این فضیلت مساجد سه گانه به تفصیل مذکور است.

---

[1] - شیخ ابن عثیمین- مجموع فتاوا و رسائل (۱۲/ ۳۹۵).

[2] - (بخاری:۱۱۸۹).



۲) نباید به قصد نماز خواندن به هیچ مسجد دیگری غیر از این مساجد سه گانه قافله سفر بست، زیرا تمام مساجد دارای فضیلت مساوی است، پس لزومی به قافله سفر بستن جهت نماز خواندن به فلان مسجد نیست، و به هر مسجدی که نماز بخواند برایش همان ثوابی داده می‌شود که در آن مسجد دیگر داده نمی‌شود، مگر این مساجد سه گانه که دارای مزیت خاصی هستند که تفصیل آن در حدیث آتی مذکور است.

۳) قافلهٔ بستن به قصد دیگری مانند تجارت، تحصیل علم، زیارت دوستان و امثال این‌ها به هر جایی که باشد، مانعی ندارد.[۱]

نکته‌ها:

به روشنی در آیات و احادیث صحیح درمی یابیم که الله تبارک و تعالی مساجد و ازبین تمامی مساجد، سه مسجد: مسجدالحرام و، مسجدالنبی ومسجدالأقصی را مبارک قرار داده است.

اشاره این حدیث به سه مسجد مذکور، دلالت بر فضایل آن مساجد دارد. چرا که به هیچ مکانی تشویق به سفر به قصد زیارت نشده مگر آن سه مسجد.

نهی از سفر به سوی زیارتگاه ها و آن کاری است که از آن نهی شده است. زیرا از وسائل شرک می باشد.

ابن تیمیه رحمه الله می گوید:" علما فرموده اند (ائمه اربعه و جمهور علماء): کسیکه اهل مدینه نیست و قصد او فقط زیارت قبر پیامبر است، مرتکب حرام شده است بلکه بایستی قصد از سفر، زیارت مسجد پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و نماز خواندن در آنجا باشد تا فضایل نماز در مسجد النبی را بدست آورد. البته در هنگام ایام حج چون هدف در حقیقت زیارت خود مسجد پیامبر بوده نه قبر

---

[۱]- فیض الباری، شرح بر صحیح بخاری.



ایشان، لذا ایرادی ندارد که در آن ایام به زیارت قبر پیامبر نیز رفت به شرط اینکه زیارت طبق تعریف شرع باشد و خلاف در آن رخ ندهد.[۱]

زیارت هیچ مسجدی در مدینه جایز نیست مگر مسجد النبی. و مسجد قباء (که فقط برای اهل مدینه ویا حاجیانی که به قصد زیارت به مسجدالنبی به مدینه آمده اند) مشروع است. وسایر مساجد داخل شهر مدینه هر چند که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در آنجا نماز خوانده و یا دعا کرده باشند، "زیارت" کردنشان جایز نیست.

و «علمای سلف از اهل مدینه وغیر آن مسافرت و قصد کردن یکی از مساجد و یا مزارهای داخل مدینه و اطراف آن به غیر از مسجدالنبی را مستحب نمی دانند مگر مسجد قباء زیرا پیامبر - صلی الله علیه وسلم - قصد کردن به مسجد مشخصی را تعیین نکرده و به سوی آن نرفته است مگر مسجد قباء».[۲]

و برای حاجیانی که به قصد عبادت به مسجدالنبی آمده اند سنت است که به زیارت قبرستان بقیع و شهداء احد که در جوار کوه احد دفن شده اند- بخاطر اقتداء به پیامبر - صلی الله علیه وسلم - که امربه زیارت قبور و سلام بر اهل آن و یاد مرگ کرده اند- بروند. ولی تبرک جستن به این قبور به هر شیوه ای جایز نیست. مثلا دعا یا نماز خواندن در کنار آن قبور و یا حمل مقداری ازخاک آن و مسح نمودن آن خاک ها به قصد تبرک وشفا که بعضی از زائران جاهل این کار را انجام می دهند.

علما مسافرت به نیت زیارت را برای غیر از سه مکان مذکور در حدیث جایز ندانسته و آن را معصیت می پندارند.[۳] زیرا حکم حرام بودن سفر به قصد زیارت

---

[۱]- برگرفته از مجموع الفتاوي ابن تیمیه ۲۷/ ۲٦.

[۲]- تفسیرسوره اخلاص ابن تیمیه صفحه ۳۳۸.

[۳]- تبرک انواع و احکامه صفحه ي ۳۸۸.



بغیر از مساجد سه گانه، همان فهم اصحاب - رضی الله عنهم - از این حدیث است. زمانی که ابی هریره - رضی الله عنه - از زیارت کوه طور بر گشت، و او زیارتش را برای بصرة ابن ابی بصرة الغفاری - رضی الله عنه - تعریف می کرد، ابی بصره به وی می می گوید: " من أین أقبلت؟ قال: أقبلت من الطور، صلیت فیه، قال: أما إنی لو أدرکتک لم تذهب، إنی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول: (لا تشد الرحال إلا إلی ثلاثة مساجد: المسجد الحرام، ومسجدی هذا، والمسجد الاقصی)".[1]

یعنی: (ابی بصره غفاری به ابوهریره) گفت از کجامی آیی؟ گفت از طور می آیم و در آنجا نماز خوانده ام، گفتم (ابی بصره):اگر من تو را قبلاً می دیدم نمی گذاشتم بدانجا بروی. زیرا از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - شنیدم که فرمود (مسافرت نکنید مگر به سوی سه مسجد: مسجدالحرام و مسجد من و مسجدالحرام).

و از قزعه - رضی الله عنه - روایت شده است که گفت: «أردت الخروج إلی الطور فسألت ابن عمر، فقال: أما علمت أن النبی صلی الله علیه وسلم قال: (لا تشد الرحال إلا إلی ثلاثة مساجد: المسجد الحرام، ومسجد النبی صلی الله علیه وسلم والمسجد الاقصی)، ودع عنک الطور فلا تأته».[2]

یعنی: قصد مسافرت به سمت کوه طور را داشتم. از ابن عمر در این باره سوال کردم، گفت: مگر نمی دانی رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرموده است: «رخت سفر بسته نشود مگر به سوی سه مسجد. . .» و از من خواست که دیگر به طور نروم.

---

[1]- مسند امام أحمد (٦/ ٧) و الباني در احكام الجنايز گفته اسناد آن صحيح.

[2]- ازرقي در أخبار مكة (ص ٣٠٤) و الباني در احكام الجنايز اسناد و رجال آنرا صحيح دانسته است. طبراني نيز گفته رجال آن ثقه هستند.



شیخ ناصرالدین البانی رحمه الله در احکام الجنایز خود می گوید:"این احادیث سفر به سوی اماکن مقدسه مانند رفتن به قبور پیامبران و صالحان را منع (تحریم) می کنند این احادیث هر چند به صیغه نفی وارد شده اند، اما به معنی نهی می باشند. "و در ادامه اظهار می دارد که: حافظ ابن حجر رحمه الله در توصیف این احادیث می گوید: «الا الی ثلاثة مساجد» استثنای مفرغ است و تقدیر عبارت چنین است: «لا تشد الرحال الی موضع و لازمه منع سفر الی کل موضع غیرها.» یعنی "رخت سفر بقصد زیارت"[1] برای هیچ جایی، جز این سه مکان بسته نشود.[2]

البته نهی مذکور در حدیث شامل سفر برای تجارت و یا طلب علم و دیدار دوستان و آشنایان نیست همانطور که شیخ الاسلام در فتاوای خود آورده است.[3]

شاه ولی الله دهلوی در این باره می گوید: «مردم دوران جاهلیت به قصد زیارت اماکن مقدسه مسافرت می کردند وبه گمان خود از آنها تبرک می جستند. طبیعی است که در این عمل نوعی تحریف و فساد است که برای همگان روشن است. رسول الله – صلی الله علیه وسلم – راه فساد را مسدود کرد تا امور و شعائر دینی با امور وشعائر غیر دینی به هم آمیخته نشوند و همچنین این عمل راهی برای عبادت غیر الله نگردد و من بر این باورم که قبر و محل عبادت هر ولی از اولیاء الله و کوه طور به صورت یکسان مشمول نهی می باشند و دارای یک حکم هستند».[4]

---

[1]- آنچه که در مورد امور زیارت قبور انبیاء وصالحان وسایر مومنین مستحب است؛ زیارت بدون سفر است.

[2]- رجوع کنید به "احکام الجنایز" الباني.

[3]- مجموع الفتاوي ابن تیمیه ۲/ ۱۸۶.

[4]- حجة الله البالغه ۱/ ۱۹۲.



از بزرگترین فتنه ها و بلایایی که بعد از قرون ثلاثه بر مسلمین اتفاق افتاد تعظیم قبور انبیاء و اولیاء و صالحان وتبرک بدانها با شیوه های مختلف ومبتدعانه بود و اولین کسانی که این بدعت را در میان مسلمین شایع کردند دولت عبیدیه[1] سپس به تبعیت از آنها اصحاب طریقه صوفیه بودند.[2] و متأسفانه به مرور در اکثر سرزمین های اسلامی رواج یافت. از جمله مشهورترین قبور اولیاء می توان به قبور زیر اشاره کرد: خالد بن ولید در حمص، صلاح الدین ایوبی، محی الدین ابن عربی در دمشق، ابو ایوب انصاری در استانبول، حسین بن علی در کربلا، ابوحنیفه، موسی کاظم، عبدالقادر گیلانی و فیروز کرخی در بغداد، بدوی در طنطاء مصر و. . . . ابن تیمیه رحمه الله می گوید:" بعضی از محل قبور اولیاء یقینی نبوده و جای شک دارد و می گوید: دلیل مکان اکثر قبور خواب، توهم یا نقل قولهایی که قابل اعتماد نیستند، می باشد".[3]

خلاصه اینکه،

با توجه به حدیث "شدالرحال" جایز نیست که به "قصد عبادت و زیارت" به مکانی غیر از مساجد سه گانه، سفر نمود. و بنابرین سفر به نیت زیارت به تمام مساجد مکه غیر از مسجدالحرام، مشروع نبوده؛ و لذا برای شخصی جایز نیست که قصد سفر برای زیارت مسجدی در مکه مثلا مسجد ابوبکرصدیق - رضی الله عنه - نماید. البته یادآوری می شود که اگر شخصی به خاطر امری غیر از زیارت مسجد، به آنجا مراجعه نماید هیچ ایرادی ندارد. مثلا شخصی که هنگام اذان عصر نزدیک یکی از مساجد مکه قرار گرفته و او برای ادای نماز خود به آنجا می رود. ولی اگر بار سفر را ببندد تا به قصد سفر و تبرک به مسجد ابوبکر

---

[1]- مجموعه فتاوي ٢٧/ ١٦٧.

[2]- الفکر الصوفي في ضوع الکتاب و السنه عبدالرحمن عبدالخالق صفحه ٤٠٣.

[3]- مجموع الفتاوي ٢٧/ ١٧٠.



صدیق - رضی الله عنه - رود، مرتکب منکر شده است. همچنین حاجیانی که در مکه به سر می برند نبایستی "به قصد زیارت و تبرک" به یکی از مساجد مکه بروند. از جمله این مساجدی که در مکه به قصد عبادت و تبرک زیارت می گردند، عبارتند است از:

۱ - مسجد الرايئة، گفته می شود که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - نماز مغرب را در آنجا خوانده است.[۱]

۲ - مسجد جن

۳ - مسجد الإجابة: گفته می شود پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در آنجا نماز خوانده است.[۲]

۴ - مسجد ابوبکرصدیق - رضی الله عنه - و به آن دارالهجره نیز می گویند، گفته می شود آنجا مکانی بود که ابوبکرصدیق - رضی الله عنه - با پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به سوی مدینه هجرت کرد.[۳]

۵ - مسجد بیعت عقبه در منی، مکانی که انصار رضی الله عنهم درآنجا با پیامبر - صلی الله علیه وسلم - بیعت کردند.[۴]

۶ - و سایر مساجدی که در مکه یا مدینه به قصد تبرک بدانجا مراجعه می کنند. البته مسجد قبا در مدینه برای کسانی که در موسم حج به مدینه آمده یا در مدینه ساکنند مستحب است که در آنجا نماز اقامه نمایند.



[۱]- اخبار مکه ۲/ ۲۰۰.

[۲]- اخبار مکه ۲/ ۲۰۰.

[۳]- مجموع الفتاوي ۲۷/ ۱۷۰.

[٤]- اعلام العلماء الإعلام صفحه ١٦٦.



اعتکاف نشستن جواز ندارد مگر در یکی از سه مساجد [که یکی از آنها اقصی است]

عن حذيفة بن اليمان رضى الله عنه قال: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: لا إعتكاف إلا فى المساجد الثلاثة: المسجد الحرام ومسجد النبى، ومسجد بيت المقدس.[1]

ترجمه: از حذیفه بن یمان رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: اعتکاف نیست مگر در مساجد سه گانه: مسجد الحرام، مسجد النبی، ومسجد بیت المقدس.

فوائدحدیث:

۱. درحقیقت اعتکاف عبارت است از به حبس کشیدن نفس برای عبادت الله متعال و اُنس گرفتن با آن؛ قطع روابط با مردم و به خلوت بردن قلب از هر آنچه مانع ذکر الله می‌شود.

۲. اعتکاف در هر زمانی سنت است. بدون روزه صحیح است و با نذر کردن واجب می‌باشد.

۳. اعتکاف در رمضان سنت است و فضیلت و تاکید آن در ده روز آخر رمضان بیش‌تر است. و این تاکید و فضیلت برای جستجوی شب قدر می‌باشد.

۴. اعتکاف در مسجدالحرام یا مسجدالنبی یا مسجدالاقصی بهتر از اعتکاف در مساجد دیگر است. اگر شخصی نیت اعتکاف در مسجدالاحرام کند که فضیلتش از همه بیش‌تر است، برای او جایز نیست در مسجدی که از نگاه

---

[1]- أخرجه عبدالرزاق فى مصنفه: (۸۰۱۶).



فضیلت در مرتبه پایین تری از آن قـرار دارد، بـه اعتکـاف بنشـیند امـا اگـر نیـت اعتکاف در مسجدی کرد که از نظر فضیلت در مرتبه پایین‌تری قـرار دارد، بـرای او جایز است که در مسجدی با فضیلت بالاتری به اعتکاف بنشیند.

۵. **شروط صحت اعتکاف:** اسلام؛ نیت اعتکاف؛ در مسجدی باشد کـه نماز جماعت در آن اقامه می‌شود؛ افضل آن است که همراه روزه باشد.

۶. **اعتکاف زن در مسجد:** برای زن همچون مـرد جـایز اسـت کـه در مسجد اعتکاف کند و تفاوتی نمی‌کند پاک باشد یا مستحاضه، اما شایسـته اسـت مراقب باشد تا مسجد آلوده به خونِ استحاضه نشود.

۷. اجازه‌ی «ولیِ» زن برای اعتکاف او شرط اسـت. تـا اینکـه در اعتکـاف وی، فتنه‌ای متوجه او یا دیگـران نباشـد. و بایـد در مکـانی مخصـوص زنـان در مسجد، به اعتکاف بنشینند.

۸. **برترین مساجد :** برترین مساجد، مسجدالحرام است. دو رکعت نمـاز در آن از صد هزار نماز برتر است؛ پس از مسجدالحرام، مسجدالنبی در مرتبه دوم قرار دارد و نماز در آن برتر است از هزار نماز در مساجد دیگر جز مسجدالحرام؛ و مسجدالاقصی در مرتبه سوم می‌باشد که نماز در آن برابر است با ۲۵۰ نماز؛ پس از این سه مسجد، مساجد دیگر می‌باشد که نماز در آن‌ها برابر است با ده نماز.

۹. **آغاز و پایان اعتکاف:**

۱- کسی که برای زمانی مشخص نیت اعتکاف می کنـد، قبـل از شـب اول و قبل از غروب خورشید، وارد محل اعتکاف می‌شود و بعد از غـروب خورشـید روز



آخر از آن خارج می‌شود. به عنوان مثال نیت می‌کند: نذر می‌کنم که یک هفته از ماه رمضان را اعتکاف کنم.

۲- اگر کسی بخواهد ده روز آخـر رمضـان را اعتکـاف کنـد، قبـل از غـروب خورشید شب بیست و یکم وارد محل اعتکـاف شـده و بعـد از غـروب خورشـید آخرین روز رمضان از آن خارج می‌شود.

۱۰. اعمال معتکف:

۱- سنت این است که معتکف در انجام انواع عبادت‌هـا تـلاش کنـد. ماننـد: تلاوت قرآن، ذکر، دعا، طلب مغفرت، نمازهـای نافلـه، تهجـد، دوری از گفتـار و کردار بیهوده، حضور قلبی در پیشگاه الله متعال و گریه و زاری به درگاه او تعالی.

۲- برای معتکف جایز است که برای امـوری از مسـجد خـارج شـود. امـوری چون: قضای حاجت، وضو، نماز جمعه، خوردن، نوشیدن، عیادت بیمار، شرکت در تشییع جنازه کسی‌که حقی بر او دارد مانند خویشاوندان یا دوست یا از این قبیل؛

۱۱. **برترین وقت‌ها برای اعتکاف:** برتـرین وقـت‌هـا بـرای اعتکـاف، اعتکاف ده روز آخر رمضان می‌باشد. و اگر بخشی از آن را بـه اعتکـاف بنشـیند، اشکالی ندارد مگر اینکه اعتکاف این ده روز را نذر کرده باشد.

۱۲. **اموری که باعث باطل شدن اعتکاف می‌شود:** اعتکاف با خروج بیهوده از مسجد، آمیزش با همسر، ارتداد و مستی باطل می‌شود.

۱۳. **خوابیدن در مسـجد:** گـاهی خوابیـدن در مسـجد بـرای کسـی‌کـه چاره‌ای جز این ندارد مانند کسی‌که غریب است و فقیری که جایی برای سکونت ندارد، جایز است. اما اینکه مسجد محل خواب قرار گیرد جز برای معتکـف جـایز نیست.



۱۴. و سنت این است که معتکف بخشی از مسجد را مشخص کند و در آن به ذکر و عبادت، خشوع و لذت مناجات با پروردگارش مشغول باشد.

۱۵. **مدت اعتکاف:** اعتکاف در هر زمان، به هر مدتی، یک شب یا یک روز یا هرچند روزی جایز است.

۱۶. **حکم قضای اعتکافی که سنت است:** کسی‌که در رمضان اعتکاف می‌کند یا در ده روز آخر آن به اعتکاف می‌نشیند اما توانایی به پایان رساندن آن را نداشته باشد، سنت است که قضایی آن را به جای آورد.[1]



جواز نذر نمودن[جهت ادای نماز] در مسجد اقصی

وعنْ جابر رضي اللّهُ عنهُ أنَّ رَجُلاً قال يومَ الْفتح: يا رسول اللّهِ إني نذرت إنْ فَتَحَ الله عَليك مكّة أَنْ أُصلي في بيتِ المقْدس؟ فقالَ: «صلِّها هُنا» فسأَلَهُ فقال: «صلِّها هُنا» فسألهُ فقال: «فشأنكَ إذنْ».[2]

ترجمه: جابر رضی الله عنه می گوید: مردی روز فتح (مکه) عرض کرد: ای رسول الله! من نذر کرده بودم؛ که اگر الله مکه را برایت فتح کند، در بیت المقدس نماز بخوانم، فرمود: «همین جا نماز بخوان» دوباره سؤالش را تکرار کرد، فرمود: «همین جا بخوان» پس بار سوم پرسید، فرمود: «پس حال که چنین است، تو خود می دانی».

[1]- مختصر فقه اسلامی، شیخ تویجری، ص: ٤٥٤.

[2]- رواهُ أَحمدُ وأَبو داود وصححهُ الحاكمُ.



فوائد حدیث:

۱. تعریف نذر: گفته می شود: «نذر کردم یا نذر مـی کـنم [مصـدرِ آن نـذر است] وقتی که بخواهی عبـادتی یـا صـدقه ای و یـا غیـرِ آن را از روی میـل و اختیار، بر خود واجب کنی بدون آن که این عمل از تو خواسته شده باشد.[1]

۲. نذر، واجب نمودنِ امری توسطِ مکلَّف بر خودش می باشد در حـالی کـه شرع آن را بر او واجب نکرده است؛ حال، این امر، چه انجـامِ کـاری باشـد و چـه ترک و انجام ندادنِ آن.

۳. هرکس برای نماز یا اعتکاف در یکی از مساجد سه‌گانه نذر کنـد، بـر او واجب است که این نذر را ادا کند. و کسی‌که برای نمـاز یـا اعتکـاف در مسـاجد دیگر نذر می‌کند، حتما لازم نیست که در همان مسجد تعیین شده نـذرش را بـه جای آورد مگر به دلیل مزیت شرعی؛ بنـابراین مـی‌توانـد در هـر مسـجدی کـه خواست، نذر، نماز و اعتکافش را به جای آورد.[2]



براق، دابه‌ی رسول الله صلی الله علیه وسلم [وسفر] از مکه به سـوی بیت المقدس

عن أنس بن مالک رضی الله عنه أن رسول الله صلی الله علیه وسـلم قـال: «أُتِيتُ بِالْبُرَاقِ وَهُوَ دَابَّةٌ أَبْيَضُ طَوِيلٌ فَوْقَ الْحِـمَارِ وَدُونَ الْبَغْـلِ يَضَـعُ حَـافِرَهُ عِنْدَ مُنْتَهَى طَرْفِهِ قَالَ فَرَكِبْتُهُ حَتَّى أَتَيْـتُ بَيْـتَ الْمَقْـدِسِ قَـالَ فَرَبَطْتُـهُ بِالْحَلْقَـةِ الَّتِي يَرْبِطُ بِهِ الْأَنْبِيَاءُ قَالَ ثُمَّ دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَصَلَّيْتُ فِيهِ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ خَرَجْـتُ

[1]- «النّهاية» ي، ابن اثير، ج ۵، ص ۳۹.
[2]- مختصر فقه اسلامی، شیخ تویجری، ص: ٤٥٤.

فَجَاءَنِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِإِنَاءٍ مِنْ خَمْرٍ وَإِنَاءٍ مِنْ لَبَنٍ فَاخْتَرْتُ اللَّبَنَ فَقَالَ جِبْرِيلُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اخْتَرْتَ الْفِطْرَةَ».[1]

ترجمه: انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «براق را برایم آوردند» که حیوانی سفید و دراز و بزرگتر از الاغ و کوچکتر از قاطر بود و سمش را در انتهای دید چشمش می گذاشت. «بر او سوار شدم تا به بیت المقدس رسیدیم. او را به حلقه دری که انبیاء به آن می بستند، بستم. سپس داخل مسجد شدم و در آن دو رکعت نماز خواندم سپس خارج شدم و جبریل - علیه السلام - با ظرفی از شراب و ظرفی از شیر پیش من آمد و من شیر را انتخاب کردم. جبریل - علیه السلام - گفت: فطرت را انتخاب کردی». سپس بقیه حدیث را ذکر نمود و اینکه پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - چگونه به آسمان بالا رفته است.



معجزه‌ی اسراء پیامبر صلی الله علیه وسلم از مکه به سوی بیت المقدس [در شب]

عن عائشة رضي الله عنها قالت: لما أسري بالنبي صلى الله عليه وسلم إلى المسجد الأقصى أصبح يتحدث الناس بذلك فارتد ناس فمن كان آمنوا به وصدقوه وسمعوا بذلك إلى أبي بكر رضي الله عنه فقالوا هل لك إلى صاحبك يزعم أنه أسري به الليلة إلى بيت المقدس قال أو قال ذلك قالوا نعم قال لئن كان قال ذلك لقد صدق قالوا أو تصدقه أنه ذهب الليلة إلى بيت

[1]- صحيح مسلم برقم (١٦٢).



المقدس وجاء قبل أن يصبح قال نعم أني لأصدقه فيما هو أبعد من ذلك أصدقه بخبر السماء في غدوة أو روحة فلذلك سمي أبو بكر الصديق.[1]

ترجمه: ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها می گوید: زمانی که رسول الله – صلی الله علیه وسلم – ، به مسجد الاقصی برده شد، با مردم از اسراء و معراجش سخن گفت؛ (این گفته، آنچنان عجیب بود که) عده ای از کسانی که قبلاً به او ایمان آورده بودند، مرتد شدند و از دین برگشتند. گروهی به نزد ابوبکر – رضی الله عنه – رفتند و گفتند: "آیا میدانی که دوست و یارت (یعنی پیامبر) چه گفته و او را چه شده است؟ او، گمان می کند که او را به یک شب، به مسجد الاقصی برده اند!" ابوبکر – رضی الله عنه – گفت: "آیا واقعاً ایشان چنین گفته اند؟" گفتند: آری، ابوبکر – رضی الله عنه – فرمود: "اگر رسول الله – صلی الله علیه وسلم – چنین فرموده اند، بیگمان راست گفته اند." آنها، به ابوبکر – رضی الله عنه – گفتند: "تو واقعاً او را تصدیق میکنی که به یک شب به بیت المقدس رفته و پیش از سپیده دم بازگشته است؟!" فرمود: "بله؛ من، او را در آنچه بعیدتر و عجیب تر است، تصدیق میکنم؛ من، او را به اینکه به صبحی یا شامی خبر از آسمان می آورد تصدیق کرده ام." به همین خاطر، ابوبکر – رضی الله عنه – ،ملقب به صدیق، شد.

فوائد حدیث:

۱. ایمان به کیفیت اسراء و معراج پیامبر – صلی الله علیه وسلم – و تمامی آنچه که پیامبر – صلی الله علیه وسلم – در مورد آن بیان کرده است. این ها مباحثی هستند که جزو اعتقادات اسلامی می باشند.

---

[1]- این حدیث را حاکم (۶۲/۳)، روایت کرده و صحیحش دانسته است. ذهبي نیز با موافق است.



۲. امت، بر این اجماع کرده اند که ابوبکر – رضی الله عنه – ، از آن جهت صدیق لقب گرفت که همواره در تصدیق رسول الله – صلی الله علیه وسلم – ، شتاب نمود و هرگز از او، هیچ بدی و بزهی دیده نشد.[۱]

شعرا نیر در مدح ابوبکر – رضی الله عنه – ، شعر سروده و او را به صدیق، لقب داده اند؛ ابومحجن ثقفی می گوید:

و سمیت صدیقاً و کل مهاجر

سواک یسمی باسمه غیر منکر

سبقت الی الاسلام والله شاهد

وکنت جلیساً فی العریش المشهر.[۲]



پیامبر صلی الله علیه وسلم دین فطرت را در مسجد اقصی بر می گزیند

عن أَبِي هُرَيْرَةَ - رضي الله عنه -، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ - صلى الله عليه وسلم - لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِهِ رَأَيْتُ مُوسَى وَإِذَا رَجُلٌ ضَرْبٌ رَجِلٌ كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ شَنُوءَةَ، وَرَأَيْتُ عِيسَى فَإِذَا هُوَ رَجُلٌ رَبْعَةٌ أَحْمَرُ، كَأَنَّمَا خَرَجَ مِنْ دِيمَاسٍ، وَأَنَا أَشْبَهُ وَلَدِ إِبْرَاهِيمَ بِهِ، ثُمَّ أُتِيتُ بِإِنَاءَيْنِ فِي أَحَدِهِمَا لَبَنٌ، وَفِي الآخَرِ خَمْرٌ، فَقَالَ اشْرَبْ أَيَّهُمَا شِئْتَ، فَأَخَذْتُ اللَّبَنَ فَشَرِبْتُهُ، فَقِيلَ أَخَذْتَ الْفِطْرَةَ، أَمَا إِنَّكَ لَوْ أَخَذْتَ الْخَمْرَ غَوَتْ أُمَّتُكَ».[۳]

---

[۱]- الطبقات الكبري (۱۷۲/۲)

[۲]- أسدالغابة (۳۱۰/۳)

[۳]- أخرجه البخاري في: ٦٠ كتاب الأنبياء: ٢٤ باب قول الله تعالى: (وهل أتاك حديث موسى) (وكلم الله موسى تكليما).



یعنی: «ابو هریره گوید: پیامبر - صلی الله علیه وسلم - درباره شبی که به معراج برده شد فرمود: موسی را دیدم، مردی بود لاغراندام و موهایش شانه شده و به مردان قبیله شنوءۀ شباهت داشت، عیسی را دیدم که مردی بود دارای قد متوسط و رنگ متمایل به سرخ که انگار (حرارت خورشید را ندیده) و تازه از پرده بیرون آمده است (و در کمال طراوت و لطافت قرار داشت). و من از تمام اولادهای ابراهیم شباهتم به عیسی بیشتر است. سپس دو ظرف را برایم آوردند که در یکی شیر و در دیگری شراب بود، جبرئیل گفت: هر یک از این دو ظرف را که می خواهی بردار، من هم ظرف شیر را برداشتم و آن را نوشیدم، جبرئیل گفت: دین اسلام را که دین فطرت است انتخاب کردی (چون شیر سمبل پاکی و سهل و گوارایی می باشد) چنانچه شراب را بر می داشتی امّتت گمراه می شدند (چون شراب مظهر فساد و ناپاکی است)».

«دیماس: ظرف و پرده ای که مانع نور خورشید می شود.

خرج من دیماس: یعنی انگار تازه از پرده خارج شده و نور خورشید به او نرسیده است تا او را پژمرده کند».

فوائد حدیث:

۱. شیر و ماست: دیدن آن را در خواب، به دانش و آگاهی تعبیر نمایید؛ زیرا پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - آنها را این گونه، تعبیر نموده است. همچنان، شیر در خواب، به فطرت اسلام، هدایت، دین یا دانش تعبیر می شود.[۱]

۲. حرمت وقباحت شراب.

[۱]- تفسیر الأحلام، ص: ۱۸.

امام بیهقی - رحمه الله - با اسنادش از حسن بصری رحمـه الله آورده اسـت: «به مردی از اعراب گفته شد: چرا نبیذ (نوعی شراب) نمی نوشی؟ گفت: قسم به الله! هیچ چیز مرا بیشتر از عقل سالم راضی نمی کند، چگونه آن را فاسد کنم»

و از حکم بن هشام آمده است که به پسرش می گفت: «ای پسرم از نبیذ بـر حذر باشد پس آن استفراغی است در کنج دهانت و نجاسـتی اسـت در پشـتت و حد [شلاقی] است بر کمرت و [توسط آن] مورد مضحکهٔ بچه ها قرار می گیـری و اسیر حساب رس می گردی».

و بعضی حکیمان می گویند او به پسرش گفـت: «چـه چیـز تـو را بـه نبیـذ دعوت می دهد؟ گفت: هضم کردن غذایم، گفت: قسم به الله آن دینت را هضـم می کند».

و از عبدالله بن إدریس آمده:

كل شراب مسكر كثيره ... من تمرة أو عنب عصيره
فإنه محرم يسيره ... إني لكم من شره نذيره.[1]

«هر نوشیدنی که زیاد آن مست می کنـد، چـه از خرمـا و چـه از آب انگـور، کَمش حرام است، و من برای شما ترساننده از شر آن هستم».



پیامبر صلى الله علیه وسلم امام وپیشوای پیامبران در شـب اسراء در مسجد أقصی

روي مسلم عن أبي هريرة - رضي الله عنه - قال: قال رسول الله - صـلى الله عليه وسلم -: «لقد رأيتُني في الحجر وقـريشٌ تسـألُني عـن مسرايَ فسـألتني

[1]- تمام این روایات را، امام بیهقی در شعب الایمان آورده است.



عن أَشياءَ من بيت المقدس لم أثبتها، فكُربت كُربة ما كربت مثلُهُ قط قال: فرفعهُ اللهُ لي أنظُرُ إليه ما يسئلوني عن شيء الا أنبأتُهُم به وقد رأيتُني في جماعة من الانبياء فإذا موسي قائمٌ يصلي فإذا رجلُ ضربٌ جعدٌ كأنّه من رجال شنوءةَ وإذا عيسي ابنُ مريم قائمٌ يصلّي أقرب الناس به شبهاً عروةُ بنُ مسعود الثَّقفيُّ وإذا إبراهيمُ قائمٌ يصلّي أشبه الناس به صاحبكم- يعني نفسه- فحانت الصلاةُ فأممتُهُم فلما فرغتُ من الصلاة قال قائلٌ: يا محمدُ! هذا مالكٌ صاحب النّار فسلّم عليه. فالتفتُّ إليه فبدأني بالسَّلام».[1]

ترجمه: امام مسلم از ابی هریره – رضی الله عنه – روایت نموده که گفت: پیامبر – صلی الله علیه وآله وسلم – فرمود: خود را در حِجر دیدم و قریشیها در مورد مسیر إسراء و شب روی من، و نیز در مورد چیزهایی از بیت المقدس سؤال می نمودند که تا آن وقت چنین چیزهایی را نشنیده بودم، بسیار برایم ناراحت کننده و ناخوشایند بود به گونه ای که هرگز آن قدر نگران نشده بودم، الله مرا بلند نمود و تمام چیزهایی که از من می پرسیدند را دیدم و هر چیزی را که از من می پرسیدند آن را جواب می دادم، ناگهان خود را در میان گروهی از پیامبران یافتم، دیدم که موسی در انتظار نماز است او مردی خسته و مو فرفری و چین چین شده بود گوئی که از مردانِ بیزار و متنفر است. ناگاه عیسی بن مریم – علیه السلام – را دیدم که ایستاده نماز می خواند، که عروه بن مسعود ثقفی از همه کس بیشتر به او شباهت داشت. بعد ابراهیم – علیه السلام – را دیدم که او نیز ایستاده و نماز می خواند و شبیه ترین کس به او، یار و صاحب شما– یعنی خود محمد صلی الله علیه وآله وسلم – بود، وقت نماز فرا رسید و من برایشان امامت نمودم، وقتی که از نماز فارغ شدم کسی ندا داد، ای محمد! این شخص

---

[1]- روایت از مسلم، حدیث شماره۲۷۸، صحیح مسلم-چاپ دارالسلام.



مالک (نگهبان) آتش دوزخ است بر او سلام کن، پس به سوی او توجـه والتفـات نمودم اما او از من پیشی گرفت وسلام کرد

فوائدحدیث:

١. مسجدالاقصی، تنها جایی است روی زمین که تمام پیـامبران - علـیهم السلام -، از آدم تا محمد - صلی الله علیه وآله وسلم - در بزرگترین گردهمـایی تاریخ در آن گرد آمده و پیامبر ما محمد - صلی الله علیه وآله وسـلم - در شـب اسراء و معراج برای همه پیامبران امامت و پیش نمازی نمود، تا اقرار و اثباتی بـر اسلامی بودن و صبغه اسلامی داشتن آن باشد. و همچنین برای اینکه امامـت و پیشوایی بر مسجدالاقصی را از آن امت محمد اعلام نماید، و نیـز اعـلان اینکـه خاتم پیامبران محمد - صلی الله علیه وآله وسلم - وارث همه مقدسـات آنهـا، و رسالتش شامل و دربرگیرنده تمام مقدسات آنان، و دین اسلام مورث همه ادیـان گذشته می باشد.

٢. پیامبران در هیچ جای دنیـا گـرد نیامـده انـد جـز در ایـن مکـان، پـس مسجدالاقصی از برتری و جایگاه ویژه ای برخوردار است.



معلومات و[عقیده اهل سنت] در خصوص اسراء ومعراج

تعریف اسراء از نظر لغت و شریعت: اسراء در لغت از السری گرفته شده و آن به معنی سیر شبانه یا حرکت در آن است و گفته شده تمام شب سیر نمودن است.

و گفته اند به معنی شب روی نمودن و پیش کسی رفتن است. و از آن ها این سخن نیکوتر است که: أسرت إلیک ولم تکن تسری ... شبانه به سوی تو آمدم و شب روی نکردم.

اسراء هنگامی که در شرع به کار می رود مراد از آن: سیر نمودن رسول الله – صلی الله علیه وآله وسلم – از مسجدالحرام در مکه به سوی بیت المقدس در ایلیا و بازگشت او در آن شب است.

حقیقت اسراء و دلایل آن: اسراء نشانه بزرگی است که الله به وسیله آن پیامبر – صلی الله علیه وآله وسلم – را قبل از هجرت تأیید و تقویت نمود به گونه ای که شبی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی سوار بر براق با هم صحبتی جبریل – علیه السلام – سیر داده شد تا به بیت المقدس رسید. براق را به حلقه درِ مسجد بست سپس داخل مسجد شد و با پیامبران در حالیکه امام آن ها بود، نماز خواند. سپس جبریل – علیه السلام – با ظرفی از شراب و ظرفی از شیر پیش او آمد و پیامبر شیر را بر شراب اختیار نمود. جبریل – علیه السلام – به او فرمود: هدایت را برای فطرت برگزیدی. و دلیل بر اسراء، کتاب و سنت می باشند. الله تعالی می فرماید: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (١)﴾ [الإسراء: ١]. «پاک و منزه است الهی که بنده اش را شبی از مسجد الحرام به



سوی مسجد الاقصی که اطراف آن را برکت داده ایم، سیر داد تا از نشانه های خود بر ما بنمایاند که همانا او شنوای بیناست».

و از سنت حدیث انس بن مالک است که مسلم در صحیحش از طریق ثابت بنانی او نیز از پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - روایت می کند که فرمود: «أُتِيتُ بِالْبُرَاقِ وَهُوَ دَابَّةٌ أَبْيَضُ طَوِيلٌ فَوْقَ الْحِمَارِ وَدُونَ الْبَغْلِ يَضَعُ حَافِرَهُ عِنْدَ مُنْتَهَى طَرْفِهِ قَالَ فَرَكِبْتُهُ حَتَّى أَتَيْتُ بَيْتَ الْمَقْدِسِ قَالَ فَرَبَطْتُهُ بِالْحَلْقَةِ الَّتِي يَرْبِطُ بِهِ الْأَنْبِيَاءُ قَالَ ثُمَّ دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَصَلَّيْتُ فِيهِ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ خَرَجْتُ فَجَاءَنِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَام بِإِنَاءٍ مِنْ خَمْرٍ وَإِنَاءٍ مِنْ لَبَنٍ فَاخْتَرْتُ اللَّبَنَ فَقَالَ جِبْرِيلُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اخْتَرْتَ الْفِطْرَةَ».[1] ««براق را برایم آوردند» که حیوانی سفید و دراز و بزرگتر از الاغ و کوچکتر از قاطر بود و سمش را در انتهای دید چشمش می گذاشت. «بر او سوار شدم تا به بیت المقدس رسیدیم. او را به حلقه دری که انبیاء به آن می بستند، بستم. سپس داخل مسجد شدم و در آن دو رکعت نماز خواندم سپس خارج شدم و جبریل - علیه السلام - با ظرفی از شراب و ظرفی از شیر پیش من آمد و من شیر را انتخاب کردم. جبریل - علیه السلام - گفت: فطرت را انتخاب کردی». سپس بقیه حدیث را ذکر نمود و اینکه پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - چگونه به آسمان بالا رفته است.

دلیل بر اسراء رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - تعداد احادیثی است که در صیحیحین، سنن و غیره آمده و اصحابی که از رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - روایت نموده اند تعدادشان به حدود سی نفر می رسد سپس آن را کسانی که تعدادشان را جز الله نمی داند از راویان سنت و امامان دین روایت نموده اند.

---

[1]- صحیح مسلم برقم (١٦٢).



علمای سلف و خلف مسلمانان اتفاق نظر دارند و بر صحت و درستی اسراء رسول الله – صلی الله علیه وآله وسلم – اجماع دارند که آن حق است. گفتن اجماع بر آن از قاضی عیاض در (الشفاء) و سفارینی در (لوامع الانوار) نقل شده است. اسراء پیامبر – صلی الله علیه وآله وسلم – با روح و جسم و در بیداری بوده است و این چیزی است که نصوص صحیح، تمام صحابه، امامان اهل سنت و محققان اهل علم بر آن دلالت دارند.

ابن ابی العز حنفی می گوید: (وكان من حديث الإسراء: أنه أسرى بجسده في اليقظة على الصحيح من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى ..) «و از حدیث اسراء اینگونه برمی آید که او با جسمش در بیداری از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی شب روی نمود». و قاضی عیاض تأکید می کند که آن همان چیزی است که همه اهل علم از صحابه و کسانی که بعد از آن ها آمده اند، بر آن هستند: (وذهب معظم السلف والمسلمين إلى أنه إسراء بالجسد وفي اليقظة، وهذا هو الحق، وهو قول ابن عباس وجابر، وأنس، وحذيفة، وعمر، وأبي هريرة، ومالك بن صعصعة، وأبي حبة البدري، وابن مسعود، والضحاك، وسعيد بن جبير، وقتادة، وابن المسيب، وابن شهاب، وابن زيد، والحسن، وإبراهيم، ومسروق، ومجاهد، وعكرمة، وابن جريج، وهو دليل قول عائشة، وهو قول الطبري وابن حنبل وجماعة عظيمة من المسلمين، وقول أكثر المتأخرين من الفقهاء والمحدثين والمتكلمين والمفسرين) «بزرگان سلف و مسلمانان بر این عقیده هستند که اسراء با جسم و در بیداری صورت گرفته است و این حق می باشد. و این قول ابن عباس، جابر، انس، حذیفه، عمر، ابوهریره، مالک بن صعصعه، ابوحبه بدری، ابن مسعود، ضحاک، سعید بن جبیر، قتاده، ابن مسیب، ابن شهاب، ابن زید، حسن و ابراهیم، مسروق، مجاهد، عکرمه، ابن



جریج، و قول عائشه، طبری، ابن حنبل، دسته بزرگی از مسلمانان و سخن بیشتر متأخرین از فقهاء و محدثین، متکلمین و مفسران است».

تنها یکی از محققین در نقدش بر کسی که گمان می کند اسراء دو بار روی داده می گوید: (والصواب الذي عليه أئمة النقل أن الإسراء كان مرة واحدة بمكة بعد البعثة. ويا عجبا لهؤلاء الذين زعموا أنه مرارا كيف ساغ لهم أن يظنوا أنه في كل مرة تفرض عليه الصلاة خمسين ثم يتردد بين ربه وبين موسى حتى تصير خمسا ثم يقول: (أمضيت فريضتي وخففت عن عبادي) ثم يعيدها في المرة الثانية إلى خمسين، ثم يحطها عشرا عشرا) «و درست این است که محدثان بر آن هستند که اسراء یک بار در مکه بعد از بعثت بوده است. و جای تعجب است برای کسانی که گمان می کنند که آن بارها تکرار شده است چگونه برای آن ها رواست که همچون گمانی ببرند که در هر بار پنجاه نمار بر او فرض شده است سپس او در بین الله و موسی در رفت و آمد بوده تا اینکه به پنج نماز انجامید. سپس می گوید: «واجبم را تأیید کردم و آن را بر بندگانم تخفیف دادم» سپس در مرتبه دوم به پنجاه برگردانده و ده ده از آن کم نموده است».

معراج [مفهوم وحقیقت آن]: حدیث معراج همراه حدیث اسراء در نصوص و کلام اهل علم آمده و شایسته است که همراه آن آورده شود تا مکمل فایده باشد.

معراج بر وزن مفعال از باب عروج است. یعنی وسیله که در آن بالا می رود. و آن به منزله نردبانی است که کیفیت آن را نمی دانیم. منظور از معراج که در شرع بکار می رود، بالا رفتن پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - همراه با جبریل - علیه السلام - از بیت المقدس به آسمان دنیا سپس سایر آسمان ها تا آسمان هفتم و دیدن پیامبران در آسمان ها بر منازلشان و سلام نمودن بر آن ها



و خوش آمد گفتن آن ها به او سپس بالا رفتن او به سوی سدرة المنتهی و دیدن جبریل - علیه السلام - بر صورتی که الله او را بر آن خلق کرده است سپس الله در آن شب پنج نماز را بر او فرض نمود و الله به خاطر آن با او سخن گفت سپس به سوی زمین برگشت. و معراج در شب اسراء بوده است.

کتاب و سنت بر معراج شاهدند. در قرآن ذکر بعضی از نشانه ها و آیات بزرگ که برای پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - در شب معراج حاصل گشته، آمده است مانند این سخن الله تعالی که می فرماید: ﴿أَفَتُمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى (١٢) وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى (١٣) عِندَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَى (١٤) عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى (١٥) إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى (١٦) مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى (١٧) لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى (١٨)﴾ [النجم: ١٢ - ١٨]. «آیا در آنچه دیده است با او جدل می کنید؟ قطعاً بار دیگر او را دیده است، نزدیک سدرة المنتهی در همانجا که جنة المأوی است آنگاه که درخت سدر، آنچه را که پوشیده بود، می پوشاند دیده منحرف نشد و درنگذشت براستی که برخی از آیات بزرگ پروردگار خود را دید». الله تعالی در این آیه نشانه ها و آیات بزرگ که به وسیله آن رسولش - صلی الله علیه وآله وسلم - را در شب معراج اکرام نمود مانند دیدن جبریل - علیه السلام - کنار سدرة المنتهی و دیدن سدرة المنتهی و آنچه از امر الله بود و آن را پوشانده بود. ابن عباس و مسروق می گویند: «غشیها فراش من ذهب» «با فرش هایی از طلا آن را پوشانده بود».

و در سنت خبر معراج در بیشتر آن ها به تفصیل آمده است که از آن جمله حدیث انس است که در داستان اسراء آنچه مربوط به اسراء بود گفته شد سپس پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - می فرماید: «ثُمَّ عَرَجَ بِنَا إِلَى السَّمَاءِ فَاسْتَفْتَحَ جِبْرِيلُ فَقِيلَ مَنْ أَنْتَ قَالَ جِبْرِيلُ قِيلَ وَمَنْ مَعَكَ قَالَ مُحَمَّدٌ قِيلَ



وَقَدْ بُعِثَ إِلَيْهِ قَالَ قَدْ بُعِثَ إِلَيْهِ فَفُتِحَ لَنَا فَإِذَا أَنَا بِآدَمَ فَرَحَّبَ بِي وَدَعَا لِي بِخَيْرٍ (ثم ذكر عروجه إلى السماوات وملاقاته الأنبياء إلى أن قال) ثُمَّ ذَهَبَ بِي إِلَى السِّدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَإِذَا وَرَقُهَا كَآذَانِ الْفِيَلَةِ وَإِذَا ثَمَرُهَا كَالْقِلَالِ قَالَ فَلَمَّا غَشِيَهَا مِنْ أَمْرِ اللَّهِ مَا غَشِيَ تَغَيَّرَتْ فَمَا أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَنْعَتَهَا مِنْ حُسْنِهَا فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ مَا أَوْحَى فَفَرَضَ عَلَيَّ خَمْسِينَ صَلَاةً فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ فَنَزَلْتُ إِلَى مُوسَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ مَا فَرَضَ رَبُّكَ عَلَى أُمَّتِكَ قُلْتُ خَمْسِينَ صَلَاةً قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لَا يُطِيقُونَ ذَلِكَ فَإِنِّي قَدْ بَلَوْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَخَبَرْتُهُمْ قَالَ فَرَجَعْتُ إِلَى رَبِّي فَقُلْتُ يَا رَبِّ خَفِّفْ عَلَى أُمَّتِي فَحَطَّ عَنِّي خَمْسًا فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى فَقُلْتُ حَطَّ عَنِّي خَمْسًا قَالَ إِنَّ أُمَّتَكَ لَا يُطِيقُونَ ذَلِكَ فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ قَالَ فَلَمْ أَزَلْ أَرْجِعُ بَيْنَ رَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَبَيْنَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَام حَتَّى قَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّهُنَّ خَمْسُ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ لِكُلِّ صَلَاةٍ عَشْرٌ فَذَلِكَ خَمْسُونَ صَلَاةً» ..).[1]

«سپس ما را به آسمان بالا برد جبریل از (دربان) خواست که در را باز کند. گفته شد: تو کیستی؟ گفت: جبریل. گفته شد: چه کسی با توست؟ گفت: محمد – صلی الله علیه وآله وسلم –. گفته شد: دعوت شده است؟ گفت: بله، دعوت شده است. پس در را برایمان باز کرد در این هنگام با آدم – علیه السلام – روبه رو شدم به من خوش آمد گفت و برایم دعای خیر کرد. (سپس بالا رفتن او به آسمان ها و ملاقاتش با انبیاء را ذکر می کند تا آنجا که فرمود): سپس مرا به سدرة المنتهی برد که دیدم برگ هایش همچون گوش های فیل و میوه هایش همچون کوزه های بزرگ می باشند. پیامبر – صلی الله علیه وآله وسلم – فرمودند: وقتی آن به امر الله چیزی را فرا می گیرد دگرگون می شود و از زیبایی

[1]- صحیح مسلم برقم (١٦٢).



آن، هیچیک از آفریدگان الله نمی تواند توصیف کند. پس به من وحی کرد آنچه وحی می کرد و بر من پنجاه نماز در شبانه روز واجب کرد آنگاه به سمت پایین به طرف موسی - علیه السلام - برگشتم. گفت: پروردگارت چه چیزی را بر امتت واجب کرد؟ گفتم: پنجاه نماز. گفت: بسوی پروردگارت برگرد و از او تخفیف بخواه، زیرا امتت نمی تواند آن را انجام دهد که من بنی اسرائیل را آزمایش کرده ام. پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمودند: نزد پروردگارم برگشتم و گفتم: الها بر امتم تخفیف بده، پس پنج نوبت از آن را برایم تخفیف داد. نزد موسی برگشتم و گفتم: پنج فرض را برایم تخفیف داد. گفت: امتت نمی تواند آن را انجام دهد، نزد پروردگارت برگرد و از او تخفیف بخواه. پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمودند: همچنان بین پروردگار متعال و موسی - علیه السلام - در رفت و آمد بودم تا اینکه الله فرمود: ای محمد در هر شبانه روز پنج نوبت نمازند و برای هر فرض نماز ده اجر قرار دادم، پس پنجاه فرض نماز می شود ... ».

مسلم خبر معراج را با الفاظ نزدیک از حدیث مالک بن صعصعه و ابوذر و ابن عباس در صحیحین و غیر این دو استخراج کرده است.[1]

[1]- اصول عقاید اهل سنت در پرتو کتاب و سنت. تألیف کنندگان: دکتر صالح بن سعد سحیمي، دکتر عبدالرزاق بن عبدالمحسن عباد و دکتر ابراهیم بن عامر رحیلي، ص: ۲۷۲.



بُراق شگفت انگیز [داستان تفصیلی همراه با مناظر زیبایی آن]:

۱ - سرآغاز:

مدت زیادی از بعثت پیامبر - صلی الله علیه وسلم - نگذشته بود که الله در پرتو معجزه ای بس عظیم و تاریخی، پیامبر - صلی الله علیه وسلم - را افتخار و عزت بخشید.

قابل ذکر است که مسلمانان و کافران هریک به تناسب شرایط خود، از آن متأثر شدند.

آری، درست حدس زدید، آن معجزه چیزی جز مقولهی «اسراء و معراج و «براق» – که بخشی از مسایل و موارد اعجاب انگیز به شمار می رود – نمی باشد.

قبل از آن که در ارتباط با براق داد سخن سر دهیم، می بایست از خود بپرسیم که اصلاً ماهیت «اسراء و معراج» چیست؟

در جواب باید بگوییم که اسراء در اینجا یعنی انتقال پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در شب از مکه به بیت المقدس و بازگشت وی به مکه در همان شب.

در حالی که این امر به صورت عادی مستلزم دو ماه وقت است.

و معراج هم یعنی صعود آن حضرت - صلی الله علیه وسلم - از بیت المقدس به سوی آسمان ها بالا و سدره المنتهی – جایی که الله آنچه را که می بایست به پیامبر - صلی الله علیه وسلم - وحی کند، وحی کرد – سپس فرودآمدن وی در همان شب به بیت المقدس.

معجزهی اسراء و معراج حکایت های بس شنیدنی دارد که در اینجا گوشه ای از آن ها خاطرنشان می شود.

یک شب که پیامبر – صلی الله علیه وسلم – در جوار کعبه به خواب فرو رفته بود، جبرئیل – علیه السلام – با مرکبی سفیدرنگ و زیبا به نام «براق» که از الاغ بزرگتر و از اسب کوچکتر بود، پیش وی آمد.

براق حیوانی بود که پیامبران قبل از پیامبر – صلی الله علیه وسلم – بر آن سوار می شدند. و چون رسول – صلی الله علیه وسلم – خواست سوار آن شود، به این کار تن نداد و فرار کرد.

به همین خاطر جبرئیل – علیه السلام – فریاد زد: «آرام باش براق! سوگند به الله، کسی که اکنون می خواهد سوار تو شود در نظر الله از همه کس شریف تر و ارجمندتر است»!

آنگاه براق شرمگین و آرام شد و در جای خود ایستاد و رسول – صلی الله علیه وسلم – بر آن سوار شد.

براق بسیار تند می دوید و سرعت سرسام آوری داشت، گذشته از این سواری بر روی آن برای پیامبر – صلی الله علیه وسلم – مسرت بخش و اطمینان آفرین بود، تو گویی ایشان بر روی فرشی پهن و دلپذیر نشسته است، از سوی دیگر جبرئیل – علیه السلام – در کنار براق با بال هایش پرواز می کرد و به مصاحبت با پیامبر – صلی الله علیه وسلم – می پرداخت. مقصد هردوی آن ها بیت المقدس بود، زیرا مسجد الاقصی — که الله بر پیرامون آن باران رحمت و برکت خود را فرو فرستاده است — در آن دیار قرار دارد.

۲ - منظره اي در راه:

در راه سفر به بیت المقدس و صعود به آسمان های بالا، پیامبر – صلی الله علیه وسلم – مناظر متعددی را مشاهده فرمود، در این منظره می بینیم که پیامبر – صلی الله علیه وسلم – زنی زیبا و بازو برهنه را می بیند که با انواع و اقسام مدل آرایش کرده است. آن زن، پیامبر – صلی الله علیه وسلم – را صدا می زند



و می گوید: ای محمد! به من نگاه کن که تو را می خواهم. اما پیامبر - صلی الله علیه وسلم - توجهی به او نکرد. و پس از مدتی جبرئیل - علیه السلام - به او گفت: «آیا در راه صدایی را نشنیده ای»؟!

پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «آن وقت که من در حال حرکت بودم، زنی زیباروی و آراسته شده و ساعد برهنه را دیدم که به من گفت: ای محمد! به من نگاه کن که تو را می خواهم، ولی من به او وقعی ننهاده و توجهی به او نکردم».

جبرئیل - علیه السلام - گفت: آن زن، همان دنیاست که اگر الله ناکرده به او جواب می دادی، یا به جانب او تمایل پیدا می کردی، امتت دنیا را بر آخرت ترجیح می داد. و در ضمن آن صدایی را هم که شنیدی، صدای شیطان بود.

سپس جبرئیل - علیه السلام - دو کاسه را جلو پیامبر - صلی الله علیه وسلم - آورد: که در یکی از آن ها شراب و در دیگری شیر بود و به او گفت: هرکدام را که می خواهی انتخاب کن! آنگاه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - کاسه ی شیر را انتخاب کرد و آن را نوشید و از کاسه‌ی شراب روی برتافت. این در حالی بود که در آن زمان از نظر اسلام هنوز شراب حرام نشده بود. و چون پیامبر - صلی الله علیه وسلم - کاسه‌ی شیر را برگزید، جبرئیل - علیه السلام - به او گفت: در این انتخاب فطرت اصیل خود را در نظر گرفتی، چه اگر این کار را نمی کردی و شراب را انتخاب می کردی علاوه بر این که گمراه می شدی، امتت هم گمراه می شد.

سپس از آن رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «الله اکبر، الله اکبر».

جبرئیل - علیه السلام - با این کار می خواست این نکته را متذکر بشود که عصاره‌ی شراب پاک و برای بدن مفید است، ولی به چیزی مبدل شده که برای جسم و تندرستی انسان مایه‌ی ضرر و در نظام عقلی و اراده ی آدمی اختلال



ایجاد می کند و مهم تر از تمامی این ها این که میان انسان ها روابطی کینه توزانه پدید می آورد.

از این رو چنانچه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - کاسه‌ی شراب را انتخاب می کرد، می گفتیم: این کار از او بعید بود، چه وی چیزی را انتخاب کرده که مضر و خبیث است و با این کار به هرچه که پاک و مفید است پشت پا زده است و البته که این امر با فرایند دعوت پاک و انسان ساز وی مغایر است، زیرا دعوت وی بر پایه‌ی پاکی و پاک خواهی استوار گردیده است.

لذا باید بگوییم: که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - با انتخاب کاسه‌ی شیر، بر منهج و سنت اصیل الهی گام نهاد و پلیدی را به دور انداخت و طبق فرموده‌ی جبرئیل - علیه السلام - «از فطرت اصیل خود تبعیت کرد».

بالاخره پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در کنار بیت المقدس فرود آمد و همراه با پیامبران نماز را به امامت به جای آورد و براق را به حلقه ای از درِ مسجد بست.

۳ - مناظر معراج

منظره‌ي اول:

معراج زیبایی پیش روی پیامبر - صلی الله علیه وسلم - قرار داده شد و معراج عبارتست از «نردبانی» که خلایق نظیر آن را ندیده اند. پیامبر - صلی الله علیه وسلم - همراه با جبرئیل - علیه السلام - از آن بالا رفت تا این که به آسمان اول رسید که همان آسمان دنیا است. جبرئیل - علیه السلام - از ملایک آسمان دنیا خواست که درهای آن را باز کنند، آنگاه کسی ندا زد: تو کی هستی؟ گفت: من جبرئیل هستم. نداهنده گفت: چه کسی همراه تو است؟ جبرئیل - علیه السلام - گفت: محمد همراه من است: گفت: آیا محمد مبعوث داشته شده؟ جبرئیل گفت: آری!

سپس درهای آسمان دنیا بر روی آن ها باز شد و پیامبر - صلی الله علیه وسلم - نگاهی به اطراف انداخت که ناگهان مردی را دید که در طرف راست و چپش ارواحی قرار دارند. و هنگامی که به ارواح سمت راستش نگاه می کند لبخندی می زند و می گوید: روح پاکی است، آن را در «علیین» قرار دهید. آنگاه دری باز می شود و بوی خوبی از آن به مشام می رسد تا آن روح در آن داخل می شود. و هنگامی که به ارواح سمت چپش نگاه می کند دلتنگ شده و اخم می کند و می گوید: روح خبیث است که باید آن را در «سجین» قرار دهید. آنگاه دری باز می شود و از آن بویی کریهی به مشام می رسد و آن روح خبیث در آن داخل می شود.

رسول الله - صلی الله علیه وسلم - در باره‌ی آن شخص و آن ارواح و آن دو در سؤال کرد و جبرئیل - علیه السلام - در جواب گفت: آن شخص پدر تو، آدم - علیه السلام - است. و آن ارواح فرزندانش هستند که ارواح سمت راست بهشتی و ارواح سمت چپ جهنمی می باشند. و چون به بهشتیان می نگرد، تبسم می کند و چون به جهنمیان می نگرد، غمگین و اخمو می شود، و اما آن دو در، دری که در سمت راست بود، در بهشت است، و دری که سمت چپ بود، در جهنم است.

آدم - علیه السلام - به محمد - صلی الله علیه وسلم - خوش آمد گفت و به او گفت: خوش آمدی ای پسر صالح و پیامبر صالح. پیامبر - صلی الله علیه وسلم - هم به لفظی زیباتر جواب سلام وی را داد. سپس به جانب منظره‌ی دیگر از مناظر معراج روان شد. منظره ای که مسلمانان باید از آن درس عبرت بگیرند.



منظره‌ي دوم:

پیامبر – صلی الله علیه وسلم – سفره هایی فراوانی را دید: که بر روی آن ها گوشت های قطعه قطعه شده قرار دارد، اما با این حال کسی بـه آن هـا نزدیـک نمی شود و از سوی دیگر، سفره های دیگری را دید که بـر روی آن هـا گوشـت های گندیده و متعفن و فاسدی قرار داشت، جالب آن که مردمانی هم بر سـر آن سفره ها نشسته و برای خوردن آن گوشت هـای گندیـده بـاهم بـه رقابـت مـی پردازند و اصلاً کاری به آن گوشت های لذیذ و قطعه قطعه شده ندارند. به همین خاطر پیامبر – صلی الله علیه وسـلم – فرمـود: «ای جبرئیـل! اینـان کیسـتند»؟ جبرئیل – علیه السلام – گفت: این وضعیت مردمانی از امت تـو اسـت کـه رزق حلال و پاک را کنار می نهند و از آن تناول نمی کنند، بلکـه بـرعکس بـه مـال حرام روی می آورند و از آن می خورند.

منظره‌ي سوم:

سپس رسول الله – صلی الله علیه وسلم – در ادامه‌ی سیر خود، بـا مردمـانی برخورد که لبان شان بسان آرواره شتر به نظر می رسید و کسی می آمد و دهـان شان را باز می کرد و تکه ای از گوشت فاسد را در آن می انـداخت کـه آن تکـه گوشت بسان آتش درآمده و معده های آن ها را می سوزاند، لذا آن هـا از شـدت سوزش داد و فغان کرده و به الله پناه می برند، امـا کسـی نیسـت کـه آن هـا را کمک نماید تا این که (آنچه را در شکم دارند بیرون می آید) پیامبر – صـلی الله علیه وسلم – فرمود: «ای جبرئیل! اینان چه کسانی هستند»؟

جبرئیل – علیه السلام – گفت: اینـان کسـانی هسـتند کـه امـوال و دارایـی یتیمان را به ناحق و از روی ظلم می خوردند. در حقیقت اینان آتـش را در شـکم های خود می خوردند و به درون آتش خواهند رفت.



منظره‌ي چهارم:

پیامبر - صلی الله علیه وسلم - راهی را مشاهده فرمود: که به آتش منتهی می شد و آل و قوم فرعون از آن می گذاشتند، آن ها صبحگاهان و شامگاهان بر آتش عرضه می شدند. و در اثنای مرور از آنجا اقوامی را می دیدند: که شکم شان مثل خانه باد کرده و تا می آمدند به خود حرکتی بدهند می افتادند و می گفتند: الها! روز قیامت را به تأخیر بینداز، الها! قیامت را برپا مکن! آنگاه آل فرعون با پاهایشان آن ها را هل می دادند. پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «ای جبرئیل! اینان چه کسانی بودند»؟!

جبرئیل - علیه السلام - گفت: اینان همان افرادی از قوم تو هستند که معامله‌ی «رباآمیز» انجام می دادند.

﴿لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ﴾ [البقرة:۲۷۵].

«کسانی که ربا می خوردند، روز رستاخیز از گور برنخیزند مگر به مانند کسی که از دیوانگی، دیو او را زده باشد».

منظره‌ي پنجم:

رسول الله - صلی الله علیه وسلم - در ادامه‌ی سیر خود، اقوامی را مشاهده کرد که گوشت پهلویشان را می بریدند، سپس به هریک از آنان گفته می شد:

از این گوشت بخور، چنانکه تو گوشت برادرت را می خوردی.

آنگاه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «ای جبرئیل! اینان کیستند»؟!

جبرئیل - علیه السلام - گفت: اینان کسانی از امت تو هستند که به پدیده‌ی «غیبت» گرایش و تمایل داشتند، در واقع غیبت گویی آنان به مثابه‌ی آن بود: که هریک از آنان داشت گوشت برادر مرده ی خود را می خورد.



منظره‌ي ششم:

در این قسمت پیامبر – صلی الله علیه وسلم – اقوامی را مشاهده کرد: که عده ای با سنگ هایی به سرشان می زدند و هر دفعه که سرشان ضربه می خورد، شکسته می شد. و پس از شکسته شدن دوباره به حالت عادی باز می گشت و بازهم با سنگریزه سرهای آن ها را می کوبیدند و این عمل همچنان ادامه می یافت. آنگاه پیامبر – صلی الله علیه وسلم – فرمود: «ای جبرئیل! اینان کیستند»؟!

جبرئیل – علیه السلام – گفت: اینان مسلمانانی بوده اند که به خوبی به ادای نمازهایی واجب نمی پرداختند و آن ها را چون بار سنگینی بر دوش خود احساس می کردند.

منظره‌ي هفتم:

در این مرحله رسول الله – صلی الله علیه وسلم – اقوامی را مشاهده نمود که عورت بدن خود را با تکه (لباسی) می پوشاندند و بسان شتر در حال چریدن بودند و در عین حال خارهای جهنم و درخت زقوم و سنگ های آن را می خوردند. پیامبر – صلی الله علیه وسلم – گفت: «ای جبرئیل! اینان کیستند»؟

جبرئیل – علیه السلام – گفت: اینان کسانی هستند که از دادن زکات اموال شان خودداری می کردند. و در واقع الله هیچ ظلمی در حق آن ها نکرده است و نباید چنین تصور کرد، که الله در حق بندگان خود ظلم روا می دارد.

منظره‌ي هشتم:

در این مرحله پیامبر – صلی الله علیه وسلم – مردی را دید، که کوله باری از هیزم را جمع کرده بود، اما نمی توانست آن ها را حمل نماید، ولی با این حال بازهم به جمع آوری هیزم بیشتری می پرداخت. و این به علت کثرت و از دیاد گناهان وی می باشد.



آنگاه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «ای جبرئیل! این چیست»؟

جبرئیل - علیه السلام - گفت: این مسلمانی است که مردم امانت های خود را به او می سپردند ولی او در دادن آن ها به صاحبان شان امتناع می کرد، در حالی که اسلام مسلمانان را به مقوله ی «امانت داری» فرا می خواند.

منظره‌ي نهم:

در این قسمت – که واقعاً رعب انگیز است و مربوط به نقش و مسؤولیت زبان در حیات یک مسلمان است – رسول الله - صلی الله علیه وسلم - از کنار قومی گذشت که عده ای زبان ها و لبان شان را با قیچی آهنی می بریدند. سپس آن دهان ها به حالت سابق باز می گشت و دوباره کار بریدن با قیچی از سر گرفته می شد. و این کار همچنان ادامه داشت. پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: ای جبرئیل! این چیست؟

جبرئیل - علیه السلام - گفت: اینان کسانی هستند، که در حیات دنیا یک لحظه دست از سخن چینی و فتنه سازی دست برنمی داشتند.

منظره‌ي دهم:

در این مرحله، اطمینان و شادکامی خاصی پیدا می کنیم.

رسول الله - صلی الله علیه وسلم - مردانی را دیدند: که محصولات را در یک روز درو می کردند، اما باز محصولات دیگری جای محصولات درو شده می گرفت.

بدیهی است که کثرت درو و محصولات کشاورزی بر پایه‌ی مورد فوق، نشانه‌ی پاداش بی پایان الهی است.

چون پیامبر - صلی الله علیه وسلم - آن ها را دید: به جبرئیل - علیه السلام - گفت: «ای جبرئیل! اینان کیستند»؟



جبرئیل – علیه السلام – گفت: اینان رزمندگان و مجاهدان اسـلام هسـتند و در مقابل هر کار نیک که انجام داده اند، هفتصد برابر پاداش می گیرند.

به همین خاطر است که الله اعمال صالح و نیک را بـه دانـه ای تشـبیه مـی سازد که هفت خوشه پدید می آورد و در هرخوشه یکصد دانه می روید.

﴿كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِّاْئَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (٢٦١)﴾ [البقرة: ٢٦١]. «مثال کسـانی کـه اموالشـان را در راه الله انفاق می کنند، همانند دانه ای است که از آن هفت خوشه به ثمر می رسد و در هر خوشه، یکصد دانه است. و الله برای هر کس که بخواهد، چندین برابر می گرداند. و قدرت و رحمت الله فراگیر است و او، بس داناست».

منظره‌ي يازدهم:

در این قسمت با منظره ای از مناظر بهشت برخورد می کنیم که از جانب الله تبارک و تعالی به مؤمنان نیک رفتار وعده داده شـده اسـت: پیـامبر – صـلی الله علیه وسلم – به دره ای وسیع وارد شد، که از آن نسـیم خنکـی مـی وزیـد و در عین حال بوی مسکی از آن به مشام می رسید که نظیر آن در دنیا وجود نداشـته و ندارد. ایشان صدایی از جانب آن دره شنید. به همین خاطر به جبرئیـل – علیـه السلام – گفت: «این نسـیم خنـک و دلپـذیر و آن مسـک و آن صـدا چـه بایـد باشند»؟

جبرئیل – علیه السلام – گفت: این صدای بهشت است که مـی گویـد: الهـا، آنچه را که به من وعده داده ای برایم بیاور! چه اتاق ها، و پارچه ها و لباس های ابریشمی ظریف، لؤلؤها، مرجان ها، نقره ها و طلاها، لیوان ها و بشقاب ها، تنک ها و پیاله ها، عسل ها و آب ها و شراب ها و شیرهای من رو بـه فزونـی نهـاده است. پس آنچه را که به من وعده داده ای برایم بیاور.



آنگاه الله عزوجل می گوید: هر مرد و زنی را به شرط آن که مسلمان و مؤمن باشند و به من و به پیامبرانم ایمان آورده و به انجام اعمال صالح همت گمارده و به هیچ عنوان شریکی برایم قایل نشده باشد، بـه تـو اختصـاص خـواهم داد. در واقع هرکس که از من بترسـد امنیـت دارد و اگـر نیـازی از مـن بخواهـد، آن را برآورده خواهم ساخت و هرکس بر من توکل ببندد، برایش کافی هستم، این من هستم الله یگانه و بی همتا، و همیشه سرقول و قرارهای خود خواهم ماند، و این مؤمنان هستند: که رستگار می شوند، و به راستی مبارک اسـت الله سـبحان کـه بهترین خالق است!

بهشت گفت: راضی شدم.

منظره‌ي دوازدهم:

در این قسمت با منظره ای از مناظر جهنم مواجه می شویم که امیـدواریم در پرتو لطف الهی از آتش سوزان آن در امان بمانیم: پیامبر - صلی الله علیه وسـلم - به دره ی وسیعی وارد شد که از آن سرو صدای ناهمگون و بوی کثیفـی مـی آمد. آنگاه وی فرمود: «ای جبرئیل! این بو و آن صدا چیست»؟

جبرئیل - علیه السلام - گفت: این صدای جهنم است که می گوید: الها، بـه قول هایت عمل کن، چه زنجیرها و دستبندها و آب های داغ و خارها و آتش ها و عذاب های من رو به کثرت نهاده است و دیگر کاسه صبرم لبریز شده و آرام و قراری برایم باقی نمانده است.

آنگاه الله تبارک و تعالی می گوید: هرکس چه زن و چه مـرد کـه یگـانگی و اولوهیت من را نپذیرد و سر در بیابان کفـر و بـی دینـی نهـد و بـه فسـاد و بـی بندوباری روی آورد و به انسان ها ظلـم نمایـد و روز قیامـت و حسـاب را انکـار نماید، او را به تو اختصاص خواهم داد.

آتش گفت: من هم راضی شدم.



از الله می خواهیم که ما را از شر جهنم مصون نگاه بدارد و در عین حال ما را در راستای اجتناب ورزی از معاصی و انجام عبادت توفیق بدارد، مناظری را که مشاهده فرمودید، همگی متعلق به آسمان دنیا بود، حال می بایست بدانیم که در آسمان دوم چه رخدادهایی روی داده است. این درست همان چیزی است که در صفحات آینده مشاهده می کنیم.

٤ - از آسمان دوم تا آسمان هفتم:

جبرئیل – علیه السلام – همراه با پیامبر – صلی الله علیه وسلم – به آسمان دوم صعود کرد و از ملایک آن، تقاضای گشایش درهای آن را کرد. خزانه دار آسمان دوم گفت: ای جبرئیل! این چه کسی است که همراه توست؟ جبرئیل – علیه السلام – گفت: محمد رسول الله است. گفتند: آیا مبعوث شده است؟

جبرئیل – علیه السلام – گفت: آری!

گفتند: سلام الله بر او باد، واقعاً که چه جانشین و چه برادر خوبی است، او بهترین کسی است که آمده است!

هنگامی که پیامبر – صلی الله علیه وسلم – وارد آسمان دوم شد، دو جوان را دید و از جبرئیل – علیه السلام – پرسید: «ای جبرئیل! این دو جوان کیستند»؟ جبرئیل – علیه السلام – گفت: این دو جوان، عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا – علیهم السلام – هستند. آن ها هم چون پیامبر – صلی الله علیه وسلم – را دیدند، و به او گفتند: خوش آمدی ای پیامبر صالح و ای برادر صالح.

پیامبر – صلی الله علیه وسلم – نیز به آن ها سلام کرد. سپس جبرئیل – علیه السلام – همراه با پیامبر – صلی الله علیه وسلم – به آسمان سوم صعود کرد و به مانند سابق عمل کرد. و هنگامی که رسول الله – صلی الله علیه وسلم – وارد آسمان سوم شد مردی را دید که بسیار زیبا و تحسین برانگیز بود و از این



لحاظ بر سایر مردمان برتری داشت. آنگاه پیامبر – صلی الله علیه وسلم – فرمود: «ای جبرئیل! این چه کسی است که از لحاظ زیبایی هیچکس به پای او نمی رسد»؟!

جبرئیل – علیه السلام – گفت: این برادر تو یوسف – علیه السلام – است.

آنگاه پیامبر – صلی الله علیه وسلم – به او سلام کرد، و یوسف چون او را دید، گفت: مرحبا به پیامبر صالح و برادر صالح.

سپس جبرئیل – علیه السلام – به آسمان چهارم – همراه با پیامبر – صلی الله علیه وسلم – – صعود کرد. طبق معمول پیامبر – صلی الله علیه وسلم – مورد استقبال ملایک قرار گرفت، و در آن هنگام مرد متین و باوقاری را مشاهده کرد و گفت: «ای جبرئیل! این چه کسی است»؟

جبرئیل – علیه السلام – گفت: این همان ادریس پیامبر الله است که به لطف الله به مقامی بلندمرتبه رسیده است. و چون ادریس او را دید، گفت: مرحبا به پیامبر صالح و برادر صالح.

سپس پیامبر – صلی الله علیه وسلم – به آسمان پنجم صعود کرد و درآنجا مورد استقبال ملایک قرار گرفت، در آنجا هم مردی را دید: که افرادی پیرامونش را گرفته و او دارد برای آن ها در ارتباط با امورات الهی داد سخن سر می دهد. پیامبر – صلی الله علیه وسلم – گفت: «ای جبرئیل! این مرد چه کسی بود»؟!

جبرئیل – علیه السلام – گفت: این موسی بن عمران است.

سپس جبرئیل – علیه السلام – او را به آسمان هفتم برد و در آنجا هم مورد استقبال ملایک قرار گرفت و او همین که وارد آسمان هفتم شد، بیت المعمور را مشاهده کرد – بیت المعمور خانه ای در آسمان هفتم است که در سمت کعبه‌ی شریف کره ی خاکی ما قرار دارد و هرروزه هفتاد هزار ملایکه در آن نماز می گذارند – گذشته از این مردی ایده آل و خوبی را مشاهده کرد که به بیت



المعمور تکیه زده بود. آنگاه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «ای جبرئیل! این مرد کیست»؟ جبرئیل گفت: این پدر تو ابراهیم - علیه السلام - است، یعنی همان خلیل الرحمن است.

پس از آن پیامبر - صلی الله علیه وسلم - بر او سلام کرد و او هم به پیامبر - صلی الله علیه وسلم - سلام کرد.

پیامبر - صلی الله علیه وسلم - علاوه بر این ها، در اطراف ابراهیم - علیه السلام - مردمانی را مشاهده کرد که نشسته بودند و صورت شان به مانند کاغذ سفید بود. و قومی دیگر را ملاحظه کرد که کاملاً سفید نبودند، بلکه لکه ای در رنگ شان وجود داشت. دسته‌ی اخیر وارد نهری شدند و خود را در آن شستند و هنگامی که خارج شدند قسمتی از آن لکه پاک شد. سپس وارد نهر دیگری شدند و خود را در آن شستند و هنگامی که خارج شدند قسمتی دیگر از آن لکه پاک شد و سپس بازهم وارد نهر دیگری شدند و خود را در آن شستند و هنگامی که خارج شدند، آن لکه به طور کلی از رنگ شان پاک و محو شد و مانند قوم اول سفیدروی شدند و در کنار آن ها نشستند.

آنگاه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - گفت: «ای جبرئیل! این سفید چهره ها، و آن کسانی که در رنگ هایشان لکه ای دیده می شد چه کسانی بودند؟ و در ضمن این رودهایی که وارد آن شدند و هنگامی که از آن بیرون آمدند آن لکه پاک شد، چه بودند»؟

جبرئیل - علیه السلام - گفت: آن سفید چهره ها قومی هستند که ایمان خود را آمیخته به ظلمی نکرده اند – یعنی دین خود را برای الله خالص کرده اند و در قلب شان چیزی به نام شک و تردید یا تمایل به گناه وجود ندارد. لذا ایمان آنان پاک و خالص است.



و اما آنانی که در رنگ هایشان چیزی بود، قومی هستند که اعمال صالح را با اعمال گناه آمیز آمیخته می کردند و چون توبه کردند، الله هم توبه‌ی آنان را پذیرفت.

و اما آن رودها عبارتند از: رود رحمت، رود نعمت و رود شراب پاک. مطالبی را که مطالعه فرمودید، همان معجزه ای اسراء و معراج و معجزه‌ی مناظر عظیم راه، و مناظر عروج به آسمان و معجزه‌ی خروج شبانه از مکه و نیل به بیت المقدس در لحظات سریع می باشد.

قابل ذکر است که براق هم وسیله ای بود که الله آن را برای پیامبر - صلی الله علیه وسلم - مسخر نمود. یعنی همان حیوانی که با سرعت سرسام آوری می دوید و موجب ترس شترها و احیاناً فرار آن ها به صحراها می شد. البته در این میان، این تنها براق نیسته که چیزی عجیب و غریب به شمار آید، بلکه تمامی آنچه را که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - مشاهده فرمود: یکی پس از دیگری به عنوان معجزات متعددی به شمار می آیند که درس زندگی را به همه ی انسان ها می آموزد.[1]

تذکر [حکم تجلیل از اسراء ومعراج]: اسراء و معراج از نشانه های بزرگی هستند که الله به وسیله آن پیامبرش - صلی الله علیه وآله وسلم - را تکریم نمود و بر مسلمانان واجب است که به درستی آن ها اعتقاد داشته باشند و اینکه آن دو صفات بزرگی هستند که الله در میان رسولان به پیامبر ما - صلی الله علیه وآله وسلم - اختصاص نموده است و جایز نیست برای یاد اسراء و معراج جشن برپا نمود همچنانکه جایز نیست برای آن دو نماز خاصی تشریع کرد

---

[1]- مراجع اساسي: ١ - سيره ي ابن هشام. ٢ - البدايه و النهايه. ٣ - صحيح بخاري. ٤ - زاد المعاد: ابن قيم. ٥ - تاريخ اسلام: ذهبي. ٦ - صحيح مسلم. ٧ - رحيق المختوم: مباركفوري.



بدینگونه که بعضی از مسلمانان عوام انجام می دهند بلکـه تمـام آن هـا بـدعت منکری هستند که پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - تشریع ننموده و احدی از سلف آن را انجام نداده است و از احدی از اهل علم نقـل نشـده تـا بـه آن اقتـدا کنند.

علمای اهل سنت در بیان نماز شب بیست و هفتم از ماه رجب و مانند این ها می گویند: (من البدع التی أحدثت فی دین الله، وأنه عمـل غیـر مشـروع باتفـاق أئمة الإسلام ولا ینشئ مثل هذا إلا جاهل مبتدع) «از جمله بدعت هـایی اسـت که در دین الله به وجود آمده و به اتفاق امامان اسلام عملی غیر مشروع اسـت و مانند این جز از انسان جاهل بدعتگذار بوجود نمی آید». رسـول الله - صـلی الله علیه وآله وسلم - می فرماید: «مَنْ أَحْدَثَ فِی أَمْرِنَا هَذَا مَا لَیْسَ فِیـهِ فَهُـوَ رَدٌّ».[1] «هرکس در دین ما چیزی را که جزء آن نیست ایجاد کند باطل و مردود است».

شب قدر دارای افضیلت است یا شب اسرا؟!: از شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمـه الله در مورد شب قدر و شب اسراء سوال شد که کدام یک افضل ترند؟

جواب داد: شب اسراء نسبت به پیامبر صلی الله علیه وسلم با فضیلت تر است و شب قدر نسبت به امت ایشان، در نتیجه نصیب پیامبر صلی الله علیه وسـلم از شبی که به خودش مختص است بیشتر از شبی است کـه بـرای امـتش اسـت و همچنین برای امتش شب قدر افضل تر است و در هر دو شب برای آن ها فضل و کرم است، اما فضل و شرف و رتبه والا در شب اسراء برای کسی است کـه بـه آسمان برده شد – یعنی پیامبر صلی الله علیه وسلم -

---

۱. صحیح بخاري: (۳/ ۱٦۷) و صحیح مسلم: (۳/ ۱۳٤۳) حدیث شماره: (۱۷۱۸) (۱۷) واللفظ له.



مقایسه بین هجرت و اسراء و معراج: هجـرت پیـامبر اکـرم ﷺ و مهـاجران براساس اصول و شیوه‌ای انجام گرفت تا الگو و اسوه‌ای در این زمینه تحقق یابد و مسلمانان بر شیوه و راهی شناخته شـده حرکـت نماینـد بنـابراین، الله بـراق را نفرستاد تا پیامبر اکرم ﷺ به وسیلهٔ آن هجرت کند؛ همان گونه که در شب اسراء اتفاق افتاد با اینکه پیامبر اکرم ﷺ در روز هجرتش از هر زمان دیگری بـه بـراق نیازمندتر بود؛ چون قریشیان در زمان هجرت در کمین او بودند و در شـب اسـراء کمین و تعقیبی وجود ندارد و اگر در جریان هجرت، پیـامبر اکـرم ﷺ را دسـتگیر می‌کردند، خود را با کشتن او راحت می‌کردند وحکمت در این مـورد، والله اعلـم، این است که هجرت مرحله‌ای طبیعـی از مراحـل تحـول دعـوت و وسـیله‌ای از مهم‌ترین وسیله‌های گسترش و تبلیغ دعوت بـود و مخصـوص پیـامبر اکـرم ﷺ نبود؛ بلکه سایر مؤمنان به آن موظف‌اند.

همچنین اسلام، دوستی بین مهاجران و آنانی که توانایی هجـرت را داشـتند، امّا به دلایل گوناگون از هجرت سرپیچی نمودند را قطع نمود.[1]

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُم مِّن وَلَايَتِهِم مِّن شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾: (انفال، ۷۲) «بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و با جان و مال خود در راه الله جهاد نمـوده‌انـد و کسـانی کـه مهاجران را پناه داده‌اند و یاری نموده‌اند، برخی از آنان یاران برخی دیگراند و امـا کسانی که ایمان آورده‌اند و لیکن مهاجرت ننموده‌اند ولایتی در برابر آنان نداریـد تا آن گاه که مهاجرت می‌کنند. اگـر بـه سـبب دینشـان از شـما کمـک و یـاری

[1]-الهجرة فی القرآن الکریم، ص ۳۶۵.



خواستند، کمک و یاری بر شما واجب است؛ مگر زمانی که مخالفان آنان گروهی باشند که میان شما و ایشان پیمان باشد. الله می‌بیند آنچه را که می‌کنید.»

اما سفر اسراء و معارج سفر بزرگداشت و تقدیر از جانب الله عز و جل برای پیامبرش بود تا او را از عالم غیب آگاه نماید و آیات و نشانه‌های بزرگ خود را به اونشان بدهد؛ پس سفر از اول تا آخر معجزه و مشاهده امور پنهان و غیبی است بنابراین، مناسب بود که وسیلهٔ آن با هدف نهایی آن همگون و مشابه باشد. علاوه بر این سفر، اسراء به پیامبر اکرم ﷺ اختصاص داشت و آرزوی رسیدن و نیل به چنین سفری، آرزویی بی‌پایه و بنیاد است بنابراین، از مسلمانان خواسته نشده است که به پیامبر اکرمﷺ در آن سفر اقتدا کنیم و درصدد رسیدن به آن برآییم. بنابراین، سفر اسراء و معراج به مناسب‌ترین شیوه ممکن انجام گرفت.[1]

هدف از اسراء و معراج: هدف از معجزهٔ اسراء و معراج در چند چیز نماد پیدا می‌نماید که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

الله خواست تا فرصتی در اختیار پیامبر اکرم ﷺ بگذارد تا که در آن از مظاهر والای قدرت الهی، آگاهی پیدا نماید و دلش سرشار از اعتماد و توکل به الله گردد و در رویارویی با قدرت کافران که در زمین حکمفرمایی می‌کرد، نیرو و قدرت بیشتری بیابد همان گونه که این قضیه برای موسی ؑ اتفاق افتاد و الله خواست تا شگفتیهای قدرت خود را بنمایاند؛ هنگامی که دل موسی را با مشاهده این آیه‌های بزرگ تثبیت کرد و به او فرمود: «گفت: آن را بینداز ای موسی! پس آن را انداخت، ناگهان به ماری تبدیل شد که فرار می‌کرد. گفت: آن را برگیر و نترس. ما او را به شکل اولی‌اش بر می‌گردانیم و دستت را به زیر بغلت بچسبان.

---

[1]- تأملات فی سیرة الرسول ﷺ، محمد سیدالوکیل، ص ۱۰۳ – ۱۰۴ با اندکی تصرف.



سفید بی‌عیب برمی‌گردد واین نشانی دیگری است تا تـو را از آیـات بـزرگ خـود بنمایانیم.» (طه، ١٩ – ٢٣)

پس نتیجه اسراء و معراج ایـن بـود کـه الله پیـامبرش را از ایـن نشـانه‌هـا و آیه‌های بشارت‌دهنده که تعداد آنها زیاد بودند، مطلـع سـازد تـا مقدمـه‌ای بـرای هجرت و بزرگ‌ترین رویارویی با کفر و گمراهی وتباهی در طول تاریخ باشد و از جملهٔ این نشانه‌ها می‌توان به رفتن به بیت‌المقدس، عـروج بـه آسـمانها، رویـت عالم پنهان کـه پیـامبران بـه ایمـان آوردن بـه آن دعـوت داده‌انـد، ملاقـات بـا فرشتگان، دیدن مناظر بهشت و جهنم، نمونه‌هایی از نعمت و عـذاب و ... اشـاره نمود.

قرآن از این سفر در سورهٔ اسراء و از معراج در سوره نجم سخن به میان آورده است و حکمت اسراء را در سوره اسراء چنین بیان نموده است:

«تا آیات قدرت خود را به او بنمایانیم.» (اسراء، ١)

«بی‌تردید آیات بزرگ پروردگار خود را دید.» (نجم، ١٨)

از واقعهٔ اسراء و معراج می‌توان به دانشها و اسرار و نکته‌هـای زیـادی دسـت یافت.[1]

استاد ابوالحسن ندوی می‌گوید: «واقعه اسراء فقـط حادثـه‌ای فـردی و سـاده نبود که پیامبر اکرم ﷺ در آن نشانه‌ها و آیه‌های الهی را دید و ملکوت آسمانها و زمین به صورت آشکار برای او متجلـی شـد؛ بلکـه ایـن سـفر اسـرارآمیز نبـوی، اهدافی دقیق و عمیق و دلالتهای حکیمانه و نکـاتی شـگفت‌انگیـز در برداشـت. داستان معراج و سوره‌های اسراء و نجم که در این بـاره نـازل شـده‌انـد، صـریحاً گویای این مطلب‌اند که محمد پیامبر «قبلتین» وامام «مشرقین» و «مغربین» و جانشین پیامبران گذشته و پیشوای نسلهای آینـده اسـت. در سـفر معـراج، شـهر

[1]-الاساس فی السنه، سعید حوی، ج ١، ص ٢٩١ – ٢٩٢.



«مکه» با شهر «قدس» و مسجدالحرام با مسجد الاقصی پیوند یافت و سایر پیامبران پشت سر ایشان نماز خواندند. این واقعه در حقیقت اعلام این مطلب بود که رسالت محمد فراگیر و امامتش جاودانی و تعالیم وی انسان ساز و صلاحیت رهبری بشر را در هر زمان و مکان دارا می‌باشد و این سورهٔ کریمه، شخصیت پیامبر اکرم ﷺ را به عنوان فرد برگزیده‌ای مشخص نمود و امامت و رهبری او را توصیف کرد و جایگاه امتی را که پیامبر اکرم ﷺ در میان آنها مبعوث شده بود و آنان به او ایمان آورده بودند را نیز بیان نمود ونقش و رسالت این امت را که در جهان و در میان ملتها ممتاز می‌باشد، بازگو کرد.[1]

درسها واندرزهایی از سفر اسراء ومعراج[2]:

۱- معمولاً هر مصیبتی، هدیه و شادمانی‌ای در پی خواهد داشت. پیامبر اکرم ﷺ در معرض سختیهای بزرگی قرار گرفت. قریش راه دعوت را در مکه ودر ثقیف و در میان قبیله‌های عرب به روی او بستند و دعوت و مردان آن را از هر سو به شدت در مضیقه و تحت محاصره قرار دادند. آن حضرت بعد از درگذشت عمویش، ابوطالب، که بزرگ‌ترین حامی وی بود، در خطر قرار گرفت، اما راهش را ادامه داد و طبق دستور پروردگارش شکیبایی ورزید و در راه الله از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای واز جنگ هیچ جنگجویی و از توطئه‌ی هیچ مسخره‌گری باکی نداشت و اینک وقت آن فرا رسیده بود تا ارمغان و هدیه‌ای بزرگ به او داده شود؛ پس براساس تقدیر الهی واقعهٔ اسراء و معراج اتفاق افتاد و پیامبر اکرم ﷺ از میان همهٔ مخلوقات به آسمان عروج نمود و الله او را به خاطر شکیبایی و جهادش، مورد تکریم و بزرگداشت قرار داد و به صورت مستقیم بدون اینکه

---

[1]- همان، ص ۲۹۲.

[2]- از کتاب: «سیرة النبی صلی الله علیه وسلم» اثر: علی الصلابی.



فرستاده و حجابی در میان باشد بـا او دیـدار نمـود. الله او را از عـالم غیـب آگـاه ساخت که هیچ یک از خلق را آگاه نکرده بود.

گذشته از این، سایر پیامبران را در یک میدان جمع کرد و محمد پیشوا و امام آنها شد، در حالی که آخرین آنها بود.[1]

۲- از آنجا که پیـامبر اکـرم ﷺ در آسـتانۀ مرحلـه جدیـدی از دعـوت یعنـی هجرت و حرکت برای تأسـیس دولـت اسـلامی قـرار داشـت، الله مـی‌خواسـت خشتهای اول این بنا، قوی و سالم و بـه هـم پیوسـته باشـند. بنـابراین، الله ایـن آزمایش را پدید آورد تا پالایش در صف مؤمنان اتفاق بیفتد و مؤمنـان واقعـی از انسانهایی که دارای ایمان ضعیف و متردد و کسـانی کـه در دلهایشـان بیمـاری هست، جدا گردند و مؤمنان قوی و خالصی کـه صـداقت پیـامبر اکـرم ﷺ را بـه صورت علنی مشاهده و تصدیق نمودند، پایـدار و اسـتوار بماننـد و چـه سـعادتی بالاتر از اینکه آنها پیروان و حامیان این پیـامبر برگزیـده هسـتند و بـه او ایمـان آورده و زندگی خود را فدای او و دینش نموده‌اند. به راستی ایمان پس از تحمـل این همه رنج و مصیبت چه قدر راسخ می‌گردد.

۳- شجاعت والای پیامبر اکرم ﷺ در این نماد پیدا می‌کند کـه بـا مشـرکان موضوعی را در میان می‌گذارد و از مسئله‌ای سخن می‌گوید که عقلهایشان آن را نمی‌پذیرد و ترس از رویارویی با مشرکان و اعتراض و مسخره آنان پیـامبر اکـرم ﷺ را از آشکار نمودن این قضیه بـاز نداشـت و بـا ایـن عمـل بـرای امـت خـود شگفت‌ترین و زیباترین نمونه‌های آشکار کردن حق در برابـر باطـل را ارائـه داد؛ گرچه آنها بر ضد حق متحد و منسجم گردیده بودند و بـرای جنـگ بـا او تمـام توان و نیروی خود را به کار گرفته بودند.

---

[1]-التربیة القیادیه، ج ۱، ص ٤٤٧.



همچنین در اقامه حجت بر مشرکان یکی از حکمتهای پیامبر اکرم ﷺ این بود که او با آنها از رفتنش به بیت‌المقدس سخن گفت و الله برای او علائمی را آشکار نمود که کافران را ملزم به تصدیق سخن او می‌کرد و این علائم عبارتند از:

الف : توصیف بیت‌المقدس از جانب پیامبر اکرم ﷺ؛ چراکه برخی از مشرکان به شام سفرکرده بودند و بیت‌المقدس را دیده بودند. الله، بیت‌المقدس را بی‌پرده به پیامبر اکرمﷺ نشان داد تا اینکه آن را برای مشرکان توصیف کند و آنها به راست بودن توصیف و مطابقت آن با واقعیتی که می‌دانستند، اعتراف کردند.

ب: خبر دادن پیامبر اکرم ﷺ از کاروانی که در روحاء بود و شتری که گم کرده بودند وآبی که پیامبر از ظرف آنها نوشید.

ج: خبر دادن پیامبر اکرم ﷺ از کاروان دیگری که شتران آنان با دیدن پیامبر اکرمﷺ رم کردند و توصیف دقیق یکی از شتران.

د: خبردادن از کاروان سومی که در ابواء بود و توصیف شتری که در جلوی کاروان در حرکت بود و به آنها اطلاع داد که کاروان مذکور از جانب تپۀ تنعیم خواهد رسید. مشرکان برای درستی و نادرستی سخن او درصدد تحقیق برآمدند و بعد از آن صحت گفتار پیامبر اکرم ﷺ برای آنان اثبات گردید و این دلایل ظاهری آنها را بی‌پاسخ گذاشته بود که نمی‌توانستند او را به دروغگویی متهم نمایند. همچنین این سفر، تربیتی همه‌جانبه بود که پیامبر اکرم ﷺ تمام زمین را با همۀ مخلوقاتی که در آن وجود دارد در برابر این هستی بزرگ، بسان نقطه‌ای کوچک دید و سپس مقام کافران مکه در این نقطه کوچک را که واقعاً بسیار ناچیز بود و آنها در جهان هستی فقط بخش بسیار اندکی به شمار می‌روند؛ پس اینها در مقابل کسی که الله او را از میان آفریدگانش برگزیده و با این سفر مبارک در عالم ملکوت و دیدارش با فرشتگان و پیامبران او را متمایز گردانیده و



هفت آسمان و سدره المنتهی و بیت المعمور را بـه او نشـان داده و بـا او سـخن گفته است چه حیثیتی دارند؟[1]

۴- اثبات قوت ایمان ابوبکر صدیق در این حادثه‌ی بـزرگ آشـکار مـی‌شـود؛ چنانکه وقتی کـافران او را از اسـراء و معـراج پیـامبر اکـرم ﷺ آگـاه نمودنـد، بـا اطمینان گفت: اگر او گفته است راست فرموده اسـت. سـپس گفـت مـن او را در چیزی بالاتر از این تصدیق می‌کنم و آن اینکه خبر آسمان در یک صبح یا شـام نزد وی می‌آید.

ابوبکر ﷺ با این گواهی، لقب صدیق را به خود اختصاص داد. مقایسه‌ای کـه ابوبکر، میان این خبر ونازل شدن وحی از آسمان کرد، بیانگر فراست و یقین وی است و خاطرنشان می‌کند که اگر چنین امری نسبت به سایر انسانها بعید به نظـر می‌آید، باید دانست که برای پیامبر اکرم ﷺ راحت و خیلی ساده است.[2]

۵- فلسفۀ شکافتن سینۀ پیامبر اکرم ﷺ و پرکردن قلبش از ایمـان و حکمـت این بود تا برای سفر اسراء آماده شود و متأثر نشدن جسمش از این شکافته شدن برای آن بود تا ترس و هراس از دیدن چنین صحنه‌هـای خـارق‌العـاده‌ای وجـود ایشان را فرا نگیرد ودر مقابل قدرت الله تسلیم شود و این گونه امور را به راحتـی بپذیرد.

۶- انتخاب نمودن شیر از بین شراب و مژده‌ی جبرئیل که گفـت بـه فطـرت رهنمود شده‌ای بر این امر تأکید می‌نماید که اسلام دین فطرت است و بـا آن در می‌آمیزد؛ پس کسی که سرشت انسانی را آفریده است این دیـن را نیـز بـرای او آفریـده اسـت، دینـی کـه گرایشـها و نیازهـای آن را برطـرف مـی‌نمایـد و بلندپروازیهایش را محقق می‌کند؛ چنانکه فرموده است:

---

[1]-التاریخ الاسلامی، حمیدی، ج ۳، ص ٤١ – ٤٢.

[2]-همان، ص ٤٣.



﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (٣٠)﴾ (روم، ٣٠) «چهره‌ات را برای دین یکسو، ثابت نگه‌دار، فطرت الهی که مردم را بر آن سرشته است و خلقت الله قابل تغییر نیست و همین است دین پایدار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.»

٧- پیامبر اکرم ﷺ در حال بیداری با روح و جسد به بیت‌المقدس برده شد و این نظر جمهور سلف و خلف است و سخن کسی که می‌گوید: سفر اسراء با روح بوده یا خوابی بوده است، قابل اعتماد و استناد نیست؛ زیرا اگر اسراء خوابی می‌بود آیه و معجزه‌ای به شمار نمی‌رفت و کافران آن را بعید نمی‌دانستند و تکذیب نمی‌کردند؛ چون چنین خوابهایی انکار ناپذیرند[١] و الله فرموده است: ﴿سبحان الذی اسری بعبده﴾ و منظور از بنده‌اش محمد ﷺ است و کلمهٔ «عبده» (بنده‌اش) شامل روح و جسد می‌شود.[٢]

٨- نماز خواندن سایر پیامبران پشت سر پیامبر اسلام، دلیلی است بر اینکه آنها رهبری و پرچمداری را به او سپردند و شریعت اسلامی، شریعتهای گذشته را منسوخ کرد و پیروان این پیامبران با تأسی از آنان می‌بایست رهبری این پیامبر و رسالت او را که باطل ازهیچ سویی به آن راه ندارد، بپذیرند.

کسانی که کنفرانسهای تقریب ادیان منعقد می‌نمایند، باید این حقیقت را دریابند و به آن دعوت بدهند؛ یعنی، از همهٔ ادیان منحرف دست بکشند و به این پیامبر ﷺ و رسالتش ایمان بیاورند و آنها باید حقیقت دعوتهای مرموزی را که یک سیستم یا نظامی از نظامهای جاهلیت را به کار می‌گیرد، درک کنند. عقاید منحرفی که معتقد است : خداوند مسیح است و مسیح پسر خداست و خداوند سومین سه نفر است و یا کسی که معتقد است عزیر پسر خداوند است و کلام

---

[١]-المستفاد من قصص القرآن للدعوه و الدعاه، زیدان، ج ٢، ص ٩١.

[٢]-تفسیر ابن کثیر، ج ٣، ص ٢٣ –تفسیر قاسمی، ج ١٠، ص ١٨٩.



خدا را تحریف می‌کند، چگونه با کسی که معتقد است، خداوند یکی است و شریکی ندارد و پدر و فرزند و همسری نیز ندارد. یکسان و برابر است.[1]

۹- پیوند میان مسجدالاقصی و مسجدالحرام حکمتها و دلالتها و فوایدی دارد که برخی عبارت‌اند از:

الف: اهمیت مسجدالاقصی به عنوان محل اسراء و معراج پیامبر اکرم ﷺ برای مسلمانها که قبلهٔ آنها بوده است، مسلمانان را وادار می‌کند که مسجدالاقصی و فلسطین را دوست داشته باشند؛ چون مبارک و مقدس است.

ب : مسلمانان باید به مسئولیت خود در قبال مسجدالاقصی و آزادی آن از لوث شرک و عقیده تثلیث پی ببرند همان طور که آنها موظف‌اند مسجدالحرام را از لوث شرک و بت‌پرستی پاک نمایند؛ چون هم مسجدالاقصی و هم مسجدالحرام هر دو اشغال شده‌اند؛ یکی را طاغوت عربی اشغال نموده و دیگری تحت اشغال طاغوت صلیبی است و هر دو نیاز به آزادی دارند و مسلمانان باید بدانند که پیوند مسجدالحرام یا مسجدالاقصی بیانگر این موضوع است که تهدید مسجدالاقصی تهدید مسجدالحرام و اهل آن است و از نیل تا مسجدالاقصی مقدمه‌ای برای اشغال از نیل تا مسجدالحرام است؛ پس مسجدالاقصی دروازه‌ای است که به سوی مسجدالحرام باز می‌شود و از دست رفتن مسجدالاقصی و افتادن آن در دست یهودیان به معنی این است که امنیت مسجدالحرام و حجاز نیز مورد تهدید است و دشمنان به آن چشم دوخته‌اند و تاریخ گذشته وحال این را تأیید می‌نماید؛ زیرا تاریخ جنگهای صلیبی به ما می‌گوید که ارناط صلیبی صاحب مملکت کرک، گروهی را برای تجاوز به قبر پیامبر و بیرون آوردن جسد مبارکش به حجاز فرستاد و پرتغالیها (مسیحیان کاتولیک) در آغاز قرن حاضر کوشیدند تا به حرمین شرفین برسند و آنچه را که نیاکان صلیبی آنها نتوانستند

---

[1]-السیرة النبویه، ابی فارس، ص ۲۱۳.



انجام دهند، انجام بدهند، اما مقاومت شـدیدی کـه ممالیـک وعثمانیهـا از خـود نشان دادند، اجازه نداد تا برنامه شوم و پلید آنها عملی شود و بعد از جنـگ ۱۹۶۷ میلادی که یهودیان، بیت‌المقدس را اشغال کردند، رهبرانشان فریاد برآوردند کـه هدف بعدی اشغال حجاز و قبل ازهمه مدینه و خیبر است.

دافید گوریون، رهبر یهودیها، بعد از اینکه لشکریان یهود، قـدس را محاصـره می‌نمایند، در جمع سربازان وجوانان یهودی که در نزدیـک مسجدالاقصـی گـرد آمده بودند، حاضر شد و در جمع آنهـا سـخنرانی آتشـینی ایـراد نمـود و بـا ایـن گفته‌اش آن را به پایان رساند: «ما قدس را گرفته‌ایم و اینک راهمان را به سـوی یثرب ادامه می‌دهیم.»[1]

خانم گولدا مائیر نخست وزیر یهودیان بعـد از اشـغال بیـت‌المقـدس و خلـیج ایالت عقبه می‌گوید: «بوی پدران و نیاکانم در مدینه و حجاز به مشامم می‌رسـد و آنها سرزمینهای ما هستند که آنها را پس خواهیم گرفت.»[2]

یهودیان از آن تاریخ به بعد، نقشه‌ای برای دولت آینده خود منتشر نمودند کـه از فرات تا نیل تمام منطقه را در برمی‌گیـرد و جزیـرهٔ عربـی و اردن و سـوریه و عراق و مصر و یمن و کویت و تمام خلیج عربی در ایـن نقشـه قـرار دارد و آنهـا بعداز پیروزی خود در سال ۱۹۶۷ میلادی این نقشه را در اروپا توزیع کردند.[3]

۱۰- الله ماجرای اسراء پیامبر اکرم ﷺ را در سورهٔ اسراء فقط در یک آیه بیان کرده اسـت: «پـاک اسـت آنکـه بنـده‌اش را شـب هنگـام از مسـجدالحرام بـه مسجدالاقصی برد، مسجدی که اطراف آن را مبارک گردانیده بودیم تا آیات خود را به او بنمایانیم؛ همانا الله شنوا و بینا است.» (اسراء، ۱)

---

[1]- السیرة النبویه، ابی فارس، ص ۳۱٤.

[2]- روزنامه الدستور اردن، شمارة ٤٦١٣، به قلم امیل غوری به نقل از السیرة النبویه، ابی فارس، ص ۳۱٤.

[3]- همان، ص ۲۱۵.



سپس الله به بیان رسواییها و جنایتهای یهودیان پرداختـه و آنهـا را خبـر داده است که این قرآن به اسـتوارترین راه هـدایت مـی‌نمایـد. ارتبـاط بـین آیـات در سوره‌ی اسراء به این موضوع اشاره می‌نماید که یهودیان به زودی مقـام رهبـری امت و انسانیت را از دست خواهند داد؛ چون آنها جنایتهایی مرتکب شده‌انـد کـه برای باقی ماندن آنها در این مقام مجالی باقی نمانده است و الله ایـن منصـب را عملاً به پیامبر اکرم ﷺ منتقل خواهد گردانید و هر دو مرکز دعـوت ابراهیمـی را به آن حضرت اختصاص خواهد داد.[1]

سورهٔ اسراء به بیان استبداد اسرائیلی می‌پردازد و بیان می‌دارد که چگونه آنهـا در چنگال قدرتهای بزرگ آن زمان (فارس و روم) دست و پا می‌زده‌اند. از این رو یکی از فواید بزرگ سفر اسراء برای پیـامبر اکـرم ﷺ و امـتش، دیـدن برخـی از نشانه‌های الله بـود کـه روشـن‌تـرین آیـات الهـی متعلـق بـه مسجدالاقصـی و نشانه‌های تاریخی آن بود.[2]

الله می‌فرماید: «به موسی کتاب دادیم و او را رهنمود بنی‌اسرائیل ساختیم، بـا این مضمون که جز من کسی را وکیل و کارساز خود نگیریـد. ای نسـل کسـانی که با نوح در کشتی سوارشان کردیم، او بندهٔ بسیار سپاسـگذاری بـود و بـه بنـی اسرائیل در کتاب گفتیم که شما دوباره در زمین فساد به راه مـی‌اندازیـد و خیلـی زیاد سرکشی می‌کنید؛ وقتی نوبت اول فرا رسد، بندگانی جنگجو و قوی بـر شـما می‌فرستیم. آنها جهت تجسس وارد خانه‌ها می‌شوند و ایـن وعـده محقـق شـد؛ سپس نوبت را علیه آنها به شما برگردانیدیم و شما را با مالهـا و فرزنـدان کمـک کردیم و تعداد شما را افزایش دادیم و (گفتیم) اگر نیکی بکنید بـه نفـع خودتـان نیکی کرده‌اید و اگر بدرفتاری بکنید، به ضرر خـود بـدرفتاری کـرده‌ایـد و چـون

[1]-الرحیق المختوم، مبارکفوری، ص ۱۲۰.

[2]-اصول الفکر السیاسی فی القرآن المکی، ص ۱۴۹.



وعدۀ دوم فرا رسد، (بندگان خود را می‌فرستیم) تا روی شما را ناخوش کنند و مانند دفعۀ اول وارد مسجد بشوند و به هر چیزی که دست یافتند، آن را نابود کنند.»(اسراء، ۲ – ۷)

ابن کثیر در *البدایه و النهایه* می‌گوید: بخت النصر به دستور پادشاه فارس[۱]، در سال ۵۹۷ قبل از میلاد به تخریب و هجوم سرزمین یهودیان پرداخت[۲] و خود وارد آن سرزمین گردید و به سبب آن بنی اسرائیل متفرق شدند؛ گروهی در حجاز اقامت گزید؛ گروهی در یثرب؛ گروهی در وادی القری ساکن شدند و تعداد اندکی به مصر اقامت گزیدند.[۳]

برای دومین بار در سال ۳۷۰ قبل از میلاد، حکومت روم به تخریب دولت یهودی پرداخت (پس از آنکه آنها دوباره دولت یهودی را بازسازی کرده بودند.)

این انهدام و تخریب هم‌زمان با منهدم کردن هیکل اورشلیم توسط فرمانده رومی (تیتوس) به وقوع پیوست بنابراین، یهود تاب و توان خود را در مقابل ستم سیاسی و دینی که رومیها بر آنان روا می‌داشتند از دست دادند و پی در پی هجرت کردند و بعضی از آنها به جنوب جزیرۀ عرب، جائی که قبلاً نیاکانشان به آنجا مهاجرت کرده بودند، مهاجرت نمودند.[۴]

عناصر یهودی که پیرامون جزیره عربی پراکنده گردیده بودند، همواره میکروب فساد در زمین را با خود همراه داشته‌اند. از این رو لازم بود که رسول الله همان طور که وضعیت جامعۀ قریش را درک نمود و برای مقابله با آن آماده شده بود، باید به تجزیه و تحلیل پدیده یهودی می‌پرداخت و برای مقابله با آن

---

[۱]- دکتر فرست مرعی استاد تاریخ دانشگاه صنعاء معتقد است که بخت النصر کلدانی بوده است نه فارسی و به دستور پادشاه کلدانی تخریب صورت گرفته است.

[۲]-اصول الفکر السیاسی، ص ۱۵۲.

[۳]-همان، ص ۱۵۱.

[۴]-ابن خلدون، ج ۲، ص ۲۰۶.



آماده می‌گردید[1]؛ زیرا یهودیان فقط یک امت تاریخی مانند عـاد و ثمـود نیسـتند که داستانهایشان به خاطر عبرت آموختن مطرح می‌شود؛ بلکه آنهـا امتـی بودنـد که در واقعیت جامعۀ عربی که پیامبر اکـرم ﷺ در آن زنـدگی مـی‌نمـود و در آن برای اقامه دولت اسلامی فعالیت می‌نمود، حضور انبـوه و چشـمگیری داشـتند و علاوه بر جایگاه اقتصادی که دارا هستند، درصدد تشکیل مرکـزی بـرای تسـلط افکار خود برمی‌آیند؛ چون دارای دانشمندان و تاریخ و کتابهـای بـه جـا مانـده از پیامبران هستند که به آنها ایـن صـلاحیت و اجـازه را مـی‌دهـد کـه ویژگیهـای پیامبری را تعریف وتبیین نماینـد و از او معجـزات بخواهنـد و شـرایطی را بـرای صداقت پیامبران و صحت رسالتها وضع کنند؛ پـس اگـر قـریش از کعبـه بـرای مبارزه با اسلام استفاده می‌کردند، یهودیان از تورات بـرای مبـارزه بـا قـرآن کـار می‌گرفتند و همان گونه که محمّد انتظار نبرد و درگیری را با قریش می‌کشید، از جانب یهودیان نیز چنین انتظاری می‌رفت[2]. سورۀ اسراء گوشه‌ای از کشـمکش و نبرد بین‌المللی میان فارس و روم و یهود را به تصویر می‌کشد و بعد از آن سـوره روم نازل شد که این سوره نیز از نبرد بین‌المللی سخن گفتـه اسـت؛ چنانکـه الله می‌فرماید: مشرکان قریش دوست داشتند که فارسیان، بـر رومیهـا غلبـه نماینـد؛ چون آنها و مردم فارس بت‌پرست بودند، اما مسلمانان خواسـتار پیـروزی روم بـر فارس بودند؛ چراکه رومیها اهل کتاب بودند؛ چنانکه مفسران تفاصیل زیـادی در مورد شرطبندی ابوبکر صدیق با یکی از مشرکان مکه در مورد جنـگ فـارس و روم که قرآن تأکید کرده بود که روم پیروز می‌شود و فارس شکسـت مـی‌خـورد، ذکر کرده‌اند(روم، ۱ – ۷).[3]

---

[1]-اصول الفکر السیاسی، ص ۱۵۲.

[2]- همان، ص ۱۵۳.

[3]- تفسیر طبری، ج ۲۱، ص ۱۲.



نظریه و دیدگاه ابن عطیه بر این است که بهتر است علت شادی مؤمنان این موضوع بیان گردد که در صورت پیروزی روم بر فارس، از جانب آنان خطر کمتری متوجه آنان می‌گردید بنابراین، آنها خواستار پیروزی روم بر فارس بودند. پس با توجه به این تحلیل، پیامبر اکرم ﷺ امید داشت که دین و شریعتی که الله او را با آن مبعوث کرده است پیروز گردد و بر دیگر ملتها چیره شود، اما کفار مکه می‌خواستند که او با پادشاهی درگیر شود تا اورا ریشه کن کند و آنها از جانب او آسوده خاطر گردند.[1]

از این رو ابن عطیه بر این باور است که خوشحالی زیاد مؤمنان به خاطر این نبود که رومیها اهل کتاب‌اند و یا اینکه پیروزی آنها بر فارسها دلیلی مادی و محسوس بر صداقت خبر قرآنی خواهد بود؛ بلکه سبب خوشحالی مسلمانان این بود که الله از نیروی دریایی روم به نفع مسلمانان کار گرفت (مسلمانهایی که تا آن وقت هنوز قدرتی دریایی نداشتند)؛ چراکه بعد از پیروزی روم بر دولت فارس و نابودی آن، رومیها نیز پس از آن همه مبارزه، تضعیف خواهند شد و این راه را برای پیروزی مسلمانان بر آنها هموار می‌نماید و با این امر موجب می‌گردد تا اسلام به عنوان یک قدرت جدید جهانی مطرح گردد.[2]

۱۱- اثبات اهمیت و جایگاه نماز؛ چراکه براساس سنت و احادیث نبوی نماز در شب عروج پیامبر اکرم ﷺ به آسمانها فرض شده است و آن گونه که ابن کثیر گفته است : این امر بیانگر اهمیت و عظمت نماز است[3]. پس دعوتگران باید بر اهمیت نماز و مواظبت بر آن تأکید ورزند و وقتی از اهمیت و جایگاه نماز سخن می‌گویند، این مطلب را که نماز در شب معراج فرض شده و آخرین چیزی است

---

[1]- تفسیر ابن عطیه، ج ۱۱، ص ٤٢٥.

[2]- اصول الفکر السیاسی، ص ۱۵۸.

[3]- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۲۳.



که پیامبر اکرم ﷺ قبل از وفات خویش به آن سفارش نموده است به عنوان شاهدی بر اهمیت و جایگاه نماز متذکر شوند.[1]

۱۲- از پیامبر اکرم ﷺ در مورد اینکه آیا پروردگارش را دیده است، پرسیدند: فرمود: نوری است، چگونه می‌توان اورا دید؟[2]

۱۳- آن حضرت از خطرهای بیماریهای اجتماعی سخن گفت و کیفر آنها را نیز بر اساس آنچه در شب اسراء و معراج مشاهده کرده بود بیان داشت. از جمله می‌توان به امور ذیل اشاره کرد:

الف: کیفر غیبت و غیبت کنندگان: پیامبر اکرم ﷺ در معراج افرادی را دید که گوشت مرده را می‌خورند، جبرئیل گفت: «اینها کسانی هستند که گوشت مردم را می‌خورند.»[3]

ب: کیفر خوردن اموال یتیمان: پیامبر اکرم ﷺ در آن شب مردانی را دید که لبهای بزرگی مانند لب شتر دارند و در دستهایشان قطعه‌های بزرگی از آتش است وسنگهای بزرگی به دهانشان زده می‌شود که از پشتشان خارج می‌شود. جبرئیل گفت: اینها کسانی هستند که از روی ستم و ظلم، مال یتمیان را خورده‌اند.[4]

ج: رباخواران: پیامبر اکرم ﷺ قومی را دید که شکمهایشان مانند خانه‌ها بود و در آن مارهایی بود که از بیرون، شکمشان دیده می‌شد. جبرئیل گفت: اینها رباخواران‌اند.[5]

---

[1]- المستفاد من قصص القرآن للدعوة و الدعاة، ج ۲، ص ۹۳.

[2]- السيرة النبوية الصحيحه، ج ۱، ص ۱۹۰ –صحيح مسلم، ج ۱، ص ۱۶۱.

[3]- الفتح الربانی، ج ۲۰، ص ۲۵ اسناد آن صحیح است.

[4]- فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۸، ص ۲۰۰.

[5]- تفسير ابن كثير، ج ٤، ص ۲۷٤.



د: همچنین کیفر و سزای زناکاران و آنهایی که زکات نمی‌دهند و کسانی که پیام‌آور فتنه هستند ودر امانت بی‌اعتنایی و سستی می‌کنند را بیان فرمود.[1]

و: پاداش مجاهدان: پیامبر اکرم ﷺ بر گروهی گذر نمود که در یک روز می‌کارند و در همان روز درو می‌کنند و پس از اینکه درو می‌کنند باز به همان شکل اولیه برمی‌گردد. جبرئیل گفت: «اینها مجاهدان راه الله اند که نیکیهایشان هفتصد برابر می‌شود و چیزی از آنها کاسته نمی‌شود.»

۱۴- درک جایگاه مسجدالاقصی توسط صحابه، اصحاب اهمیت مسجدالاقصی را درک کردند و مسئولیت خود را در برابر آن دانستند که مسجدالاقصی تحت فرمانروایی رومیها اسیر بود؛ چنانکه آن را در دوران عمر بن خطاب ﷺ آزاد کردند و همواره مسجدالاقصی در امنیت و آسایش قرار داشت تا اینکه در قرن پنجم هجری صلیبیها در آن به مدت یک قرن به فساد و تباهی پرداختند؛ سپس مسلمانان آن را به فرماندهی صلاح‌الدین ایوبی آزاد کردند و اینک در اشغال یهودیان است پس راه آزادی آن چیست؟[2]

راه آزادی قدس، جهاد در راه الله به شیوه‌ای که اصحاب و یاران پیامبر اکرم ﷺ آن بودند، می‌باشد.[3]



[1]- تفسیر طبری، ج ۱۵، ص ۷ -الفتح الربانی، ج ۲۰، ص ۲۵۷.

[2]- السیرة النبویه، ابی فارس، ص ۲۲۰.

[3]- برگرفته از کتاب: «الگوی هدایت»، اثر: علی صلابی.



ظاهر شدن مسجد اقصی برای رسول الله صلی الله علیه وسلم در مکه [تا موقعیت وشرف آنرا] برای قریش بیان کند

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِي اللَّهُ عَنْهمَا: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ - صلى الله عليه وسلم - يَقُولُ: «لَمَّا كَذَّبَتْنِي قُرَيْشٌ، قُمْتُ فِي الْحِجْرِ، فَجَلا اللَّهُ لِي بَيْتَ الْمَقْدِسِ، فَطَفِقْتُ أُخْبِرُهُمْ عَنْ آيَاتِهِ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهِ».[1]

یعنی: «جابر بن عبدالله انصاری گوید: شنیدم که پیامبر – صلی الله علیه وسلم – می فرمود: وقتی که قریش مرا (در مورد معراج) تکذیب کردند در حجر کعبه[2] ایستادم، و الله بیت المقدّس را در برابر من ظاهر نمود، آنگاه شروع کردم به تعریف و توصیف خصوصیات و نشانه های بیت المقدس و به آن نگاه می کردم و قریش را از موقعیت بیت المقدّس باخبر می نمودم».



پیامبر صلی الله علیه وسلم نصاری بیت المقدس را به سوی اسلام فرا می خواند

وعن ابن عباس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ بْنَ حَرْبٍ أَخْبَرَهُ أَنَّ هِرَقْلَ أَرْسَلَ إِلَيْهِ فِي رَكْبٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَكَانُوا تُجَّارًا بِالشَّامِ فِي الْمُدَّةِ الَّتِي كَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صلى الله عليه وسلم - مَادَّ فِيهَا أَبَا سُفْيَانَ وَكُفَّارَ قُرَيْشٍ، فَأَتَوْهُ وَهُمْ بِإِيلِيَاءَ فَدَعَاهُمْ وَحَوْلَهُ عُظَمَاءُ الرُّومِ ثُمَّ دَعَاهُمْ وَدَعَا بِتَرْجُمَانِه فَقَالَ: أَيُّكُمْ أَقْرَبُ بِهَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: فَقُلْتُ: أَنَا أَقْرَبُهُمْ نَسَبًا فَقَالَ: أَدْنُوهُ مِنِّي وَقَرِّبُوا أَصْحَابَهُ فَاجْعَلُوهُمْ عِنْدَ ظَهْرِهِ ثُمَّ قَالَ لِتَرْجُمَانِهِ: قُلْ لَهُمْ إِنِّي

---

[1]- (بخاری:٣٨٨٦).

[2]- (حِجْر خانۀ کعبه): همان خالی گاهی است که به نام حِجْر اسماعیل هم یاد می‌شود، و هنگامی که شخص در مقابل دروازۀ خانه ایستاده باشد، (حِجْر) به طرف دست راست وی قرار می‌گیرد، و ناودان خانه نیز در داخل همین (حِجْر) می‌ریزد.



سَائِلٌ هَذَا عَنْ هَذَا الرَّجُلِ، فَإِنْ كَذَبَنِي فَكَذِّبُوهُ، فَوَاللَّهِ لَوْلا الْحَيَاءُ مِنْ أَنْ يَأْثُرُوا عَلَيَّ كَذِبًا لَكَذَبْتُ عَنْهُ. ثُمَّ كَانَ أَوَّلَ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَنْ قَالَ: كَيْفَ نَسَبُهُ فِيكُمْ؟ قُلْتُ: هُوَ فِينَا ذُو نَسَبٍ. قَالَ: فَهَلْ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ مِنْكُمْ أَحَدٌ قَطُّ قَبْلَهُ؟ قُلْتُ: لا. قَالَ: فَهَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ؟ قُلْتُ: لا. قَالَ: فَأَشْرَافُ النَّاسِ اتَّبَعُوهُ أَمْ ضُعَفَاؤُهُمْ؟ فَقُلْتُ: بَلْ ضُعَفَاؤُهُمْ. قَالَ: أَيَزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ؟ قُلْتُ: بَلْ يَزِيدُونَ. قَالَ: فَهَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ سَخْطَةً لِدِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ؟ قُلْتُ: لا. قَالَ: فَهَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ؟ قُلْتُ: لا. قَالَ: فَهَلْ يَغْدِرُ؟ قُلْتُ: لا وَنَحْنُ مِنْهُ فِي مُدَّةٍ لا نَدْرِي مَا هُوَ فَاعِلٌ فِيهَا.

قَالَ: وَلَمْ تُمْكِنِّي كَلِمَةٌ أُدْخِلُ فِيهَا شَيْئًا غَيْرُ هَذِهِ الْكَلِمَة قَالَ: فَهَلْ قَاتَلْتُمُوهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: فَكَيْفَ كَانَ قِتَالُكُمْ إِيَّاهُ؟ قُلْتُ: الْحَرْبُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ سِجَالٌ، يَنَالُ مِنَّا وَنَنَالُ مِنْهُ. قَالَ: مَاذَا يَأْمُرُكُمْ؟ قُلْتُ: يَقُولُ اعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَاتْرُكُوا مَا يَقُولُ آبَاؤُكُمْ، وَيَأْمُرُنَا بِالصَّلاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّدْقِ وَالْعَفَافِ وَالصِّلَةِ، فَقَالَ لِلتَّرْجُمَانِ: قُلْ لَهُ: سَأَلْتُكَ عَنْ نَسَبِهِ فَذَكَرْتَ أَنَّهُ فِيكُمْ ذُو نَسَبٍ، فَكَذَلِكَ الرُّسُلُ تُبْعَثُ فِي نَسَبِ قَوْمِهَا، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ قَالَ أَحَدٌ مِنْكُمْ هَذَا الْقَوْلَ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لا.

فَقُلْتُ: لَوْ كَانَ أَحَدٌ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ قَبْلَهُ، لَقُلْتُ: رَجُلٌ يَأْتَسِي بِقَوْلٍ قِيلَ قَبْلَهُ، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لا، قُلْتُ: فَلَوْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ قُلْتُ: رَجُلٌ يَطْلُبُ مُلْكَ أَبِيهِ، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لا، فَقَدْ أَعْرِفُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيَذَرَ الْكَذِبَ عَلَى النَّاسِ وَيَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ، وَسَأَلْتُكَ: أَشْرَافُ النَّاسِ اتَّبَعُوهُ أَمْ ضُعَفَاؤُهُمْ؟ فَذَكَرْتَ أَنَّ ضُعَفَاءَهُم اتَّبَعُوهُ، وَهُمْ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ، وَسَأَلْتُكَ: أَيَزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ؟ فَذَكَرْتَ أَنَّهُمْ يَزِيدُونَ، وَكَذَلِكَ أَمْرُ الإِيمَانِ حَتَّى يَتِمَّ،



وَسَأَلْتُكَ: أَيَرْتَدُّ أَحَدٌ سَخْطَةً لدينه بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لا، وَكَذَلِكَ الإِيمَانُ حِينَ تُخَالِطُ بَشَاشَتُهُ الْقُلُوبَ، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ يَغْدِرُ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لا، وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ لا تَغْدِرُ، وَسَأَلْتُكَ: بِمَا يَأْمُرُكُمْ؟ فَذَكَرْتَ أَنَّهُ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَيَنْهَاكُمْ عَنْ عِبَادَةِ الأَوْثَانِ، وَيَأْمُرُكُمْ بِالصَّلاةِ وَالصِّدْقِ وَالْعَفَافِ، فَإِنْ كَانَ مَا تَقُولُ حَقًّا فَسَيَمْلِكُ مَوْضِعَ قَدَمَيَّ هَاتَيْنِ، وَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّهُ خَارِجٌ لَمْ أَكُنْ أَظُنُّ أَنَّهُ مِنْكُمْ، فَلَوْ أَعْلَمُ أَنِّي أَخْلُصُ إِلَيْهِ لَتَجَشَّمْتُ لِقَاءَهُ وَلَوْ كُنْتُ عِنْدَهُ لَغَسَلْتُ عَنْ قَدَمِهِ، ثُمَّ دَعَا بِكِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ - صلى الله عليه وسلم - الَّذِي بَعَثَ بِهِ دِحْيَةُ إِلَى عَظِيمِ بُصْرَى فَدَفَعَهُ إِلَى هِرَقْلَ فَقَرَأَهُ فَإِذَا فِيهِ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مِنْ مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى هِرَقْلَ عَظِيمِ الرُّومِ سَلامٌ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدِعَايَةِ الإِسْلامِ أَسْلِمْ تَسْلَمْ يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَإِنَّ عَلَيْكَ إِثْمَ الأَرِيسِيِّينَ وَ ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَنْ لا نَعْبُدَ إِلا اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ .

قَالَ أَبُو سُفْيَانَ: فَلَمَّا قَالَ مَا قَالَ، وَفَرَغَ مِنْ قِرَاءَةِ الْكِتَابِ، كَثُرَ عِنْدَهُ الصَّخَبُ، وَارْتَفَعَتِ الأَصْوَاتُ، وَأُخْرِجْنَا، فَقُلْتُ لأَصْحَابِي حِينَ أُخْرِجْنَا: لَقَدْ أَمِرَ أَمْرُ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ إِنَّهُ يَخَافُهُ مَلِكُ بَنِي الأَصْفَرِ، فَمَا زِلْتُ مُوقِنًا أَنَّهُ سَيَظْهَرُ حَتَّى أَدْخَلَ اللَّهُ عَلَيَّ الإِسْلامَ، وَكَانَ ابْنُ النَّاطُورِ صَاحِبُ إِيلِيَاءَ، وَهِرَقْلَ أُسْقُفًّا عَلَى نَصَارَى الشَّأْمِ يُحَدِّثُ أَنَّ هِرَقْلَ حِينَ قَدِمَ إِيلِيَاءَ أَصْبَحَ يَوْمًا خَبِيثَ النَّفْسِ، فَقَالَ بَعْضُ بَطَارِقَتِهِ: قَدِ اسْتَنْكَرْنَا هَيْئَتَكَ. قَالَ ابْنُ النَّاطُورِ: وَكَانَ هِرَقْلُ



حَزَّاءً يَنْظُرُ فِي النُّجُومِ فَقَالَ لَهُمْ حِينَ سَأَلُوهُ: إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ حِينَ نَظَرْتُ فِي النُّجُومِ، مَلِكَ الْخِتَانِ قَدْ ظَهَرَ، فَمَنْ يَخْتَتِنُ مِنْ هَذِهِ الأُمَّةِ؟ قَالُوا: لَيْسَ يَخْتَتِنُ إِلاَّ الْيَهُودُ، فَلا يُهِمَّنَّكَ شَأْنُهُمْ، وَاكْتُبْ إِلَى مَدَايِنِ مُلْكِكَ فَيَقْتُلُوا مَنْ فِيهِمْ مِنَ الْيَهُودِ، فَبَيْنَمَا هُمْ عَلَى أَمْرِهِمْ أُتِيَ هِرَقْلُ بِرَجُلٍ أَرْسَلَ بِهِ مَلِكُ غَسَّانَ، يُخْبِرُ عَنْ خَبَرِ رَسُولِ اللَّهِ - صلى الله عليه وسلم - فَلَمَّا اسْتَخْبَرَهُ هِرَقْلُ قَالَ: اذْهَبُوا فَانْظُرُوا أَمُخْتَتِنٌ هُوَ أَمْ لا فَنَظَرُوا إِلَيْهِ فَحَدَّثُوهُ أَنَّهُ مُخْتَتِنٌ، وَسَأَلَهُ عَنِ الْعَرَبِ فَقَالَ: هُمْ يَخْتَتِنُونَ.

فَقَالَ هِرَقْلُ: هَذَا مُلْكُ هَذِهِ الأُمَّةِ قَدْ ظَهَرَ، ثُمَّ كَتَبَ هِرَقْلُ إِلَى صَاحِبٍ لَهُ بِرُومِيَةَ، وَكَانَ نَظِيرَهُ فِي الْعِلْمِ، وَسَارَ هِرَقْلُ إِلَى حِمْصَ فَلَمْ يَرِمْ حِمْصَ، حَتَّى أَتَاهُ كِتَابٌ مِنْ صَاحِبِهِ يُوَافِقُ رَأْيَ هِرَقْلَ عَلَى خُرُوجِ النَّبِيِّ - صلى الله عليه وسلم - ، وَأَنَّهُ نَبِيٌّ فَأَذِنَ هِرَقْلُ لِعُظَمَاءِ الرُّومِ فِي دَسْكَرَةٍ لَهُ بِحِمْصَ، ثُمَّ أَمَرَ بِأَبْوَابِهَا فَغُلِّقَتْ، ثُمَّ اطَّلَعَ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الرُّومِ هَلْ لَكُمْ فِي الْفَلاحِ وَالرُّشْدِ، وَأَنْ يَثْبُتَ مُلْكُكُمْ، فَتُبَايِعُوا هَذَا النَّبِيَّ فَحَاصُوا حَيْصَةَ حُمُرِ الْوَحْشِ إِلَى الأَبْوَابِ فَوَجَدُوهَا قَدْ غُلِّقَتْ فَلَمَّا رَأَى هِرَقْلُ نَفْرَتَهُمْ وَأَيِسَ مِنَ الإِيمَانِ، قَالَ: رُدُّوهُمْ عَلَيَّ وَقَالَ: إِنِّي قُلْتُ مَقَالَتِي آنِفًا أَخْتَبِرُ بِهَا شِدَّتَكُمْ عَلَى دِينِكُمْ، فَقَدْ رَأَيْتُ فَسَجَدُوا لَهُ وَرَضُوا عَنْهُ فَكَانَ ذَلِكَ آخِرَ شَأْنِ هِرَقْلَ.[1]

ترجمه: ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: ابو سفیان بن حرب، برای من چنین حکایت کرد: هنگامیکه با کاروانی از تجار قریش، در شام بسر می بردم، هِرقل؛ پادشاه روم؛ سفیری را نزد من فرستاد و مرا به دربار خویش، فراخواند. (این جریان متعلق به دورانی است که رسول الله – صلی الله علیه وسلم – با ابوسفیان و کفار قریش معاهده ای بسته بود). در ایلیا به دربار هرقل رسیدیم در

---

[1]- (بخاري:٧).



حالیکه همه بزرگان وسرانِ روم نیز آنجا حضور داشـتند. هرقـل، متـرجمِ خـود را احضار نمود و خطاب به سرداران قریش، گفت: کدام یک از شـما بـا کسـی کـه مدعی نبوت اسـت (پیـامبر الله) از لحـاظ خویشـاوندی نزدیـک تـر مـی باشـد؟ ابوسفیان می گوید: گفتم: من از بستگان بسیار نزدیک او هسـتم. هرقـل گفـت: ابوسفیان را بگویید، تا در کنار من بنشیند و همراهانش را پشـت سـر او بنشـانید. سپس، به مترجم خود گفت: به همراهان او بگو: می خواهم در مورد کسی که در حجاز، ادعـای نبـوت کـرده اسـت، از ابوسـفیان اطلاعـاتی کسـب کـنم. اگـر او (ابوسفیان) با من دروغ گفت، او را تکـذیب کنیـد. ابوسـفیان مـی گویـد: اگـر از همراهانم نمی ترسیدم که مرا متهم به دروغگوئی نمایند، حتماً علیه آنحضرت – صلی الله علیه وسلم – دروغ می گفتم. نخست، هر قل از نسبش پرسید؟ گفـتم: او در میان ما، از نسب با لایی برخوردار است. سپس، پرسید: آیا غیر از او، کسـی دیگر از میان شما ادعای نبوت کرده است؟ گفتم: خیر. گفت: آیا اَشراف و بزرگان از وی پیروی می کنند یا فقـراء ومستضـعفان؟ جـواب دادم: مستضـعفان. گفـت: کسی از نیاکان وی، پادشاه بوده است؟ گفتم: خیر. پرسید: آیا پیـروانش روز بـروز بیشتر می شوند یا کمتر؟ گفتم: بیشتر می شوند. هرقل پرسید: آیا کسی که دیـن محمد را پذیرفته، بخاطر ناپسند شمردن دینش، دوباره منحرف شده است؟ گفتم: خیر.

پرسید: آیا او پیمان شکنی می کند؟ گفتم: خیر، و در حـال حاضـر مـا بـا وی پیمان صلحی بسته ایم و نمی دانیم چه خواهد کـرد؟ ابوسـفیان مـی گویـد: جـز جملهٔ فوق، چیز دیگری نتوانستم علیه پیامبر – صلی الله علیـه وسـلم – بگـویم. هرقل پرسید: آیا شما با وی جنگیده اید؟ گفـتم: آری. پرسـید: حاصـل و نتیجـهٔ جنگ چگونه بوده است؟ گفتم: گاهی او پیروز شده و گاهی ما پیـروز شـده ایـم. هرقل پرسید: پیام او برای شما چیست؟ گفتم: این است که الله را عبادت کنید، و



به وحدانیت و یگانگی او ایمان داشته باشید، و از اعمال و عقاید شرک آمیزی که نیاکان شما داشته اند، دست بردارید. علاوه بر این، ما را به اقامۀ نماز، راستگویی، صله رحم و پاکدامنی امر می کند. ابوسفیان مـی گویـد: بعـد از ایـن، هرقـل بـه مترجم خود گفت: به ابوسفیان بگو: مـن از نسـب او پرسـیدم، تـو او را از لحـاظ نسب از خود بهتر معرفی کردی. آری، هر پیامبری (که مبعوث شده) از والاتـرینِ نسب، در میان قوم خود، برخوردار بوده است. پرسیدم: از میان شـما قـبلاً کسـی ادعای نبوت کرده است؟ جواب منفی دادی. اگر کسی قبلاً از شما ادعـای نبـوت کرده بود، می توا نستم بگویم او از همان مدعی قبلی تقلید مـی کنـد. پرسـیدم: کسی از نیاکان او سلطان و پادشاه بوده است؟ گفتی خیر. اگر چنین می بود مـی توانستم بگویم که او مدعی میراث پدران خویش است. پرسیدم که او قبلاً عادت به دروغ گفتن داشته است؟ جواب دادی: خیر. یقین نمودم که کسی که با مـردم دروغ نگفته است، نمی تواند دربارۀ الله، دروغ بگوید. سؤال شد: کـه پیـروان او از ضعفا هستند یا از مستکبران؟ گفتی : از ضعفا هستند. آری، پیروان انبیای گذشته نیز از همین قشر بودند. سؤال شد: که پیروان او رو به افـزایش انـد یـا کـاهش؟ گفتی که روزبروز زیاد می شوند. سؤال شد: کسی که بـه دیـن او گراییـده اسـت دوباره، بخاطر ناپسند شمردن دینش، منحرف شده است؟ جواب، منفی بود.

یقیناً اصل ایمان چنین است وقتی که نور آن کامل شـد، دیگـر از بـین نمـی رود. سؤال شد: عهد شکنی کرده است؟ جواب، منفـی بـود. آری، هـیچ پیـامبری عهد شکنی نمی کند. سؤال شد: شما را به چه چیز فرا می خواند. گفتی: که ما را به پرستش الله، فرا می خواند و از شرک و بت پرستی، بـاز مـی دارد و بـه نمـاز، راستگویی، درستکاری و پا کدامنی دعوت می دهد. ابوسفیان می گوید: در پایـان گفتگو، هرقل گفت: اگر آنچه را که گفتی، حقیقت داشـته باشـد، روزی فـرا مـی رسد که همین جای پای مرا تصـرف کنـد. همانـا مـن مـی دانسـتم کـه چنـین



پیامبری ظهور خواهد کرد. اما نمی دانستم که او از میان شما خواهد بود. اگر می دانستم که می توانم با او ملاقات کنم، از هم اکنون، امور لازم را بـرای دیـدار او ترتیب می دادم. اگر بتوانم او را دریابم شخصاً پاهای (مبارکش) را خواهم شست. بعد، هرقل نامه ای را که رسول الله - صلی الله علیه وسـلم - بـه وسـیلۀ دحیـه کلبی به حاکم بصره فرستاده بود و مخاطـب آن هرقـل بـود، خواسـت و قرائـت نمود. در آن نامه چنین نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

از جانب محمد بنده و پيامبر الله به هرقل پادشاه روم: سلام بر كسي كه هدايت را برگزيند. اما بعد: بدانيد كه من به اسلام دعوت مـي كـنم. اگر دعوت اسلام را بپذيري، در امان خواهي بود و نزد الله پـاداشي دو چندان خواهي داشت. و اگر (از قبول دعوت من) روي بگرداني، گناه رعيت و زيردستانت برگردن تو خواهـد بـود. (اي اهـل كتـاب! بياييـد بسوي چيزي كه ميان من و شما مشترك است. يعني اينكه: بجز الله يكتا، كسي را نپرسـتيم وچيـزي بـا وي شريـك نگـردانيم. و هـيچ يـك از ما ديگري را بجاي الله، پروردگار خود قرار ندهد. اگر روگرداني نمودنـد، بگوييد: (اي اهل كتاب!) گواه باشيد كه ما مسلمانيم).

ابوسفیان می گوید: پس از اینکه هرقل، نامه را قرائـت کـرد و سـخنانش بـه پایان رسید، شلوغ شد و همهمه ای بپا گردید. و ما را از آنجا بیرون کردنـد. مـن خطاب به همراهانم گفتم: توجـه کردیـد دیـن ابـن ابـی کبشـه (محمـد) چنـان پیشرفت کرده که پادشاه زرد پوستان (روم) نیـز از آن بـه وحشـت افتـاده اسـت. ابوسفیان می گوید: مطمئن شدم که رسـول الله - صـلی الله علیـه وسـلم - بـر هرقل غالب خواهد شد، تا اینکه الله مرا مشرف به اسلام کرد.



ابن ناطور؛ فرماندار ایلیا و رهبر مسیحیان شام؛ که از دوستان هرقل بود، حکایت می کند که: روزی، هرقل به ایلیا آمده بود، صبحدم با چهره ایی آشفته و پریشان از خواب برخاست. برخی از دوستان نزدیکش، به وی گفتند: ما تو را پریشان و ناراحت می بینیم؟ ابن ناطور میگوید: هرقل که در کَهانت، مهارت داشت و علم ستاره شناسی را خوب می دانست، در پاسخ آنها گفت: دیشب که به ستاره ها نظر انداختم، به این نتیجه رسیدم که پادشاهی که ختنه می کند، ظهور کرده و بازی را از دیگران برده است. و بعد، پرسید: از این امت، چه کسانی ختنه می کنند؟ حاضران جواب دادند: بجز یهود، کسی دیگر ختنه نمی کند. و از آنان، هیچ خوف و هراسی نداشته باش. و به تمام شهرهای مملکت خود فرمان صادر کن تا یهودی ها را بکشند و از بین ببرند. آنها در همین بحث و گفتگو بودند که شخصی از طرف پادشاه غسان، به دربار هرقل آورده شد. این شخص، دربارۀ رسول الله – صلی الله علیه وسلم – خبر داد. هرقل دستور داد تا بررسی کنند که او ختنه شده است یا خیر؟ مأموران پس از بررسی لازم، گفتند: بلی، ختنه شده است. هرقل از آن شخص، پرسید: آیا عربها ختنه می کنند؟ وی پاسخ داد: بلی. با شنیدن این سخن، هرقل بلا فاصله گفت: محمد پادشاه این امت است که ظهور کرده است. و به یکی از دوستان خود که در رومیه بود و از نظر دانستن علم نجوم، هم ردیف او قرار داشت، نامه ای نوشت و او را از تمام ماجرا آگاه کرد. و خودش به طرف حمص، براه افتاد. اما هنوز از حمص بیرون نرفته بود که پاسخ نامه از طرف دوستش رسید. وی دربارۀ نبوت رسول الله – صلی الله علیه وسلم – با اظهارات هرقل، اتفاق نظر داشت. هرقل سرداران روم را در قلعۀ حمص، جمع کرد و دستور داد که درهای آن را ببندند. درها بسته شد.

سپس، هرقل آمد و به ایراد سخن پرداخت و گفت: ای اهالی روم! آیا می خواهید نقشی در رشد و کامیابی داشته باشید و سلطنت شما جاودان بماند؟ پس



با این پیامبر، بیعت کنید. سرداران روم با شنیدن این خبر، مانند الاغ های وحشی بسوی دروازه ها فرار کردند اما دروازه ها بسته شده بود. وقتی هرقل، تنفرآنـان را از ایمان آوردن مشاهده کرد و مأیوس شد، دستور داد تا همۀ آنان را احضار کنند. وقتی حاضر شدند، هرقل خطاب به آنـان گفـت: منظـورم از ایـن کـار، آزمـایش استواری و پایداری شما دربارۀ مذهب بود. که هم اکنـون آن را ملاحظـه کـردم. ابوسفیان می گوید: با شنیدن این سـخن، مـردم هرقـل را سـجده کردنـد و از او خشنود شدند. این بود پایان داستان هرقل.

برخی ا ز نکته های مهم در خصوص این حدیث:

۱. ابوسفیان، نامش صخر بن حرب بن أمیه قرشـی أمـوی، و پـدر یزیـد و معاویه است، یکی از اشراف قریش است، و گویند در قریش سه کس دارای رأی و فهم فراوان بودند: عتبه، و ابوجهل، وابوسفیان، پیشه‌اش تجارت بـود، در شـب فتح مکه مسلمان شد، و در عزوۀ طائف اشتراک نمـود، و در همـین غـزوه یـک چشمش کور شد، و چشم دیگرش در جنگ یرموک کور شد، در خلافـت عثمـان رضی الله عنه به سال سی و دو هجری وفات نمود.[۱]

۲. (هرقل) نام پادشاه روم است، و لقب وی (قیصر) است، و قیصر به معنی دریدن شکم است، و او را از این جهت قیصر می‌گفتنـد کـه هنگـام ولادت وی، مادرش مُرد، و شکم مادرش را دریده و او را زنده بیرون کردند، و گویند کـه وی شخص عظیم الجثه و پهلوان نامداری بود، و همانطور کـه لقـب پادشـاهان روم قیصر است، برای دیگر پادشاهان نیز القابی خاصی بوده است، از آن جمله: بـرای پاشاهان فرس: کسری، و برای پادشاهان ترک: خاقان، و برای پادشاهان حبشـه:

---

[۱]- أسد الغابه (۲۱۶/۵).



نجاشی، و برای پادشاهان قبط: فرعون، و برای پادشاهان مصر: عزیز! و برای پادشاهان حمیر: تبع، و برای پادشاهان چین: فغفور، و برای پادشاهان بربر: جالوت، و برای پادشاهان یونان: بطلیموس، وغیره.

۳. مراد از این مصالحه [که در نص حدیث آمد]، صلح حدیبه است که در سال ششم هجری بین مسلمانان و کفار قریش واقع گردید، ولی کفار قریش به عهد خود وفا نکرده و معاهده را نقض نمودند، و همان بود که پیامبر صلی الله علیه وسلم با آن‌ها به جنگ پرداختند، و در سال هشتم هجری مکه را فتح نمودند.

۴. دحیة کلبی، وی دحیه بن خلیفۀ کلبی است، در غزوۀ (أحد) و غزوات بعد از آن اشتراک نموده است، و گاهی جبرئیل علیه السلام به صورت وی نزد پیامبر اسلام می‌آمد، برای پیامبر یک جفت موزه بخشش داد، و ایشان آن موزه‌ها را پوشیدند، از سال وفاتش اطلاعی بدست آورده نتوانستم.[۱]

۵. (بُصْرَی) به ضم اول، بر وزن خرما، شهری است بین مدینۀ منوره و دمشق، و اکنون به نام (حوران) یاد می‌شود، بنابراین، این شهر غیر از بصره است که در عراق می‌باشد، و نام امیر (بصری) حارث بن ابی شَمَّر غَسِّانی بود، و بعد از اینکه نامه برای امیر بُصری رسید، وی نامه را برای هرقل فرستاد.

۶. این نامه را پیامبر اسلام برای قیصر ذریعۀ دحیه در سال ششم هجری فرستاده بودند، و طوری که در حدیث مشاهده می‌کنید، قیصر به پیامبر صلی الله علیه وسلم ایمان آورد، ولی همنشینان و فرماندهانش بر وی اعتراض نموده و از

---

[۱]- أسد الغابه (۲۱٦/۵).



ایمان آوردن خودداری نمودند، چون دحیه این خبر را بـرای پیـامبر اسـلام آورد، فرمودند: «الله ملکش را پاینده نگهدارد».[1]

۷. کلمه اسلام کلمه (لا إله إلا الله محمد رسول الله) است.

۸. در صورت مسلمان شدن از این جهت مزدش دوچنـد مـی‌شـد، کـه بـه متابعت از وی، رعیت وی نیز ایمان می‌آوردند، و به این اساس یک مزد به سبب اسلام آوردن خودش، و یک مزد بـه سـبب ایمـان آوردن رعیـتش بـرایش داده می‌شد، و همچنین در صورت مسلمان نشدن، گناهش دو چندان مـی‌شـد، یکـی گناه کفر خودش، و دیگری گناه کفر رعیتش که به سـبب مسـلمان نشـدن وی، آن‌ها نیز مسلمان نمی‌شدند.

۹. در صورت ابا ورزیدن از این سخن که (اصل دین ما و شما که ایمان بـه الله یگانه باشد یکی است)، اعتراف کنیـد کـه مایـان مسـلمان، و شـمایان غیـر مسلمان یعنی: کافر هستید، زیرا به اساسات دین خود نیز ایمان ندارید.

در فتح المبدی به نقل از سهیلی آمده است که: هرقل نامۀ پیـامبر صـلی الله علیه وسلم را از روی تعظیم در استوانۀ طلائی قرار داد، و اولادش آن را پشت به پشت نگه می‌داشتند، و بعد از اینکه پادشاه فرانسه طلیطله را تسـخیر کـرد، ایـن نامه بدست وی افتاد، و بعد از وی در نزد نـوه‌اش بـود، سـیف الـدین منصـوری می‌گوید که شاه قلاوون صالحی مرا با هدیۀ نزد پادشاه مغرب فرستاد، و پادشـاه مغرب غرض شفاعت مرا قبول نموده و از من خواست تا مدتی نزدش بمانم، ولی من ابا ورزیدم، بمن گفت: برایت تحفۀ قیمتی خواهم داد، و صـندوقی را کـه بـه

---

[1]- أسد الغابه (۲۱٦/۵).



جواهرات مزین شده بود آورد، و قلمدان طلائی را از آن صـندوق بیـرون آورد، و در بین آن قلمدان نامۀ بود که اکثر حروف آن هنوز بـاقی بـود، و نامـۀ بـر روی پارچۀ ابریشمینی نصب شده بود، و گفت که این نامه پیامبر شما است کـه بـرای پدر کلانم قیصر فرستاده بود، و مـا نسـل بـه نسـل تـا اکنـون از آن محافظـت می‌نمائیم، و پدرهای ما به نقل از قیصر گفته‌اند: تا وقتی که این نامه در نـزد مـا باشد، پادشاهی در خاندان ما باقی خواهد بود.

۱۰. مقصدش از (این أبی کبشه) پیامبر صلی الله علیه وسلم بـود، زیـرا پـدر رضاعی پیامبر صلی الله علیه وسلم که حرث بن عبد العزی باشد، کنیـه‌اش (أبـو کبشه) بود، و این شخص را از این جهـت (ابـو کبشـه) مـی‌گفتنـد کـه یکـی از دخترانش را (کبشه) نام داشت.

۱۱. (اسقف) به معنی پیشوای دینی مسیحیان است، و مقام اسقفی وظیفۀ از وظایف دینی آن‌ها است، و این وظیفۀ برتر از کشیش، و پایینتر از مطران است.

۱۲. پادشاه غسان – طوریکه قبلا یادآور شدیم – همان امیر بُصـری اسـت که نامش حرث ابن شَمَّر غسانی است، و کسی را کـه فرسـتاده بـود، عـدی بـن حاتم بود.

۱۳. آنچه را که عدی بن حاتم گفت این بود که: شخصی در بین مـا ظهـور کرده است، و ادعـای نبـوت دارد، گروهـی از وی پیـروی کـرده و سـخنان او را تصدیق نموده‌اند، و گروه دیگری با وی مخالفت نموده و به جنگ برخاسته‌انـد، و تا وقتی که من نزدشان بودم، حالت بر این قرار بود.



۱۴. (حِمْص) پایتخت دولت هرقل بود، و (حِمْص) یکی از شهرهای مشهور اطراف دمشق است، ابوعبیده در سال شانزدهم هجری آن را فتح نمود.[1]

فوائد حدیث:

۱) نظر به این گفتۀ هرقل که بعد از گفت و شنید با ابوسفیان گفت که: (و اگر می‌دانستم که امکان رسیدن به حضورش برایم میسر می‌گردد، به هر مشقتی که بود خود را به ملاقاتش می‌رساندم. و اگر به ملاقاتش می‌رسیدم، [گرد و غبار] پایش را می‌شستم)، بسیاری از علماء گفته‌اند که وی به این گفتۀ خود مسلمان شده است، و بالأخص آنکه نامۀ پیامبر صلی الله علیه وسلم را از روی احترام در استوانۀ طلائی قرار داد و از آن به طور شایسته محافظت نمود، ولی عدۀ دیگری نظر به اینکه بعد از هیاهوی همنشینان خود گفت که: (من این سخنان را برای آن گفتم تا مقدار وابستگی شما را به دین‌تان آزمایش نمایم، و واقعا آنچه را که آرزو داشتم احساس نمودم) می‌گویند که وی آنچه را که قبلا گفته بود، روی امتحان وابستگان خود گفته بود، و امام عینی رحمه الله در عمدۀ القاری دلایل زیادی را برای جانبین ذکر نموده و در اخیر از ابن بطال رحمه الله روایت می‌کند که گفت: اینکه هرقل اسلام خود را اعلان کرده باشد، برای ما ثابت نشده است، و آنچه که ثابت شده است که وی از دست ندادن قدرت و سلطنت را بر اظهار اسلام خود ترجیح داد، و از طرف دیگر، وی در حالت اکراه و مجبوریت نبود که اظهارنکردن اسلامش برایش عذر شمرده شود، از این جهت می‌گوئیم که امرش مربوط به الله است.

---

[1]- فیض الباری، شرح بر صحیح بخاری.



و سپس به نقل از قاضی عیاض رحمه الله این سؤال را مطرح مـی‌کنـد که: اگر کسی در دل خود مسلمان شد، و قدرت به اظهار شهادتین را داشت، و بـا آن‌هم به شهادتین تلفظ نکرد، آیا می‌توان چنین شخصی را مسلمان گفت؟ بـین علماء اختلاف است، و مشهور آن است که حکم به اسلام وی نمی‌شود.

و بعد از آن می‌گوید: بعضی از علماء می‌گویند که این گفتـۀ هرقـل کـه به پیروانش گفت: (ای مردم روم! آیا رسـتگاری و فـلاح را نمـی‌خواهیـد؟ و آیـا نمی‌خواهد که ملک و سرزمین‌تای برای خودتان باقی بماند؟ (و اگر چنین اسـت) پس بیایید و به این پیامبر بیعت کنید)، دلالت بر این دارد که وی اسـلام خـود را اعلان کرده بود [پس در این صورت مسلمان گفته می‌شود].

۲) در وقت تخاطب و گفتگو با غیر مسلمانان باید بـه لطـف خـوش بـا آن‌ها برخورد نموده و کلمات مؤدبانه بکار برد، زیرا پیامبر صـلی الله علیـه وسـلم هرقل را به (رهبر و بزرگ روم) مخاطب نمودند، و این مؤید این قول الله متعـال اسـت کـه مـی‌فرمایـد: ﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِ﴾ [النحل: ۱۲۵]، یعنی: از روی حکمت به سوی راه پروردگارت دعوت کن.

۳) نامه ولو آنکه برای غیر مسلمان نوشته می‌شود، سنت اسـت کـه بـه (بسم الله الرحمن الرحیم) شروع شود.

۴) عمل کردن به خبر واحد واجب اسـت، ورنـه پیـامبر صـلی الله علیـه وسلم نامۀ خود را تنها ذریعۀ دحیه نمی‌فرستادند.

۵) این حدیث دلالت بر این دارد که نباید برای غیر مسلمانان ابتـداء بـه سلام کرد، ولی عدۀ ابتداء کردن غیر مسلمان را به سـلام اجـازه داده‌انـد، وعـدۀ دیگری می‌گویند: که ابتداء کردن غیر مسلمانان به سلام غـرض دلجـوئی، و یـا جهت ضرورت جواز دارد.



۶) کسی که از اهل کتاب پیامبر ما محمد صلی الله علیه وسلم را درک نموده و به او ایمان آورده باشد، برایش دو مزد است، و سبب آن را قبلا بیان نمودیم.

۷) در بعضی از احادیث آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم از بردن قرآن کریم به سر زمین کفار نهی کرده‌اند، ولی این حدیث دلالت بر آن دارد که بردن یک و یا چند آیتی از قرآن کریم به سرزمین کفار باکی ندارد، و حتی بردن تمام قرآن کریم به سرزمین کفار وقتی ممنوع است که خوف اهانت کردن به قرآن کریم وجود داشته باشد، و اگر چنین خوفی وجود نداشته باشد، و غرض از بردن قرآن کریم تعلیم آن برای مسلمانان مقیم در سرزمین‌های غیر اسلامی، و یا دعوت غیر مسلمانان به اسلام باشد، نه تنها آنکه این عمل جواز دارد، بلکه لازمی و ضروری هم هست.

۸) باید پیش از جهاد با کفار، آن‌ها را به طریق شایستۀ به اسلام دعوت نمود، تا برای آن‌ها اتمام حجت شود.

۹) دست زدن غیر مسلمانان به کتاب و یا نامۀ که در آن بعضی از آیات قرآنی وجود داشته باشد، روا است.

۱۰) سفر کردن به سرزمین کفار جواز دارد.

۱۱) سفراء باید از بین مردم فهمیده و دانشمند انتخاب شوند.

۱۲) نبوت پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه وسلم برای اهل کتاب – و بالأخص برای علماء و دانشمندان آن‌ها – ثابت و متیقین بوده و هست، و کسانی که از آن‌ها ایمان نیاوردند، سببش یا عداوت و دشمنی، و یا تقلید کورانه از آباء واجداد، و یا حفظ مناصب دنیوی آن‌ها می‌باشد.[1]



[1]- فیض الباری، شرح بر صحیح بخاری.



مسجد اقصی، محراب الله ترسان

حدثنا محمد بن جعفر ثنا عاصم بن علي نا قيس بن الربيع عن سماك بن حرب عن عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود عن أبيه عن رسول الله صلى الله عليه و سلم قال إن بني إسرائيل استخلفوا عليهم خليفة فقام يصلي في القمر على ظهر بيت المقدس فذكر أمورا صنعها فتدلى بسبب فأصبح السبب معلقا بالمسجد وقد ذهب فانطلق حتى أتى قوما على شط البحر فوجدهم يصنعون لبنا فسألهم كيف يأخذون على هذا اللبن فأخبروه فلبس معهم فكان يأكل من عمل يديه حتى إذا حضرت الصلاة تطهر فصلى فرفع ذلك العامل إلى دهقانهم أن فينا رجلا يصنع كذا وكذا فأرسل إليه فأبى أن يأتيه قال ثم إنه جاء هو يسير على دابته فلما راه الآخر فر فتبعه فسبقه فقال أنظرني أكلمك كلمة فقام حتى كلمه فأخبره أنه كان ملكا وأنه فر من رهبة ذنبه فقال إني لاحق بك فعبد الله برميلة مصر قال عبد الله بن مسعود لو كنت بمصر لأريتكم الموضع بصفة رسول الله صلى الله عليه و سلم التي وصف لنا : لم يرو هذا الحديث عن سماك إلا قيس بن الربيع.[1]



موسی علیه السلام از پروردگارش درخواست می کند که روح وی را در نزدیکی بیت المقدس قبض کند

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: أُرْسِلَ مَلَكُ المَوْتِ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلاَمُ، فَلَمَّا جَاءَهُ صَكَّهُ، فَرَجَعَ إِلَى رَبِّهِ، فَقَالَ: أَرْسَلْتَنِي إِلَى عَبْدٍ لاَ يُرِيدُ المَوْتَ، قَالَ: ارْجِعْ إِلَيْهِ، فَقُلْ لَهُ: يَضَعُ يَدَهُ عَلَى مَتْنِ ثَوْرٍ، فَلَهُ بِمَا غَطَّتْ يَدُهُ، بِكُلِّ شَعَرَةٍ سَنَةٌ، قَالَ: أَيْ رَبِّ، ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: ثُمَّ المَوْتُ، قَالَ: فَالْآنَ، قَالَ:

---

[1]- المعجم الأوسط: (٦٥٩٩).



فَسَأَلَ اللَّهَ أَنْ يُدْنِيَهُ مِنَ الأَرْضِ المُقَدَّسَةِ رَمْيَةً بِحَجَرٍ، فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَوْ كُنْتُ ثَمَّ لأَرَيْتُكُمْ قَبْرَهُ إِلَى جَانِبِ الطَّرِيقِ تَحْتَ الكَثِيبِ الأَحْمَرِ».[1]

ترجمه: از ابوهریره - رضی الله عنه - روایت شده است که گفت: [پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمودند:] «ملک الموت نزد موسی - علیه السلام - فرستاده شد. وقتی نزد او آمد، موسی ضربه ای به صورت او زد و وی نزد پروردگارش برگشت و گفت: مرا نزد بنده ای فرستادی که نمی خواهد بمیرد، الله فرمود: نزدش برگرد و به او بگو دستش را بر پشت گاوی بگذارد، به اندازه‌ی موهایی که زیر دستش قرار می گیرند، به عمرش اضافه می شود، هر مو یک سال؛ [ملک الموت نزد موسی برگشت و آنچه الله به او گفته بود به موسی گفت] موسی عرض کرد: الها! بعد از آن، چه می شود؟ الله فرمود: بعد از آن مرگ [خواهد آمد و تو خواهی مُرد]، عرض کرد: [وقتی که سرانجام باید مُرد]، پس همین حالا [جانم را بگیر]. پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمودند: آنگاه موسی از الله خواست او را به اندازه‌ی نزدیک بیت المقدس گرداند که اگر کسی سنگی را انداخت، به انجا اصابت کند، [تا او را آنجا دفن کنند]. ابوهریره - رضی الله عنه - می گوید: پیامبر - صلی الله علیه وسلم - سپس فرمودند: اگر آنجا می بودم، قبرش را که زیر تپه‌ی شنی قرمز رنگ در کنار راه [آنجا] قرار دارد، به شما نشان می دادم».

فوائد حدیث:

۱) مراد از سرزمین مقدس که موسی علیه السلام خواسته بود تا در آنجا دفن شود، بنا به قول اکثر اهل علم (بیت المقدس) است.

[1]- المعجم الأوسط: (٦٥٩٩).



۲) برای موسی علیه السلام در نزد الله متعال مرتبه بلندی است، زیرا با وجود آنکه چشم ملک الموت را کور کرد، مورد عتاب الله قرار نگرفت.

۳) مستحب است که دفن در سرزمین مقدس و در پهلوی صالحین باشد.

۴) ملائکه می‌توانند خود را به هر صورتی که خواسته باشند، درآورند.

۵) عمر قابل زیادت است، چنان‌چه پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده‌اند: «کسی که می‌خواهد عمرش دراز شود، صلهٔ رحم را بجا بیاورد.[1]

۶) علامه ابن کثیر رحمه الله می گوید: در برخی از آثار؛ از فرشته‌ی مأمور قبض ارواح انسانها به «عزرائیل» یاد شده است، البته این نام در قرآن و احادیث صحیح ذکر نشده است.[2]

همچنان، شیخ البانی می گوید: نام این فرشته در قرآن ملک الموت است لذا نام گذاری این فرشته به عزرائیل آن طور که در میان عامه‌ی مردم شایع است، هیچ اصلی ندارد و از اسرائیلیات است.



حبس شدن آفتاب بر یوشع بن نون علیه السلام تا آنگاه که وقت داخل شدن بیت المقدس را دریابد

عن أبی هریرة رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «إنّ الشّمس لم تُحبس إلاّ ليوشع ليالي سار إلي بيت المقدس».[3]

یعنی: خورشید هرگز برای کسی جز یوشع حبس نشده، آنهم چند شبی که بسوی بیت المقدس حرکت کرد.

---

[1]- فیض الباری، شرح بر صحیح بخاری.

[2]- البدایه و النهایه (۱/ ۵۰)

[3]- ابن کثیر در البداية و النّهاية (۳۲۳/۱) فرمود تنها امام احمد از این وجه روایت کرده و برشرط بخاري است.



فوائد حدیث:

۱. این حدیث دلیل است بر اینکه، یوشع بن نون پیامبر است.[۱]

۲. انبیایی هم هستند که ما آنها را از طریق سنّت می شناسیم، و قرآن با صراحت نامی از آنها نبرده که عبارتند از: شیث و یوشع بن نون.

و در باره‌ی یوشع بن نون ابو هریره از رسول الله – صلی الله علیه وسلم – روایت کرده که فرمود: «غزا نبيٌّ من الأنبياء، فقال لقومه: لا يتبعني رجل قد ملك بضع امرأة و هو يريد أن يبني بها، و لما يبن، و لا آخر قد بني بنياناً و لم يرفع سقفها، و لا آخر قد اشتري غنماً أو خلفات و هو ينظر أولادها، فغزاها، فدنا من القرية حين صلّي العصر، أو قريباً من ذلك، فقال للشّمس: أنتِ مأمورة، و أنا مأمور، اللهمّ احبسها عليّ شيئاً».[۲]

یعنی: یکی از انبیاء در راه الله به جهاد بر خاست، به قومش گفت : مردی که تازه ازدواج کرده و هنوز با او همبستر نشده و اراده ی همبستری با او را داشته، و کسی که خانه ای ساخته و سقفش را کامل نکرده، و کسی که گوسفند وچیزهای دیگری را خریداری کرده و در انتظار زایمان و بچه‌ی آنهاست هیچ کدام همراه من نیایند، بنابراین وقت نماز عصر یا نزدیک آن به آبادی رسید، به خورشید گفت: من و تو هر دو مأموریم، الها مقداری خورشید را نگه دار تا قبل از غروب کارم را یکسره کنم.



---

[۱]- سلیمان اشقر در کتاب «الایمان بالرسل».

[۲]- روایت احمد و مسلم، نگاه کن به (البداية والنّهاية ۳۲۳/۱).



سلیمان علیه السلام مسجد اقصی را تجدید بنا می کند

وَعَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «لَمَّا فَرَغَ سُلَيْمَانُ بْن دَاوُدَ عليهما السلام مّن بَنَاءِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، سَأَلَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ثَلاَثاً: أَن يُعطِيَهُ[1] حُكْمًا يُصَادِفُ حُكْمَهُ، وَمُلْكًا لاَ يَنْبَغِي لأَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ، وَأَنَّهُ لاَ يَأْتِيَ هَذَا الْمَسْجِدَ أَحَدٌ لاَ يُرِيدُ إِلاَّ الصَّلاَةَ فِيهِ، إِلاَّ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ». فَقَالَ رَسُولُ الله صلى الله عليه وسلم: «أَمَّا ثِنتَينِ فَقَدْ أُعْطِيَهُمَا، وَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ قَدْ أُعْطِيَ الثَّالِثَةَ».[2]

ترجمه: از عبدالله بن عمرو روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هنگامی که سلیمان بن داود علیهماالسلام از بنای بیت المقدس فراغت یافت، از الله سه چیز درخواست کرد: حکمی که موافق با حکم و قانون الله باشد و پادشاهی که بعد از آن شایسته‌ی هیچ‌کس نباشد و اینکه فردی برای بجا آوردن نماز به این مسجد نیاید مگر اینکه مانند روزی که از مادرش متولد شده، از گناهانش پاک شود. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: دو مورد اول به او داده شد و امیدوارم که سومی هم به او داده شده باشد».

شرح حدیث:

امام منذری در «الترغیب والترهیب» در شرح حدیث می نویسد: یعنی با حکم الله متعال موافق و مطابق باشد. مراد توفیق صواب در اجتهاد و حل و فصل اختلافات در میان مردم است. و اینکه فرمود: «وَمُلْكًا لَا يَنْبَغِي» یعنی «لا

---

[1] ليس عند ابن ماجه -واللفظ له كما سيذكر المؤلف- قوله: "أن يعطيه"، ولا هو في شيء من المصادر الآتية، ولا في غيرها كالحاكم مثلاً (١/ ٣٠ و٢/ ٤٣٤)، ومع ذلك زعم المعلقون الثلاثة أنها في مصادر التخريج، وليست فيها!

[2] - رواه أحمد والنسائي وابن ماجه، واللفظ له، وابن خزيمة وابن حبان في "صحيحيهما"، والحاكم أطول من هذا، وقال: "صحيح على شرطهما، ولا علة له".



یکون» (نباشد). چه بسا مراد وی این باشد که چنین حکومت و پادشاهی بـا ایـن وسعت، برای کسی جز او نباشد و بلکه معجزه‌ای مناسب با وضعیت سلیمان بوده تا سبب ایمان و هدایت باشد. والله اعلم



چلپاسه می خواهد در آتشی که بر بیت المقدس رسیده، پُف کند ولکن وطواط می خواهند آنرا دفع کند

عن عائشة رضی الله عنها أنها قالت: كانت الأوزاغ يوم أحرق بيت المقدس جعلت تنفخ النار بأفواهها، والوطواط، تطفئها بأجنحتها.[1]

اوزاغ: (چلپاسه =کلپاسه)

وطواط: خفاش (شو پره)

این حدیث، شاهد نیز دارد:

وَعنْ أُمِّ شَرِيکٍ رضی اللَّه عنْهَا أن رسُول اللَّـه صَلّى اللهُ عَلَيْـهِ وسَـلَّم أمرَهَـا بِقَتْلِ الأوزَاغ، وقَال: «كَانَ ينْفُخُ علَى إبْراهيمَ» متفقٌ عَلَيْه.

ترجمه: از ام شریک رضی الله عنها روایت شده که: رسول الله صلی الله علیه وسلم وی را به قتل اوزاغ (چلپاسه =کلپاسه) امر نموده فرمود: بر (آتش) ابـراهیم علیه السلام پف می کرد.

- وعن أَبي هريرة رضي الله عنه قَالَ: قَالَ رسولُ اللهِ ﷺ: «مَنْ قَتَلَ وَزَغَـةً في أَوَّلِ ضَرْبَـةٍ فَلَهُ كَذَا وَكَذَا حَسَنَةً، وَمَنْ قَتَلَهَا في الضَّرْبَةِ الثَّانيَـةِ فَلَـهُ كَـذَا وَكَـذَا حَسَـنَةً دُونَ الأولَى، وإنْ قَتَلَهَا في الضَّرْبَة الثَّالثَة فَلَهُ كَذَا وَكَذَا حَسَنَةً».

وفي روايةٍ: «مَنْ قَتَلَ وَزغَاً في أَوَّلِ ضَرْبَةٍ كُتِبَ لَـهُ مِئَـةُ حَسَـنَةٍ، وفي الثَّانِيَـةِ دُونَ ذَلِكَ، وفي الثَّالِثَةِ دُونَ ذَلِكَ». [روایت مسلم][2]

---

[1]- أخبار المكة: (٢٢٩١).

[2] صحيح مسلم، ش: ٢٢٤٠.



ترجمه: ابوهریرهس می‌گوید: رسول‌اللهص فرمود: «هرکه مارمولک سمی را در اولین ضربه بکشد، چنین و چنان پاداشی به او می‌رسد و هرکه آن را در دومین ضربه بکُشد، پاداشی برایش ثبت می‌شود که از پاداش نخستین ضربه کم‌تر است و اگر آن را به سه ضربه بکشد، از چنین و چنان پاداشی- که از دو اجر نخست کم‌تر است- برخوردار می‌گردد».

و در روایتی آمده است: «هرکه مارمولک سمی را در نخستین ضربه بکُشد، صد نیکی برایش ثبت می‌گردد؛ و در دومین ضربه نیکیِ کم‌تری برایش منظور می‌شود و در سومین ضربه، کم‌تر از این».

شیخ ابن عثیمین می گوید: عایشه رضی الله عنها سرنیزه‌ای داشت که با آن، مارمولک‌هایی را که وارد خانه‌اش می‌شدند، می‌کُشت. پیامبرص فرموده است: «هرکه مارمولک سمی را در نخستین ضربه بکُشد، صد نیکی برایش ثبت می‌گردد؛ و در دومین ضربه نیکیِ کم‌تری برایش منظور می‌شود و در سومین ضربه، کم‌تر از این». این بدین معناست که باید ضربه را مُحکم بزنیم تا مارمولک، با نخستین ضربه بمیرد؛ پیامبرص، مارمولک را موجودی تبه‌کار نامید؛ زیرا زمانی که ابراهیم÷ را در آتش انداختند، این موجود تبه‌کار و پلید، در آتش می‌دمید تا آن را برافروخته‌تر سازد؛ این، نشان‌گر عداوت و دشمنیِ بی‌حدّ این موجود پلید نسبت به اهل توحید و اخلاص می‌باشد؛ لذا شایسته است که در مسجد، خانه و بازار، آن را دنبال کنیم و بکُشیم.[۱]



مسجد اقصی منبر پیامبران وصالحان

امام احمد و ترمذی از حارث اشعری – رضی الله عنه – نقل کرده اند که رسول الله – صلی الله علیه وسلم – فرمود: «إن الله أمر يحيى بن زكريا بخمس

[۱]- شرح رياض الصالحين: (٧٧٦/٧).



كلمات أن يعمل بها ويأمر بني إسرائيل أن يعملوا بها وإنه كاد أن يبطئ بها فقال عيسى إن الله أمرك بخمس كلمات لتعمل بها وتأمر بني إسرائيل أن يعملوا بها فإما أن تأمرهم وإما أنا آمرهم فقال يحيى أخشى إن سبقتني بها أن يخسف بي أو أعذب فجمع الناس في بيت المقدس فامتلأ المسجد وتعدوا على الشرف فقال إن الله أمرني بخمس كلمات أن أعمل بهن وآمركم أن تعملوا بهن أولهن أن تعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا وإن مثل من أشرك بالله كمثل رجل اشترى عبدا من خالص ماله بذهب أو ورق فقال هذه داري وهذا عملي فاعمل وأد إلي فكان يعمل ويؤدي إلى غيره سيده فأيكم يرضي أن يكون عبده كذلك ؟ وإن الله أمركم بالصلاة فإذا صليتم فلا تلتفتوا فإن الله ينصب وجهه لوجه عبده في صلاته ما لم يلتفت وآمركم بالصيام فإن مثل ذلك كمثل رجل في عصابة معه صرة فيها مسك فكلهم يعجب أو يعجبه ريحها وإن ريح الصائم أطيب عند الله من ريح المسك وآمركم بالصدقة فإن مثل ذلك كمثل رجل أسره العدو فأوثقوا يده إلى عنقه وقدموه ليضربوا عنقه فقال أنا أفديه منكم بالقليل والكثير ففدى نفسه منهم وآمركم أن تذكروا الله فإن مثل ذلك كمثل رجل خرج العدو في أثره سراعا حتى إذا أتى على حصن حصين فأحرز نفسه منهم كذلك العبد لا يحرز نفسه من الشيطان إلا بذكر الله قال النبي صلى الله عليه و سلم وأنا آمركم بخمس الله أمرني بهن السمع والطاعة والجهاد والهجرة والجماعة فإن من فارق الجماعة قيد شبر فقد خلع ربقة الإسلام من عنقه إلا أن يرجع ومن ادعى دعوى الجاهلية فإنه من جثا جهنم فقال رجل يا رسول الله وإن صلى وصام ؟ قال وإن صلى وصام فدعوا بدعوى الله الذي سماكم المسلمين المؤمنين عباد الله هذا حديث



حسن صحيح غريب قال محمد بن إسماعيل الحرث الأشعري له صحبة وله غير هذا الحديث.[1]

ترجمه: «الله عزوجل به یحیی بن زکریا علیهما السلام فرمان داد که پنج مورد را انجام دهد و به بنی اسرائیل فرمان دهد که آنها را انجام دهند. او نزدیک بود که آنها را به تأخیر بیندازد. عیسی علیه السلام به وی گفت: خداوند به تو دستور داده است که به پنج مورد عمل کنی و به بنی اسرائیل دستور دهی که به آنها عمل کنند پس یا تو به آنان فرمان بده و یا من این کار را انجام می دهم. یحیی علیه السلام گفت: از آن بیم دارم که اگر تو در رساندن آن از من سبقت بگیری در زمین فرو روم یا مجازات شوم.

بنابراین مردم را در بیت المقدس جمع کرد به گونه ای که مسجد از جمعیت پر شد و آنان به بالکنها هجوم بردند. یحیی علیه السلام گفت: الله عزوجل مرا به پنج مورد فرمان داده است تا به آنها عمل کنم و شما را نیز به انجام آنها فرمان دهم.

نخست اینکه الله را بپرستید و چیزی را با او شریک نسازید و مثال کسی که با الله شرک ورزد به سان مردی است که از مالش با طلا و نقره برده ای می خرد و به او می گوید: این منزلم و این حرفه ام است، کار و تلاش کن و درآمد خود را به من تحویل بده، او فعالیت را آغاز می کند ولی درآمدش را به جای ارباب به کسی دیگر می دهد، کدام یک از شما دوست دارد که برده اش چنین باشد.

[1]- سنن ترمذی: (٨٦٣). قال الشيخ الألباني : صحيح



دوم: الله شـمـا را بـه نماز فرمان داده اسـت و چـون نمـاز میگزاریـــد بـــه اطراف تان ننگرید، زیرا تا زمانی که نمـاز گـزار در نمازش به اطراف نگـاه نکنـد الله چهره اش را در مقابل چهره او قرار می دهد.

سـوم: شـما را به روزه فرمان داده است و مثال آن به سان کسی است که با کیسه ای پر از مشک در میان گروهی حضور یابد همه آنـان شـگفت زده مـی شـونـد یـا گفت: بوی آن مشک باب پسـند هـر یـکـی قـرار می گیـرد و بـوی دهان روزه دار نزد الله از بـوی مشک هم خوش تر است.

چهارم: شما را بـه صدقه فرمان داده است، مثال آن به سـان کسـی اسـت که دشمنان او را اسیر می کنند و دستش را محکم به گردنش می بندند و وی را می آورند تا گردن بزنند، او می گوید: من جانم را بـــا انـــدک و بسـیاری کـه در اختیار دارم بازخرید می کنم و بدین ترتیب بهای جان خود را به آنان می پردازد.

پنجم: به شما فرمان داده داده است که الله را یاد کنید، مثال آن بـه ســان کسی اسـت کـه دشمنان شتابان در تعقیـب او هسـتند تـا ایـن کـه بـه قلعـه مستحکمی می رسد و خود را از دست آنان نجات می دهد، همین گونـــه بنـــده فقط بـا یاد الله می توانـد خـود را از آسیب شـیطان حفاظت کند».

پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «من هم شما را بـه پـنــج مــورد فرمـان می دهم که الله مرا به آنها فرمان داده است:

گـوش فـرا دادن بـه سـخـن حـاکم فرمانبرداری از او، جهـاد کــردن در راه الله، هجرت نمودن و همگرایی با جماعت مسلمانان زیرا هر کس به انـدازه یـک وجب از جماعت مسلمانان دوری گزینـد، طـوق اسلام را از گردنش دور انداختـه است مگر این کـه بـه سـوی جماعت باز گردد و هر کس شعار جاهلیـــت ســر دهـد و مـردم را بـه آیـیـن آن فرا خواند از زمـره دوزخیان است».



کسی پرسید: ای رسول الله، گرچه او نمازگزارد و روزه گیرد؟ فرمود: «گرچه نماز بگزارد و روزه بگیرد. پس طبق همان خطاب الهی که شما را مسلمان و مؤمن نامید [دیگران را به کمک خود فراخوانید] و به جای نام بردن از قوم و قبیله خویش بگویید ای بندگان الله مرا یاری کنید.



هرگاهی در شام [که بیت المقدس در آن قرار دارد] نازل شود، آن طاعون خیر [وشهادت] بر امت محمد صلی الله علیه وسلم و عذاب برای کافران است

وَعَنْ أَبِي عَسِيبٍ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم: «أَتَانِي جِبْرَائِيلُ عليه السلام بِالْحُمَّى وَالطَّاعُونِ، فَأَمْسَكْتُ الْحُمَّى بِالْمَدِينَةِ[1]، وَأَرْسَلْتُ الطَّاعُونَ إِلَى الشَّامِ، فَالطَّاعُونُ شَهَادَةٌ لِأُمَّتِي، وَرِجْزٌ عَلَى الْكَافِرِ» رواه أحمد والطبرانی فی "الكبير"، ورواة أحمد ثقات مشهورون.

ترجمه: از ابو عسیب مولای رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «جبرائیل همراه تب و طاعون نزد من آمد؛ پس تب را برای مدینه انتخاب نمودم و طاعون را به شام فرستادم. طاعون برای امتم شهادت است و برای کافر عذاب».

(الرجز): عذاب



[1] می‌گویم: چه بسا این مساله در ابتدای هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه بوده است. چراکه در روایات صحیحی از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم جهت انتقال تب از مدینه به جحفه دعا نمودند چنانکه در «الترغیب والترهیب» برخی از این احادیث در (۱۱- الحج /۱۵) آمده است. و نگا: "فیض القدیر".



شام، سرای محشر

مردم در آخر الزمان به طرف سرزمین شام برده می شوند و در آنجا جمع مـی گردند بگونه ای که احادیث صحیح به آن اشاره کرده اند.

- از عبدالله بن عمر –رضی الله عنهما– دربارۀ خروج آتش منقول است، « ... گفت: گفتیم: ای پیامبر الله –صلی الله علیه وسلم– به ما چه دستوری می دهی؟ پیامبر فرمود: «علیکم بالشام».[1] «به شام بروید».

امام احمد از حكيم بن معاويه البهزي و او نيز از پدرش روايت مي كند. (حدیث را ذکـر کـرد کـه در آن آمـده بـود) پیـامبر -صـلی الله علیـه وسـلم- فرمود: «هاهنا تحشرـون، هاهنـا تحشرـون هاهنـا تحشرـون (ثلاثـاً) ركبانـاً، و مشاة، وعلى وجوهكم».[2]

«آنجا حشر می شوید، آنجا حشر می شوید، آنجا حشر مـی شـوید (سـه بـار) سواره، پیاده و یا با صورتتان (ملائکه) شما را می کشند». ابن ابـی بکیـر گفـت: پیامبر با دستش به طرف شام اشاره کرد و گفت: در آنجا حشر می شوید».

در روایت ترمذی از بهز بن حکیم او نیز از پـدرش و از جـدش آمـده اسـت. گفتم: ای رسول الله! مرا به کجا امر می کنی؟ پیـامبر –صـلی الله علیـه وسـلم– فرمود: «هاهنا (ونَحَابِيدِهِ نحو الشام)».[3] «آنجا در حالی که با دسـتش بـه سـمت شام اشاره می کرد)».

ابو عبیده محشر بودن سرزمین شام را انکار می کند و مـی گویـد: قـولی کـه سرزمین محشر را مشخص کند بدون استنباط از قرآن، سنت و اجماع است. بلکه

---

[1]- روايت از امام احمد و ترمذي.

[2]- «مسند احمد» (٤/ ٤٤٦ - ٤٤٧ با حاشيه منتخب كنز العمال).

[3]- ترمذي (٦/ ٤٣٤ - ٤٣٥ با شرح تحفة الاحوذي) مي گويد اين حديث حسن است و در هر دو روايت ابن حجر مي گويد: ترمذي و نسائي آن را با سندي قوي روايت كرده اند «فتح الباري» (١١/ ٣٨٠).



در قرآن نقیص آن وجود دارد آنجا که الله می فرماید: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (٤٨)﴾ [إبراهيم:٤٨]. «روزی که این زمین به زمین دیگری تبدیل می شود».

پس در آن وقت سرزمین شام کجا است؟.

در جواب گفته می شود دلیل های زیادی وجود دارد مبنی بر اینکه سرزمین محشر شام است (همانگونه که به آن اشاره شد).

آنچه ابو عبیه را به این نظریه سوق داده این است که او معتقد است حشر مردم در دنیا صورت نمی پذیرد ولی در بحث بعدی براساس نصوص صحیح ثابت شده که این حشر در دنیا واقع خواهد شد.[1]

این حشر در دنیا است:

حشری که در احادیث ذکر شده است در دنیا واقع می شود و منظور از آن حشر مردم بعد از زنده شدن از قبور نیست و قرطبی می گوید: حشر به معنی جمع شدن است و چهار نوع دارد. دو حشر در دنیا و دو حشر در آخرت.[2]

اما حشرهای دنیا:

۱ – کوچاندن بنی نضیر به شام.

۲ – حشر مردم قبل از قیامت در سرزمین شام به وسیله آتشی که در احادیث از آن بحث شده است.[1]

---

[1]- «تفسیر قرطبي» (۱۸/ ۳ - ۲) و «التذکرة» (ص ۱۹۸ - ۱۹۹).

[2]- حافظ ابو عبدالله حسین بن حسن ابن محمد ابن حلیم جرجاني فقیه شافعي و متولي قضاء در بخاري از جمله مصنفات او «المنهاج في شعب الإیمان» که در آن بسیار از حافظ بیهقي نقل کرده است. وفات حلیمي در سال (۴۰۳ هـ (در سن ٦٥ سالگي اتفاق افتاد «المنهاج في شعب الإیمان» (۱/ ۱۳ - ۱۹) و «تذکرة الحفاظ» (۳/ ۱۰۳۰) و «شذرات الذهب» (۳/ ۱٦۷ - ۱٦۸).



ابن حجر می گوید: «در تفسیر ابن عینیه از ابن عباس آمده است: هـر کـس شک دارد که سرزمین شام محشر است، اول سورۀ حشر را بخواند که رسـول الله -صلی الله علیه وسلم- به آنان گفت اکنون بیرون بروید. آن ها گفتنـد بـه کجـا برویم؟ پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود به سوی سرزمین محشر (شام)».[٢]

علت اینکه سرزمین شام محشر قرار داده شده این است که هنگام وقوع فتنه در آخر الزمان ایمان و امنیت در سرزمین شام است.



ستون دین، در شام است

حدیثی که امام احمد از ابو درداء روایت می کند. ابو درداء می گوید: پیـامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «بينا أنا نائم إذ رأيت عمود الكتـاب احتمـل مـن تحت رأسي فظننت أنه مذهوب به فاتبعته بصري فعمد به إلى الشـام، ألا وإن الإيمان حين تقع الفتن بالشام».[٣]

«من خوابیده بودم ناگهان متوجه شدم عمود کتاب از زیر سرم برداشـته شـد گمان کردم آن را بردند پس به دنبال آن نگاه کردم تا اینکه به شـام بـرده شـد. آگاه باشید هنگام وقوع فتنه ایمان در شام است».

طبرانی از عبدالله بن حواله -رضی الله عنه- نقل می کند که پیـامبر -صـلی الله علیه وسلم- فرمود: «رأيت ليلة أسري بي عموداً أبـيض كأنـه لـواء تحملـه الملائكة فقلت: ما تحملون؟ قـالوا: عمـود الكتـاب أمرنـا أن نضـعه بالشـام».

«شب اسراء ستون سفیدی را دیدم مانند پرچمی بود که ملائکه آن را حمل مـی

---

[١]- ترمذي (٦/ ٤٣٤ - ٤٣٥ با شرح تحفة الاحوذي) مي گويد اين حديث حسن است و در هر دو روايت ابن حجر مي گويد: ترمذي و نسائي آن را با سندي قوي روايت كرده اند «فتح الباري» (١١/ ٣٨٠).

[٢]- «فتح الباري» (١١/ ٣٨٠) و «تفسير ابن كثير» (٨/ ٨٤ - ٨٥).

[٣]- أخرجه أحمد (١٩٨/٥ ، رقم ٢١٧٨١) ، والطبرانى كما فى مجمع الزوائد (٥٨/١٠) قال الهيثمى : رجال أحمد رجال الصحيح . وأخرجه أبو نعيم فى الحلية (٩٨/٦) .



کردند گفتم چه چیزی را حمل می کنید گفتند عمود کتاب است مأمور شده ایـم تا آن را در شام قرار دهیم».[1]



پیامبر صلی الله علیه وسلم برای شام، دعای برکت می کند

عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ - صلی الله علیه وسلم - قَـالَ: قَـالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا وَفِي يَمَنِنَا» قَالَ: قَالُوا: وَفِي نَجْدِنَا. قَـالَ: قَـالَ: «اللَّهُـمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا وَفِي يَمَنِنَا» قَالَ: قَالُوا: وَفِي نَجْدِنَا. قَالَ: قَالَ: «هُنَـاكَ الـزَّلَازِلُ وَالْفِتَنُ وَبِهَا يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ».[2]

ترجمه: عبد الله بن عمر رضی الله عنهما می گویـد: رسـول الله – صـلی الله علیه وسلم – دعا کرد و فرمود: «الها! در سرزمین شـام و یمـن مـا برکـت نـازل فرما». مردم گفتند: و در نجد ما. رسول الله – صـلی الله علیـه وسـلم – فرمـود: «الها! در شام و یمن ما برکت نازل بفرما». برای بار دوم، مردم گفتند: و در نجـد ما. رسول الله – صلی الله علیه وسلم – فرمود: «نجد سرزمین فتنه و زلزله اسـت و شاخهای شیطان، از آنجا سر بر می آورند».

فوائدحدیث:

۱) (نجد) جانب شرقی مدینه منوره تا عـراق اسـت، و ارتفاعـاتی کـه از تهامه شروع شده و به عراق ختم می‌شود، بنام نجد یاد می‌شود، و از این منـاطق فتنه‌های زیادی ظهور کرده است، و احتمالاً که در آینده نیز ظهور خواهد کـرد، و حتی طوری که امام عینی از کعب نقل می‌کند، دجال نیز از عراق ظهور می‌کند.

۲) در فتح المبدی آمده است: اینکه پیامبر صلی الله علیـه وسـلم بـرای اهل مشرق و یا اهل نجد دعا نکردند، سببش این بـود کـه بـه ایشـان معلـوم و

[1]- «فتح الباري» (۱۲/ ۴۰۳) حافظ ابن حجر مي گويد: سندش حسن است.

[2]- (بخاری:۱۰۳۷).



کشف شده بود که قضاء و قدر الله نسبت به این نقطه به این قـرار گرفتـه اسـت که محل فتنه و زلازل باشد، و تقاضای ادب آن است کـه بعـد از علـم آوری بـه قضاء و قدر، نباید بر خلاف آن دعا کرد، و حتی دعا کـردن بـر خـلاف آن حـرام است.[1]

پاسخ به یك اشكال؟!

اهل بدعت و روافض، با استدلال با این حدیث، شیخ محمـد بـن عبـدالوهاب نجدی رحمه الله[2] را از جمله انسانهای شرور می دانند، در اینجا لازم است بدانیم

[1]- فیض الباری، شرح بر صحیح بخاری.

[2]- جنبش سلفیت، سردمدار حرکت‌های اسلامی است که پس از مدت‌ها عقب ماندگی و جمود فکری در جهان اسلام پدیدار گشت، همگان را به سوی بازگشت عقیده‌ی اسلامی به اصول روشن و آشکارش فرا خوانده و بر پاکسازی مفهوم توحید از انواع شرک، تأکید و اصرار دارد. (ابوبکر عبدالرزاق بن صالح بن علی النّهمی)

از جمله پیشوایان حرکت سلفیت، امام مجدد شیخ محمد بن عبدالوهاب : است که ترجمه‌ی ایشان را در ذیل به نگارش می‌گیریم:

ایشان شیخ الإسلام و امام مجدد محمدبن عبدالوهاب بن سلیمان بن علی بن محمد بن احمد بن راشد بن برید بن مشرف تمیمی (۱۱۱۵-۱۲۰۶هـ ق) است که در شهر «عیینه» که از شهرهای نجد بوده و هفتاد کیلومتری شمال‌غرب شهر ریاض قرار دارد به دنیا آمده است. وی در سن ده سالگی نزد پدرش مقداری از فقه حنبلی و تفسیر و حدیث را فرا گرفت و حافظ قرآن کریم شد.

سپس به قصد حج راهی مکه شده و پس از آن جهت کسب علوم شرعی به مدینه منوره رفت و در آنجا با استادش، محمد حیاة السندی (متولد سال ۱۱۶۵هـ .ق) دیدار کرد؛ کسی که بر صحیح بخاری حاشیه نوشته، و امام محمد بن عبدالوهاب از او بسیار متأثر شده است.

مدتی بعد به عیینه برگشت و سپس به سال ۱۱۳۶هـ ق راهی عراق شد تا از شهرهای بصره و بغداد و موصل دیدن نماید. او در هر یک از این شهرها با علما و بزرگانی ملاقات می‌کرد و از آنان علم و دانش کسب می‌کرد. بصره را به قصد «احساء» و پس از آن به مقصد «حریملاء» ترک کرد. حریملاء جایی بود که پدرش برای امر قضاوت بدانجا انتقال یافت. محمد بن عبدالوهاب در آنجا آشکارا شروع به انتشار دعوت به سوی توحید و یکتاپرستی نمود و این در سال ۱۱۴۳هـ ق بود. اما مدت زیادی در آنجا نماند؛ زیرا افرادی از نزدیکانش برای کشتن وی توطئه چیدند.



آنگاه به عیینه روی آورد و دعوتش را بر فرمانروای آنجا، «عثمان بن معمر» عرضه کرد؛ کسی که محمد بن عبدالوهاب همراه او اقدام به خراب کردن قبرها و گنبدها کرده و به کمک او زن زناکاری را که به گناه خود اعتراف کرده بود، سنگسار نمود.

سپس در سال ۱۱۵۸هـ. ق به «درعیه» محل امارت آل سعود روی آورد و آنجا مهمان محمد بن سویلم عرینی شد. جایی که شاگردان محمد بن سویلم از محمد بن عبدالوهاب به گرمی استقبال کردند و وی را اکرام نمودند.

محمد بن سعود که در سال‌های ۱۱۳۹ تا ۱۱۷۹ هـ ق حکومت می‌کرد، از آمدن محمد بن عبدالوهاب مطلع شد، از این رو به قصد خوش آمدگویی نزد وی رفت و وعده‌ی حمایت و یاری‌اش داد.

محمد بن سعود در حالی درگذشت که محمد بن عبدالوهاب دعوتش را در سرزمین نجد منتشر می‌ساخت و پس از وفات محمد بن سعود، پسرش عبدالعزیز بن محمد جانشین او شد تا اینکه نصرت و یاری دعوت را به همراه محمد بن عبدالوهاب ادامه دهد. سرانجام محمد بن عبدالوهاب در درعیه وفات یافت و همانجا به خاک سپرده شد.

اساتید شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله:

۱- شیخ عبدالوهاب بن سلیمان (والد گرامی ایشان)
۲- شیخ عبدالله بن ابراهیم بن سیف، و او پدر شیخ ابراهیم بن عبدالله صاحب «العذب الفائض فی علم الفرائض» است.
۳- شیخ محمد حیات بن ابراهیم سندی.
٤- شیخ محمد مجموعی بصری.
۵- شیخ مسند عبدالله بن سالم بصری.
٦- شیخ عبداللطیف عفالقی احسائی.

شاگردان شیخ محمدبن عبدالوهاب رحمه الله:

تعداد زیادی از طلبه‌ی علم نزد این شیخ بزرگوار زانوی تلمّذ گذاشته اند، از جمله:

۱- امام عبدالعزیز بن سعود
۲- امیر سعود بن عبدالعزیز بن محمد
۳- فرزندانش: شیخ حسین، شیخ علی، شیخ عبدالله و شیخ ابراهیم.
٤- نواده‌اش: شیخ عبدالرحمن بن حسن مؤلف: «فتح المجید».
۵- شیخ محمدبن ناصر بن معمر
٦- شیخ عبدالله الحصین.
۷- شیخ حسین بن غنام.

تألیفات ایشان:

ایشان: تألیفات زیادی دارد که خداوند به وسیله‌ی آن جهان اسلام را نفع بخشیده است، از جمله:

۱- کتاب «التوحید»
۲- «اصول الإیمان»



-۳ کشف الشبهات

-٤ ثلاثة أصول

-۵ مفید المستفید فی کفر تارک التوحید

-٦ مختصر فتح الباری

-۷ مختصر زاد المعاد

-۸ مسائل الجاهلیة

-۹ فضائل الصلاة

-۱۰ کتاب الاستنباط

-۱۱ «رسالة فی الرد علی الرافضة» که همین رساله است.

عمده‌ترین شاخصهای فکری و اعتقادی این دعوت پر خیر را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

۱– محمد بن عبدالوهاب بنیانگذار دعوت سلفیت، در احکام و مسایل فقهی پیرو مذهب حنبلی بود، اما او در فتواها و آرای اجتهادی خود هرگاه دلیلی خلاف مذهب حنبلی برایش آشکار می‌شد، به مذهب حنبلی ملتزم نبوده بلکه از آن عدول می‌کرد. بنابراین حرکت سلفیت در اصول اعتقادی و حرکتی تابع هیچ مذهبی نبوده ولی در فروع و مسائل فقهی تابع مذهب حنبلی بود.

۲– حرکت سلفیت، به گشودن باب اجتهاد دعوت کرد پس از آنکه از زمان سقوط بغداد در سال ٦٥٦هـ ق عده‌ای به بسته شدن دروازه‌ی آن فتوا داده بودند.

۳– به ضرورت بازگشت به کتاب و سنت و عدم قبول هر امر اعتقادی تا زمانی که مستند به دلیل معتبر باشد، تأکید می‌کرد.

۴– در فهم ادله‌ی شرعی و بنا کردن احکام و مسایل شرعی بر آن ادله، بر منهج اهل سنت و جماعت تکیه می‌نمود.

۵– جهت پاکسازی مفهوم توحید از همه مسلمانان خواست که به منهج و روشی که مسلمانان صدر اول اسلام بر آن بودند، باز گردند.

۶– این حرکت، امت اسلامی‌را از لحاظ فکری بیدار نمود بعد از آنکه پرده‌ی عقب ماندگی و سستی و تقلید کورکورانه آن را فرا گرفته بود.

۷– اهتمام به تعلیم و آموزش همگانی، و باز کردن اذهان روشن‌فکران و دانشمندان، و متوجه کردن افکار و نظراتشان به تحقیق و تفحص و استدلال، و دعوت آنان به پژوهش در منابع و مراجع دست اول پیش از قبول هر نوع رأی و نظر و عمل کردن به آن.

۸– محمد بن عبدالوهاب تصنیفات زیادی دارد که ما به ترتیب آنها را ذکر کردیم و مسؤلین انتشارات دانشگاه (پوهنتون) اسلامی‌امام محمد بن سعود در ریاض، اقدام خیلی خوبی انجام دادند که مجموعه‌ی تألیفات



که نجد، کدام منطقه است، وآیا همان نجدی که در حدیث مذمت شده، محل زیست امام مجدد، شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله است؟!

نجد در لغت به معنی زمین مرتفع است. خطابی می گوید: کسانی که در مدینه هستند، نجد آنها صحرای عراق و اطراف آن است و صحرای عراق مشرق اهالی مدینه است و نجد همانطور که عرض شد، به معنی زمین مرتفع است. نجد عکس غور است. غور به معنی زمین پست و نشیب و تمام سرزمین تهامه از مناطق غور است، مکه از جمله سرزمین تهامه است.[1]

قطعاً عراق در جهت شرق است و نسبت به مدینه نجد (یعنی منطقه مرتفع) محسوب می شود. سالم بن علامه بن عمر نیز چنین فهمیده بود. وقتی که مردم

امام محمد بن عبدالوهاب را به عموم مسلمانان، هدیه دادند. امید است که مسؤلین انتشارات مذکور دوباره مجموعه تألیفات محمد بن عبدالوهاب را چاپ کنند؛ همراه با اهتمام به تحقیق شایسته‌ی آن نوشته‌های گرانقدر.

۹- محمد بن عبدالوهاب در دعوت خویش، از منهج و روش سه شخصیت بزرگ پیروی نمود که اینان عبارتند از: امام احمد بن حنبل، شیخ الإسلام ابن تیمیه و حافظ ابن قیم جوزیه – خداوند همه‌ی شان را مورد مرحمت و مغفرت خویش قرار دهد - . پس در واقع، دعوت محمد بن عبدالوهاب انعکاس و بازتاب افکار آن سه شخصیت بزرگ و تبیین و توضیح اهدافشان بود.

خداوند متعال امام محمد بن عبدالوهاب را مورد رحمت خویش قرار دهد و بهترین پاداش را به وی عطا نماید. و توفیق عمل به نشر دعوتش را نصیب علمای معاصر ما گرداند تا تمامی مسلمانان در سراسر کره‌ی زمین از آن بهره‌مند شوند.

نکته:

تعداد زیادی از علماء و دانشمندان سوانح زندگی شیخ محمد بن عبدالوهاب را نگاشته اند، از جمله: ابن غنام در روضة الأفكار والأفهام ۱/ ۳٦، و ابن بشر در کتاب: «عنوان المجد فی تاریخ النجد»، و عبدالرحمن بن حسن در کتاب الدرر السنیة، و عبدالله بن عبدالرحمن البسام در کتاب: علماء نجد خلال ثمانیة قرون، و زرکلی در الأعلام. و هم چنین شیخ ابن باز : گوشه‌ای از زندگی ایشان را آورده چنانکه در مجموع فتاوی ابن باز ۱/ ۳٥٤ آمده است. و برادر فاضل و دانشمند محمدبن علی الضالعی برایم گفت که ٥۲ کتاب مستقل در زندگی و سوانح شیخ محمدبن عبدالوهاب تألیف شده است، و در تراجم عامه نیز در بیش از سی جا سوانح او نوشته شده، و در باره‌ی او و دعوت مبارکش بیش از بیست رساله‌ی ماستری/ فوق لیسانس و دکترا به رشته‌ی تحریر آمده است. (نوشته‌ی: ابوبکر عبدالرزاق بن صالح بن علی النّهمی)

[1]- فتح الباري: (٤٧/١٣).



عراق مرتکب کارهای بزرگ می شدند و از کارهای حقیر و کوچک سوال می کردند، سالم خطاب به آنها می گفت: ای اهل عراق من درباره کارهای کوچک از شما سوال نمی کنم، بلکه کارهای بزرگ را به شما می سپارم. پدرم به نقل از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرمود: همانا فتنه ها از اینجا (اشاره به طرف مشرق) می آیند، از جایی یا از جهتی که شاخ های شیطان طلوع می کنند و شما مردم عراق، بعضی گردن بعض دیگر را می زنید.

هر کس تحقیقی و پژوهشی در تاریخ دارد، بخوبی می داند که فتنه ها و باد سموم آنها از جانب مشرق بر فضای عالم اسلام و امت اسلامی وزیده اند. فتنه هایی که باعث قتل خلیفه راشده، عثمان - رضی الله عنه - شدند، از مشرق نشأت گرفته بودند. فرقه حروریه (خوارج) از شرق ظهور کرد. بادهای سموم خوارج ادامه پیدا کرد تا در دوران اموی ها تار و پود امت اسلامی را از هم پاشید و انقلاب زنج در سال ۲۵۵ هجری از شرق (بصره) شروع شد و در سال ۲۷۸ هجری نهضت قرامطه نیز از سرزمین عراق و مشرق آغاز کردید. جنایاتی که قرامطه و زنجی ها به امت اسلامی و جهان اسلام وارد کردند، بر کسی پوشیده نیست.

فتنه عالم سوز تاتاری ها نیز از مشرق شروع شد و وضعیت چنین خواهد ماند تا آنکه پرچم های دجال از خراسان ظاهر می شود، همانطور که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - خبر داده است.[1]

لذا، این حدیث را نسبت دادن به این امام بزرگوار، اشتباه وجرمِ نابخشودنی‌ست.



[1]- تحقیق از د. سلیمان اشقر در کتاب «معرفة الله».



فضیلت هجرت به سوی سرزمین شام [که فلسطین نیز از آن سرزمین به شمار می رود]

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- يَقُولُ «سَتَكُونُ هِجْرَةٌ بَعْدَ هِجْرَةٍ فَخِيَارُ أَهْلِ الأَرْضِ أَلْزَمُهُمْ مُهَاجَرَ إِبْرَاهِيمَ وَيَبْقَى فِي الأَرْضِ شِرَارُ أَهْلِهَا تَلْفِظُهُمْ أَرَضُوهُمْ تَقْذَرُهُمْ نَفْسُ اللَّهِ وَتَحْشُرُهُمُ النَّارُ مَعَ الْقِرَدَةِ وَالْخَنَازِيرِ».[1]

عبدالله بن عمرو بن عاص روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «پس از این هجرت، هجرت دیگر خواهد بود، لذا بهترین افراد روی زمین کسانی هستند که بیشتر هجرت گاه ابراهیم را برای خود انتخاب می کنند و آنگاه بدترین افراد روی زمین باقی می مانند که سرزمین هایشان آنان را بیرون انداخته و ذات الله آنان را ناپسند می داند و آتش آنان را (با کفاری که بسان) میمون و خنزیر (هستند) محشور می کند.

و امام احمد (نیز) از عبدالله بن عمرو روایت می کنند، او گفت: از پیامبر الله – صلی الله علیه وسلم– شنیدم فرمود: «ستكون هجرة بعد هجرة، ينحاز الناس إلى مهاجر[2] إبراهيم لا يبقى في الأرض إلا شرار أهلها تلفظهم أرضوهم، تنذرهم نفس الله، تحشرهم النار مع القردة والخنازير، تبيت معهم إذا باتوا وتقيل معهم إذا قالوا، وتأكلوا من تخلف».[3]

---

[1]- سنن أبی داود: (٢٤٨٤).

[2] به فتح جیم: مکان مهاجرت؛ و مراد سرزمین شام است. چون زمانی که ابراهیم علیه السلام از سرزمین عراق خارج شد به سوی شام رفته و در آن اقامت گزید. "نهاية".

[3]- «مسند امام احمد» (١١/ ٩٩) (حدیث ٦٨٧١) احمد شاکر مي گويد اسناد حديث صحيح است و «سنن ابو داوود» (٧/ ١٥٨ با شرح عون المعبود) (٢٤٦٥) حافظ ابن حجر مي گويد: احمد آن را روايت كرده است و سندش مشكلي ندارد. «فتح الباري» (١١/ ٣٨٠).



«هجرتی دیگر بعد از این هجرت خواهد آمد و مـردم بـه هجرتگـاه ابـراهیم خواهند رفت و در زمین جز انسان های شرور باقی نخواهنـدماننـد. سرزمینشـان آن ها را بیرون می اندازد و الله آن ها را می ترساند و آتش آن ها را با خوک هـا و میمون ها حشر می کند هنگام ظهر که بخواهند استراحت کنند و در شب کـه قصد خواب داشته باشند آتش نیز در تعقیب آن ها است. و هر کس جـا بمانـد در دامن آتش خواهد افتاد».

شرح حدیث:

(**ستكون هجرة بعد هجرة**) یعنی پس از هجرت نخست که مـردم از مکـه به مدینه هجرت کردند، هجرت دومی خواهد بود و آن هجـرت بـه سـوی شـام است که ابراهیم علیه السلام بدانجا هجرت فرمود.

تور پشتی گفته است: آن زمانی خواهد بود که فتنه ها فراگیر و مؤمنـانی کـه پایبند شریعت هستند، اندک خواهند بود و کفار سرزمین های اسلام را در تصرف خود در خواهند آورد و فقط شـام بـاقی مـی مانـد کـه نیروهـای اسـلامی از آن حفاظت کنند و پیروزی نصیب آنان بوده و تا زمانی که با دجال مبارزه می کننـد پیروز میدان خواهند بود. لذا کسی که با دینش بدانجا هجرت مـی کنـد و بـرای اصلاح آخرتش بدانجا فرار می کند، پاداش بندگان صالحی را دریافـت مـی کنـد که بر دین الله استوار هستند.[۱]

اینک در شرایط فعلی که شام و سوریه جولانگاه نیروه های کفر جهانی است و ثبات و آرامش از شام رخت بربسته و مردم مستضعف شام یا کشته شـده و یـا اسیرند و یا ترک وطن نموده و به دیگر مناطق هجرت کرده اند، در مـاه شـعبان که سفری به ترکیه داشتیم، با بسیاری از علما و مردم نیک و جوانان پاک فطرت

---

[۱]- بذل المجهود: (۲۱٤/۱۱).



شامی که در استانبول رحل افکنده بودند ملاقات کردیم و احوال آنان را دریافت کردیم که چقدر ترک وطن آنان را رنجیده خاطر کرده بود، اما نیروی ایمانی در سراسر وجود آنان موج می زد و نشاط و سرزندگی که خصیصه مؤمن است، به ما و دیگران درس ایمان و استقامت می داد. الله خود فرجی بیاورد و مردم سوریه را از این تراژدی نجات دهد و آرامش و آسایش را به سرزمین شام باز گرداند. آمین[1]

(**فخيار أهل الأرض ألزمهم مهاجر إبراهيم**) در این حدیث پیش بینی شده است که مسلمانان در آخر الزمان برای فرار از فتنه ها مهاجرت می کنند، اما این روایت می ستاید کسانی را که مهجر خود را شام و هجرت گاه ابراهیم انتخاب می کنند، از این روایت معلوم می شود که عده ای برای نجات جان و مالشان به جاهای دیگر و به مناطق امن تری پناه می برند، اما عده ای شام را انتخاب می کنند، با توجه به شرایط فعلی حاکم بر شام چنین به نظر می رسد که در آن روز هجرت به شام ساده نخواهد بود و فقط کسانی که نگران دین و ایمانشان هستند سختی ها را به جان می خرند تا در آنجا بتوانند دین خود را حفاظت کنند.

(**ويبقى في الأرض شرار أهلها تلفظهم أرضوهم**) یعنی سرزمین هایی که کفار بر آنها مستولی گشته اند، انسانهای برگزیده از آنجا بیرون می روند و انسانهای پست و بی خاصیت باقی می مانند که در اثر رغبت به دنیا از هجرت باز مانده اند و در اثر پستی درون، بسان چیزی نجس و پلیدی می مانند و گویا زمین نیز از حمل آنان اکراه دارد و آنان را پرت می کند.

[1]- شرح فارسی سنن ابی داود: (۵۳۹/۳).



(**تقذرهم نفس الله**) خطابی گفته است: الله نیز خروج و قرار گرفتن این افراد را در شام نمی پسندد، لذا به آنان توفیق هجرت نمی دهد.[1]



وسط و اصل خانه‌ی مؤمنان، شام است

عن سلمة بن نفیل الکندی رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم «عقر دار المؤمنین بالشام».[2]

در توضیح این حدیث، گفته شده که مراد از «عقر الدار» وسط آن است. و أصمعی گفته است: اصل آن است. وسدی گفته: بخاطری اصل و وسط خانه‌ی مسلمان شام است که در وقت فتن آنجا در امن وسلامتی قرار می داشته باشد، واهل اسلام در آنجا به خیر زیست می داشته باشند. الله اعلم



شام، پناهگاه مؤمنان در آخر زمان است

در سنن ترمذی از عبدالله بن عمر - رضی الله عنه - روایت شده که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرمودند: «سَتَخْرُجُ نَارٌ مِنْ حَضْرَمَوْتَ أَوْ مِنْ نَحْوِ بَحْرِ حَضْرَمَوْتَ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تَحْشُرُ النَّاسَ قَالُوا يَا رسول الله فَمَا تَأْمُرُنَا قَالَ عَلَيْكُمْ بِالشَّامِ».[3]

ترجمه: در آینده نزدیک آتشی از «حضرموت» ظاهر می شود. مردم را سوق می دهد. صحابه عرض کردند، ای پیامبر الله - صلی الله علیه وسلم - در چنین موقعی چه می فرماید؟ رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرمودند: شما به شام بروید و در آنجا بمانید).

---

[1] - شرح فارسی سنن ابی داود: (۵۳۹/۳) ومعالم السنن: (۳۸۳/۲).

[2] - أخرجه أحمد: (۱۷۰۰۶).

[3] - جامع الاصول (۳۶۸/۱۰) شماره (۷۸۸۸) و به صحیح جامع الصغیر (۲۰۳/۳) شماره (۳۶۰۳) نگاه کنید.



شام، جایگاه طائفه‌ی منصوره

عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وسلم: «لاَ يَزَالُ أَهْلُ الْغَرْبِ ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ».[1]

ترجمه: سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «همچنان اهل غرب (شام) بر حق‌اند تا زمانی که قیامت برپا شود».

امام احمد بن حنبل رحمه الله می گوید: منظور از اهل غرب، اهل شام است، ... واهل مدینه اهل شام را، اهل غرب می نامیدند.[2]



کفالت شام واهل آن، بر دوش الله عزوجل است

وَعَنْ وَاثِلَةَ بْنِ الْأَسْقَعِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وسلم: «يُجَنَّدُ النَّاسُ أَجْنَادًا، جُنْدٌ بِالْيَمَنِ، وَجُنْدٌ بِالشَّامِ، وَجُنْدٌ بِالْمَشْرِقِ، وَجُنْدٌ بِالْمَغْرِبِ». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللهِ! خِر لِي، إِنِّي فَتًى شَابٌّ فَلَعَلِّي أُدْرِكُ ذَلِكَ، فَأَيَّ ذَلِكَ تَأْمُرُنِي؟ قَالَ: «عَلَيْكَ بِالشَّامِ».[3]

ترجمه: از واثلة بن اسقع روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مردم به لشکرهایی تقسیم می‌شوند، لشکری در یمن و لشکری در شام و لشکری در مشرق و لشکری در مغرب». مردی گفت: ای رسول الله صلی الله علیه وسلم! یکی برای من انتخاب کن؛ زیرا من جوان هستم، شاید آن زمان

---

[1] - (مسلم/١٩٢٥).
[2] - مجموع الفتاوى: (٤/٤٤٦).
[3] - رواه الطبراني من طريقين إحداهما حسنة.



را دریابم، پس مرا به کدام سرزمین امر می‌کنی؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «به شام برو».

وفي رواية له عنه قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ لِحُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَان وَمُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ وَهُمَا يَسْتَشيرانه فِي الْمَنْزِل، فَأَوْمَأَ إِلَى الشَّامِ، ثُمَّ سَأَلَاهُ؟ فَأَوْمَأَ إِلَى الشَّامِ، قَالَ: «عَلَيْكُمْ بِالشَّامِ، فَإِنَّهَا صَفْوَةُ بِلَادِ اللهِ، يَسْكُنُهَا خِيرَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ، فَمَنْ أَبَى فَلْيَلْحَقْ بِيَمَنِهِ، وَلْيَسْقِ مِنْ غُدُرِهِ، فَإِنَّ اللهَ تَكَفَّلَ لِي بِالشَّامِ وَأَهْلِهِ».

ترجمه: و در روایتی از واثلهٔ بن اسقع وارد شده: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که به حذیفهٔ بن یمان و معاذ بن جبل که در منزل با رسول الله صلی الله علیه وسلم مشورت می‌کردند و رسول الله صلی الله علیه وسلم به شام اشاره کرد، سپس سؤال کردند، باز هم به شام اشاره کرد و فرمود: «به شام بروید زیرا سرزمین برگزیده الله است و بندگان برگزیده‌اش در آنجا سکونت می‌گزینند، پس اگر کسی از سکونت در شام بازماند، باید به یمن برود و از حوض‌هایش بنوشد زیرا الله به من ضمانت داده که فتنه به شام و اهل آن ضرر نمی‌رساند».



فرشتگان بالهایشان را روي شام گسترانیده اند

عَن زَيدِ بن ثَابِتٍ - رضي الله عنه - قَالَ كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ - صلى الله عليه وسلم - نُؤَلِّفُ الْقُرْآنَ مِنْ الرِّقَاعِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صلى الله عليه وسلم -: «طُوبَى لِلشَّامِ فَقُلْنَا لِأَيٍّ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِأَنَّ مَلَائِكَةَ الرَّحْمَنِ بَاسِطَةٌ أَجْنِحَتَهَا عَلَيْهَا».[1]

---

[1]- حدیث صیحیح/ سنن ترمذي كتاب المناقب باب في فضل الشام و اليمن رقم ٣٩٥٤.



از زید بن ثابت - رضی الله عنه - روایت است که گفت: ما نزد رسول الله - صلی الله علیه وسلم - در حال جمع آوری و نوشتن قرآن بودیم که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرمودند: خوشا به شام. پس گفتیم به چه دلیلی خوشا به شام؟ فرمودند: برای اینکه فرشتگان الله بالهایشان را روی شام گسترانیده اند.

یعنی: فرشتگان، شام را با نازل کردن برکات ودفع عذابها ومؤذیات احاطه کرده اند.[1]



هرگاه اهل شام فاسد شوند، در سایر مسلمانان خیری باقی نمی ماند

عن قرة بن إياس المزنی رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «إِذَا فَسَدَ أَهْلُ الشَّام فَلاَ خَيْرَ فِيكُمْ، لاَ تَزَال طَائِفَة مِنْ أُمَّتِي مَنْصُورِينَ لاَ يَضُرّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ حَتَّى تَقُوم السَّاعَة».[2]

ترجمه: «وقتی اهل شام فاسد شدند، هیچ خیری در شما نیست، و همیشه گروهی از امتم مورد یاری الله عزوجل است، و مخالفت کسی به آنان زیان نرساند، تا این که قیامت به پا شود».

یک مسئله:

گروه مورد تأیید پروردگار چه کسانی‌اند؟

۱ - رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمود: «لاَ تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ لاَ يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ» «همیشه گروهی از امتم برحق ظاهرند، و مخالفت کسی به آنان زیان نرساند، تا این که امر الله - قیامت - بیاید».

---

[1]- الأربعون الفلسطينية، ص: ٥٦.

[2]- مسند أحمد: (١٥٥٩٧)



۲ – عبدالله بن المبارک گفت: آنان به نظر من اصحاب حدیثند.

۳ – بخاری گوید: علی بن المدینی گوید: آنان اصحاب حدیثند.

۴ – احمد بن حنبل گفت: اگر این گروه مورد تأیید اصحاب حدیث نباشند، نمی دانم چه کسانی‌اند.

۵ – اهل حدیث به حکم تخصصمان در مطالعه و تحقیق سنت و امور مربوط به آن، آگاه ترین افراد به سنت پیامبر – صلی الله علیه وآله وسلم – و راه و روش و غزوات او و دیگر امورند.

۶ – امام شافعی به امام احمد گفت: «شما از من به حدیث آگاه ترید، اگر حدیث صحیحی – یافتید به من خبر دهید، تا آن را به دست آورم چه در حجاز و چه در بصره و چه در کوفه باشد». لذا اهل حدیث – الله ما را با آنان محشور سازد – تعصب به قول شخص معینی ندارند، هرقدر بلندمرتبه و رفیع المنزله باشد، مگر محمد – صلی الله علیه وآله وسلم –، برعکس دیگران و کسانی که به اهل حدیث منسوب نیستند، و بدان عمل نمی کنند، چرا که آنان نسبت به اقوال پیشوایان – خود تعصب می ورزند – در حالی که خود پیشوایان آنان را از این کار باز داشته اند – نه مثل اهل حدیث که فقط نسبت به قول پیامبر – صلی الله علیه وآله وسلم – تعصب دارند، پس عجیب نیست که اهل حدیث گروه مورد تأیید و فرقه رستگار باشند.

۸ – خطیب بغدادی در کتاب خود «شرف اصحاب الحدیث» در تأیید اهل حدیث وردّ بر مخالف شان گوید: اگر صاحب رأی مشغول علوم نافعه می شد، و دنبال سنت پیامبر – صلی الله علیه وآله وسلم – بود، چیزی را به دست می آورد که او را از امور دیگر بی نیاز من کرد، زیرا که حدیث مشتمل بر اصول – توحید، و وجوه مختلف وعد و وعید، و صفات پروردگار، و خبر از صفت بهشت و دوزخ، و امور مهیا برای متقین و فجار، و آفریده های الله در آسمان و زمین، و قصص



انبیا و شرح حال - زهاد و اولیا، و پندهای بلیغان، و گفتار فقهاء، و خطبه های پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - و معجزات او، و تفسیر قرآن عظیم، و اقوال صحابه - رضی الله عنهم - در احکامی که از آنان محفوظ مانده است، می باشد.

الله عزوجل اهل حدیث را ارکان شریعت قرار داد، و هر بدعت زشتی را به آنان ویران ساخت، پس آنان امینان الله بر آفریدگان، و واسطه بین پیامبر و امتند، و در حفظ متن های قول او - کوشا، نورشان درخشنده، و فضائل شان فراوان است.

هر گروهی که میل به رأی وهوی دارد، به رأی و هوای خود استناد می کند، و رأی خود را خوب و مستحسن می داند، مگر اصحاب حدیث که چنان نیستند، کتاب الله وسیله شان، و سنت دلیل شان و رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - مرجع شان، و فقط خود را به او منسوب می دانند، و به آرای دیگران التفاتی ندارند، کسی که با آنان بدی کند، الله او را بشکند، و کسی که به آنان دشمنی ورزد الله او را گرفتار سازد» (انتهای گفتار خطیب).

الله! ما را از اهل حدیث گردان، و عمل به آن را روزیمان ساز، و محبت اهل حدیث را در دلمان بیند از.[1]



نزول خلافت در سرزمین مقدسه در آخر زمان

عن عبدالله بن حوالة الأزدی رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: يا إبن حوالة، إذا رأيت الخلافة قد نزلت الأرض المقدسة، فقد دنت الزلازل، والبلابل، والأمور العظام، والساعة يومئذ أقرب من الناس من يدی هذه من رأسک.[2]

---

[1]- سخنی از شیخ جمیل زینو.
[2]- ابوداود: (۲۵۳۵).



ترجمه: از عبدالله بن حواله -رضی الله عنه- روایت شده است گفت: پیامبر الله دستم را روی سرم گذاشت و گفت «ای ابن حواله وقتی دیدی خلافت در سرزمین مقدس قرار گرفت پس زلزله، بلا و امور سخت نزدیک شده اند و در چنین روزی قیامت از فاصله دست من به سر تو، به آن ها نزدیکتر است.[1]

شرح حديث:

(والساعة يومئذ أقرب من الناس من يدی هذه من رأسک): منظور از قیامت، علائم قیامت هستند، از وجود فتنه به الله عزوجل پناه می بریم.[2]

(يا إبن حوالة): این صحابی بزرگوار در اردن سکونت یافته است، رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر دادند که ارتش اسلام به سه لشکر تقسیم شده ویک لشکر در شام ودیگری در یمن ودیگری در عراق خواهد بود، وی گفت: یا رسول الله! برایم یک لشکری را انتخاب کن تا در آن لشکر قرار بگیرم، فرمود: لشکر شام را انتخاب کن. وی در سال (۸۰) در شام در گذشت.[3]



فتح بيت المقدس، از نشانه های قیامت است

از عوف بن مالک اشجعی روایت است که گوید: در غزوه تبوک نزد پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - آمدم، و آن حضرت در میان بنای گنبدی شکل از چرم بود و فرمود: «اعدد ستّاً بين يدي السّاعة: موتي، ثمّ فتح بيت المقدس، ثم موتانٌ[4] [يأخذ] فيكم كقُعاص[1] الغنم، ثم استفاضة[2] المال حتي يعطي

[1]- «فتح الباري» (۱۳/ ۸۷).

[2]- شرح فارسی سنن ابی داود: (۵۳۹/۳).

[3]- أسد الغابة: (۱۱۵/۳).

[4]- «موتان»، با ضمه «میم» و سکون «واو»؛ قزاز گوید: به معناي مرگ است. ديگران بر اين باورند كه «موتان»، مرگي است كه زياد واقع مي شود و همه گير است. اين كلمه اگر با ضمه «ميم» باشد، لغت تميم است و ديگران آن را با «فتحه» مي آورند. به انسان كودن و ابله، «موتان القلب» گفته مي شود. ابن جوزي گويد: برخي از



الرّجل مئة دينار فيظل ساخطاً، ثمّ فتنةٌ لايبقي بيت من العرب إلاّ دخلته، ثمّ هدنةٌ تكون بينكم وبين بني الأصفر، فيغدرون، فيأتونكم تحت ثمانين غايةً، تحت كلّ غاية اثناعشر ألفاً».[3]

ترجمه: «شش چیز از نشانه های قیامت را بشمار:

۱) مرگ من،

۲) فتح بیت المقدس،

۳) مرگ همه گیر همانند طاعون در چهارپایان،

۴) فراوانی مال تا جایی که صد دینار به کسی داده می شود و او رنجیده خاطر و ناراحت می شود،

۵) فتنه ای که هیچ خانه ای از خانه های قوم عرب نمی ماند مگر اینکه داخل آن می شود،

۶) سپس صلح و آتش بسی که میان شما و طایفه بنی اصفر می باشد، که آنان خیانت می کنند، پس زیر هشتاد هدف به شما حمله می کنند و زیر هر هدف، دوازه هزار نفر قرار دارند». به جای «غایۀ»، «رایۀ»[4] هم روایت شده و هر دو به یک معنا هستند[5] بخاری[1]

محدثان به اشتباه، «موتان» با فتحه «میم» و «واو» مي آورند. چون اين كلمه (يعني موتان) نام زميني است كه با كشت و اصلاح، زنده نمي شود. نگا: «غريب الحديث»، ٤/ ٨٦، اثر ابوعبيد؛ و «الفائق»، ٣/ ٥٣.

[1]- «قُعاص»، با ضمه «قاف»؛ دردي است كه چهارپايان را مي گيرد و اين درد از بين نمي رود تا اينكه چهارپايان مي ميرند. «إقعاص»، در قتل هم از آن آمده است. مي گويند: «رميت الصيد، فأقعصته» هرگاه آن را در جا بكشي. نگا: «غريب الحديث»، ٤/ ٨٦.

[2]- در اصل نسخه هاي خطي به «استقامة» تغيير يافته است ..

[3]- در اصل نسخه هاي خطي به «استقامة» تغيير يافته است ..

[4]- نزد ابوداود به شماره: ۴۲۹۲ از طريق روايت ذي مِخبَر. ابن جوزي گويد: برخي از محدثان «غابة» روايت كرده اند؛ «عمدة القاري»، ١٥/ ١٠٠.

[5]- جواليقي گويد: «غاية» و «راية» يكي هستند.



فائده: براساس نظریه مؤرخین در خلافت عمر رضی الله عنه سال ۱۶ هـ بیت المقدس فتح شد. عمر بن خطاب به آنجا رفت، با اهل آن صلح کرد، آنجا را از یهود و نصاری پاک گرداند و مساجدی را در قبله بیت المقدس بنا نهاد.[۲]

آنچه که از این حدیث دانسته می‌شود:

از این علامات ششگانه، پنج علامهٔ آن ظاهر گشته و به وقوع پیوسته است که عبارت اند از: موت پیامبر صلی الله علیه وسلم، فتح بیت المقدس، مرگ و میر زیاد که در زمان عمر بن خطاب به وقوع پیوست، زیرا در مدت سه روز، هفتاد هزار نفر به هلاکت رسیدند، و فراوانی مال در زمان عثمان که به سبب فتوحات نصیب مسلمانان گردید، و فتنهٔ که اساس آن قتل عثمان بود، ولی علائم ششم که متارکه با روم و خیانت آن‌ها به مسلمانان و حمله کردن با آن لشکر فراوان باشد، هنوز تحقق نیافته است، و چون این سخن از کسی است که

---

[۱]- به شماره: ۳۱۷۶ از طریق حمیدي، که وي گوید: و لیدبن مسلم براي ما نقل کرد و گفت: عبدالله بن علاء بن زبر براي ما نقل کرد و گفت: از بسر بن عبیدالله شنیدم که او از ابوادریس شنید که گفت: از عوف بن مالک شنیدم ... راویان آن، همگي اهل شام هستند جز حمیدي، استاد بخاري، چون او اهل مکه است. ابن ماجه به شماره: ٤٠٤٢ از طریق عبدالرحمن بن ابراهیم، از ولیدبن مسلم ـ آن را روایت کرده است. طبراني در «المعجم الکبیر»، ج ١٨، ص ٤٠ به شماره ٧٠ از طریق دحیم، از ولیدبن مسلم ... آن را روایت کرده فقط او میان عبدالله بن علاء و میان بسربن عبیدالله، زیدبن واقد را به سند آن افزوده است. پس او در اتصال اسانید اضافه شده، که حافظ ابن حجر عسقلاني در کتاب «الفتح»، ٦/ ٢٧٧ آن را گوشزد نموده است .. همچنین ابوداود به شماره: ٤٢٩٣ از طریق مؤمّل بن فضل به طور مختصر، و ابن ماجه به شماره ٤٠٩٥ از طریق عبدالرحمن بن ابراهیم، از ولیدبن مسلم آن را روایت کرده اند. احمد در «المسند»، ٦/ ٢٥؛ و طبراني به شماره: ٧٢ از دو طریق از صفوان به طور طولاني آن را روایت کرده اند که در این روایت صفوان گوید: عبدالرحمن بن جبیر بن نفیر، از پدرش، از عوف بن مالک براي ما نقل کرد و در آخر روایت، این عبارت را افزوده است: «فسطاط مسلمین در آن روز در سرزمیني به نام «الغوطة» در شهري به نام «دمشق» مي باشد». این حدیث طرق دیگري دارد که طبراني به شماره هاي: ٩٨، ١١٩، ١٢٢ و ١٥٠ آن را روایت کرده است.

[۲]- «البدایة والنهایة» (۷/ ۵۵ - ۵۷).



﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ به یقین روز خواهد آمده که این علامت نیز به وقوع به پیوندد.[1]



آبادی بیت المقدس، از نشانه های آخر زمان است

از معاذ بن جبل - رضی الله عنه - روایت شده که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرمودند: «عُمْرَانُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ خَرَابُ يَثْرِبَ وَخَرَابُ يَثْرِبَ خُرُوجُ الْمَلْحَمَةِ وَخُرُوجُ الْمَلْحَمَةِ فَتْحُ قُسْطَنْطِينِيَّةَ وَفَتْحُ الْقُسْطَنْطِينِيَّةِ خُرُوجُ الدَّجَّالِ».[2]

ترجمه: نخست بیت المقدس آباد می شود، بعد مدینه خراب می گردد. بعد جنگ های خونینی صورت می گیرد و قسطنطنیه فتح می شود، بعد از اینها دجال می آید.

شرح حدیث:

(**عُمْرَانُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ**): علت آبادی بیت المقدس این خواهد بود که به دست کفار خواهد افتاد ومنظور از این روایت این است که هر کدام از این موارد بسان زنجیره‌ای خواهند بود وبا اتفاق یکی از این موارد، مورد بعدی اتفاق خواهد افتاد ومراد از قسطنطنیه استانبول است که در آن روز به دست کفار خواهد افتاد وسپس در آخر به دست مهدی فتح خواهد شد.[3]



[1]- فیض الباری، شرح بر صحیح بخاری.

[2]- مشکاة المصابیح: (۱۷/۳) شماره: (٥٤٢٥).

[3]- شرح فارسی سنن ابی داود: (٥٣٩/٣).



دجال وارد مسجد اقصی شده نمی تواند

عَنْ جُنَادَةَ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ أَنَّهُ قَالَ أَتَيْتُ رَجُلاً مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقُلْتُ لَهُ حَدِّثْنِي حَدِيثًا سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الدَّجَّالِ وَلَا تُحَدِّثْنِي عَنْ غَيْرِكَ وَإِنْ كَانَ عِنْدَكَ مُصَدَّقًا فَقَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ أَنْذَرْتُكُمْ فِتْنَةَ الدَّجَّالِ فَلَيْسَ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ أَوْ أُمَّتَهُ وَإِنَّهُ آدَمُ جَعْدٌ أَعْوَرُ عَيْنِهِ الْيُسْرَى وَإِنَّهُ يُمْطِرُ وَلَا يُنْبِتُ الشَّجَرَةَ وَإِنَّهُ يُسَلَّطُ عَلَى نَفْسٍ فَيَقْتُلُهَا ثُمَّ يُحْيِيهَا وَلَا يُسَلَّطُ عَلَى غَيْرِهَا وَإِنَّهُ مَعَهُ جَنَّةٌ وَنَارٌ وَنَهْرٌ وَمَاءٌ وَجَبَلُ خُبْزٍ وَإِنَّ جَنَّتَهُ نَارٌ وَنَارَهُ جَنَّةٌ وَإِنَّهُ يَلْبَثُ فِيكُمْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا يَرِدُ فِيهَا كُلَّ مَنْهَلٍ إِلَّا أَرْبَعَ مَسَاجِدَ مَسْجِدَ الْحَرَامِ وَمَسْجِدَ الْمَدِينَةِ وَالطُّورِ وَمَسْجِدَ الْأَقْصَى وَإِنْ شَكَلَ عَلَيْكُمْ أَوْ شُبِّهَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيْسَ بِأَعْوَرَ.[1]

مختصری دربارهٔ دجال:

معنی مسیح: ابوعبدالله قرطبی بیست و سه[2] واژه و صاحب قاموس پنجاه[3] واژه از مشتقات آنرا بیان کرده‌اند.

این لفظ بر صدّیق (بسیار راستگو) و ضلّیل کذّاب (بسیار گمراه) و (بسیار دروغگو) اطلاق می‌گردد.

مسیح عیسی بن مریم -علیه السلام- نمونه صدیق ومسیح دجال نمونه ضلیل کذاب است.

پس الله دو مسیح ضد هم خلق کرده است.

---

[1]- مسند أحمد: (٣٢٦٨٤).

[2]) «التذکرة» (ص ٦٧٩).

[3]) «ترتیب القاموس (٢٣٩/٤) و صاحب قاموس می‌گوید: این اقوال را در کتابش «شرق مشارق الانوار» و غیره آورده است.



عیسی -علیه السلام- مسیح هدایت، معالجه‌کننده بیماری پیسی و کوری و زنده‌کننده مردگان است.

و دجال مسیح ضلالت و گمراه‌کنندۀ مردم به وسیله آیاتی است که الله به او عطا کرده است مانند: انزال باران، احیاء و سرسبز گرداندن زمین و چندین امر خارق‌العادۀ دیگر.

دجال مسیح نامیده شده است زیرا یکی از چشمهایش کور است یا اینکه کل زمین را در مدت چهل روز طی می‌کند[1].

قول اول راجحتر است زیرا درحدیث آمده است «ان الرجال ممسوح العین» «دجال یک چشمش کور است»[2].

معنی دجال: لفظ دجال از قول عرب که می‌گویند: دجل البعیر گرفته شده است یعنی با قطران پوستش را مالیدند و چرب کردند[3].

الدجل: یعنی مخلوط‌شدن دجل: یعنی مشتبه و پوشیده ماند.

دجال: یعنی بسیار وارونه جلوه‌دهنده و کذّاب، صیغه مبالغه بر وزن فعّال است یعنی دروغ و تقلب از او بسیار سرمی‌زند[4] دجالون جمع دجال و امام مالک آنرا بر صیغه جمع مکسر دجاجله نیز جمع کرده است[5].

قرطبی می‌گوید دجال برده وجه آمده است[6]. و لفظ «الدجال» اسم شده است برای مسیح کذاب یک چشم پس وقتی گفته می‌شود دجال غیر از او کسی دیگر به ذهن نمی‌آید.

---

[1]) «النهایة فی غریب الحدیث» (٣٢٦/٤ – ٣٢٧) و «لسان العرب» (٥٩٤/٢ – ٥٩٥).

[2]) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراط الساعة باب ذکر الدجال (٦١/١٨ – با شرح نووی).

[3]) «لسان العرب» (٢٣٦/١١) و «ترتیب القاموس» (١٥٢/٢).

[4]) «النهایة فی غریب الحدیث» (١٠٢/٢٠).

[5]) «لسان العرب» (٢٣٦/١١).

[6]) «التذکرة» (ص ٦٥٨).



به او دجال گفته می‌شود زیرا حق را با باطل می‌پوشاند ویا کفرش را با کـذب و تقلب و ظاهرسازی از مردم پنهان می‌کند.

برخی گفته‌اند به دلیل اینکه به وسیله پیـروانش امـور را بـر دیگـران مشـتبه می‌گرداند.

صفات دجال براساس احادیث وارد شده: دجـال انسـانی اسـت کـه احادیث با بیان برخـی از صـفاتش او را بـه مـردم معرفـی مـی‌کننـد. تـا هنگـام خارج‌شدن مردم او را بشناسند وخود را از شرّ او برحذر دارند و گمراه نشوند. ایـن صفات او را از سایر مردم متمایز می‌سازد به طوریکه با علم به آنهـا او شناسـایی می‌شود و جز جاهل وشقی کسی مفتون او نمی‌گردد.

صفات مذکور عبارتند از: او مردی جوان، قرمزرنگ، کوتاه قدف سینه پاهایش به هم نزدیک و پاشنه‌هایش از هم دور است، موی سر او فِردار اسـت پیشـانی او باز و گودی زیر گلویش عریض است، چشم راستش کور و خـاموش ماننـد دانـه انگور برجسته است. روی پلک چشم چپش تکه گوشتی بیرون آمده است.

و بین دو چشمش با حروف مقطعه کلمه کفر (کـفـر) یـا کـافر نوشـته شـده است و هر مسلمان با سواد و بی‌سوادی می‌تواند آنـرا بخوانـد. او عقـیم اسـت و بچه‌دار نمی‌شود.



یأجوج ومأجوج از آب بحیره‌ی طبری در فلسطین می نوشند

در حدیث نواس بن سمعان چنین آمده اسـت «وقتـی الله بـه عیسـی -علیـه السلام- وحی کرد که من بندگانی را خلق کرده ام که هیچ کس تـوان قتـال بـا آنان را ندارد پس بندگانم را در کوه طور پناه بده. الله یاجوج و مـاجوج را مبعـوث می کند آنان از هر فراز و نشیبی می گذرند و از دریاچه طبرستان نیـز گـذر مـی کنند و همهٔ آب آن را می نوشند. آخرین دسته از آن ها می خواهـد بگـذرد مـی



گویند آیا قبلا در اینجا آب نبوده است؟! عیسی -علیه السلام- و اصحابش در محاصره قرار می گیرند تا اینکه یک روزنه کوچک برای هر یک از آنان بهتر از صد دینار کنونی هر یک از شما می گردد. عیسی و اصحابش به سوی الله دست به دعا می شوند پس الله دودی بر آنان می فرستد و مانند یک نفس همه به مرده تبدیل می شوند سپس عیسی و اصحابش به زمین برده می شوند در زمین یک وجب جا را نمی یابند جز اینکه بوی بد آن ها به مشام می رسد. عیسی و اصحابش به سوی الله دست به دعا می شوند پس الله پرندگانی را مانند گردن شتر می فرستد. آن ها را حمل می کنند و به هر جا بخواهند می برند».[1]

این حدیث را مسلم روایت کرده است و در روایتی بعد از عبارت «لقد كان بهذه مرّة ماء» چند جمله زیر را اضافه می کند.

«ثم يسيرون حتى ينتهوا إلى جبل الخمر وهو جبل بيت المقدس فيقولون: لقد قتلنا من في الأرض، هلمّ نقتل من في السماء فيرمون بنشابهم إلى السماء فيردّ الله عليهم نشابهم مخضوبة دماً».[2]

«سپس حرکت می کنند تا به کوه خمر (کوه بیت المقدس) می رسند. در آنجا می گویند ما همه کس را روی زمین کشتیم اکنون بیایید موجودات آسمانی را نیز بکشم پس تیرهایشان را به سوی آسمان شلیک می کنند و الله تیرهایشان را خونین می کند و به آن ها باز می گرداند».

مختصری درمورد یأجوج ومأجوج:

«**یأجوج و مأجوج**»: یا دو اسمی عجمی‌اند که در این صورت این دو اسم اشتقاق ندارند، چون الفاظ عجمی از عربی مشتق نمی‌شوند.

---

[1]- «صحيح مسلم» باب ذكر الدجال (١٨/ ٦٨ - ٦٩ با شرح نووي).

[2]- «صحيح مسلم» باب ذكر الدجال (١٨/ ٧٠ - ٧١ با شرح نووي).



و یا عربی هستند. در این صورت برخی گفته‌اند: از «اجّت النار اجیجاً» مشتق شده‌اند، یعنی: شعله‌ی آتش ملتهب شد. یا از «اجاج» یعنی: آب بسیار شور که از شدت شوری سوزنده باشد. و برخی گفته‌اند: یأجوج از «اجّ» یعنی: به سرعت دویدن، و «مأجوج» از «ماج» یعنی: اضطراب است.

علماء و صاحب نظران اسلامی گفته‌اند: در اصل یأجوج و مأجوج از نوادگان «یافث»، و یافث از اولاد نوح علیه السلام است.

توضیح اینکه: نوح علیه السلام، چهار پسر داشت: یکی «کنعان» بود که کافر شد و غرق گشت. دوم: «یافث» بود که پدر یأجوج و مأجوج و قوم ترک است. و سوم: «صام» بود که پدر سیاه پوستان است. و چهارم: «سام» که پدر سفیدپوستان و عرب و عجم و روم است.

برخی از علماء گفته‌اند: یأجوج و مأجوج (یاگوگ و ماگوگ) را اصطلاحی می‌دانند که در تورات برای تعیین مردمی که در شمال شرقی آسیای صغیر می‌زیستند، به کار رفته و به طوری مجاز، دشمن بندگان الله اند و در افسانه‌ها و حجاریهای قرون وسطی نماینده‌ی نادرستی و ناراستی و بیدادگری است.

از دیدگاه برخی دیگر، یأجوج و مأجوج، قبائلی از مغول بوده‌اند که در آن طرف دیوار چین سکنی داشته‌اند و چینیان آنان را «**همیونخ‌نو**» یعنی رعیّت متمرد می نامیدند و پادشاهان چین با ایشان پیوسته در حال دفاع یا هجوم بوده‌اند.

و برخی گفته‌اند: تطبیق یأجوج و مأجوج بر «**سیت‌ها**» کاملاً معتبر است، و در زمان های اخیر مورد قبول نیز واقع شده است. در هر صورت مقصود از «یأجوج و مأجوج» در تورات همان «**سکاها**» هستند که از اعقاب «یافث بن نوح» شمرده شده‌اند.



و برخی بر این باورند که یأجوج و مأجوج دو قبیله از اولاد «یافث بـن نـوح» هستند، یأجوج از قوم تاتار و مأجوج از قوم مغول است، و اصلشان از پدر واحـدی است که «ترک» نامیده می‌شد.

بعضی بر آننـد کـه ایـن دو قبیلـه، در بخـش شـمالی آسـیا سـاکن بودنـد و قلمروشان از «تبّت» و «چین» تا «اقیانوس منجمد شمالی» امتـداد داشـته، و از ناحیه‌ی غربی به سرزمین ترکستان منتهی می‌شود، و «چنگیزخان» منسـوب بـه آنان است.

به هر حال «یأجوج و مأجوج» قومی ستمگر، خشن، وحشی، فسادافکن، ظالم و بیدادگر هستند که خروج آن‌ها یکی از نشانه‌های بزرگ قیامت در آخـر الزمـان است و تاکنون این واقعه رُخ نداده است، زیرا احادیث صحیح، دال بر آن هسـتند که خروج آن‌ها بعد از نزول عیسی علیه السلام اتفاق خواهد افتـاد، و اوسـت کـه علیه آنان دست به دعا می‌شود و الله دعای او را استجابت کرده و آنان را به دریا می‌ریزد و تمام بندگان الله از شرشان راحت می‌شوند.[1]



دجال از خرمای بیسان وبحیره‌ی طبریه در فلسطین، سوال می کند

امام مسلم از فاطمه دختر قیس خواهر ضحاک پسر قیس روایت مـی کنـد و می گوید: صدای مؤذن رسول الله – صلی الله علیه وسـلم – را شـنیدم کـه مـی گفت: نماز را بر پا دارید. من هم به سوی مسجد رهسپار شدم و پشت سر رسول الله – صلی الله علیه وسلم – نمازم را در صف زنان که بعد از مردان قرار داشـت اقامه کردم. بعد از پایان نماز، رسول الله – صلی الله علیه وسلم – با چهره خندان بالای منبر تشریف بردند و فرمودند: «أَتَـدْرُونَ لِـمَ جَمَعْـتُكُمْ قَـالُوا اللَّهُ وَرَسُـولُهُ أَعْلَمُ قَالَ إِنِّي وَاللَّهِ مَا جَمَعْـتُكُمْ لِرَغْبَـةٍ وَلَا لِرَهْبَـةٍ وَلَكِـنْ جَمَعْـتُكُمْ لِأَنَّ تَمِـيمًا

---

[1]- التفسیر الموضوعی للقرآن الکریم، ص: ٤٢٥.



الدَّارِيَّ كَانَ رَجُلاً نَصْرَانِيًّا فَجَاءَ فَبَايَعَ وَأَسْلَمَ وَحَدَّثَنِي حَدِيثًا وَافَقَ الَّذِي كُنْتُ أُحَدِّثُكُمْ عَنْ مَسِيحِ الدَّجَّالِ حَدَّثَنِي أَنَّهُ رَكِبَ فِي سَفِينَةٍ بَحْرِيَّةٍ مَعَ ثَلَاثِينَ رَجُلاً مِنْ لَخْمٍ وَجُذَامَ فَلَعِبَ بِهِمْ الْمَوْجُ شَهْرًا فِي الْبَحْرِ ثُمَّ أَرْفَئُوا إِلَى جَزِيرَةٍ فِي الْبَحْرِ حَتَّى مَغْرِبِ الشَّمْسِ فَجَلَسُوا فِي أَقْرُبْ السَّفِينَةِ فَدَخَلُوا الْجَزِيرَةَ فَلَقِيَتْهُمْ دَابَّةٌ أَهْلَبُ كَثِيرُ الشَّعَرِ لَا يَدْرُونَ مَا قُبُلُهُ مِنْ دُبُرِهِ مِنْ كَثْرَةِ الشَّعَرِ فَقَالُوا وَيْلَكِ مَا أَنْتِ فَقَالَتْ أَنَا الْجَسَّاسَةُ قَالُوا وَمَا الْجَسَّاسَةُ قَالَتْ أَيُّهَا الْقَوْمُ انْطَلِقُوا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فِي الدَّيْرِ فَإِنَّهُ إِلَى خَبَرِكُمْ بِالْأَشْوَاقِ قَالَ لَمَّا سَمَّتْ لَنَا رَجُلاً فَرِقْنَا مِنْهَا أَنْ تَكُونَ شَيْطَانَةً قَالَ فَانْطَلَقْنَا سِرَاعًا حَتَّى دَخَلْنَا الدَّيْرَ فَإِذَا فِيهِ أَعْظَمُ إِنْسَانٍ رَأَيْنَاهُ قَطُّ خَلْقًا وَأَشَدُّهُ وِثَاقًا مَجْمُوعَةٌ يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ مَا بَيْنَ رُكْبَتَيْهِ إِلَى كَعْبَيْهِ بِالْحَدِيدِ قُلْنَا وَيْلَكَ مَا أَنْتَ قَالَ قَدْ قَدَرْتُمْ عَلَى خَبَرِي فَأَخْبِرُونِي مَا أَنْتُمْ قَالُوا نَحْنُ أُنَاسٌ مِنْ الْعَرَبِ رَكِبْنَا فِي سَفِينَةٍ بَحْرِيَّةٍ فَصَادَفْنَا الْبَحْرَ حِينَ اغْتَلَمَ فَلَعِبَ بِنَا الْمَوْجُ شَهْرًا ثُمَّ أَرْفَأْنَا إِلَى جَزِيرَتِكَ هَذِهِ فَجَلَسْنَا فِي أَقْرُبِهَا فَدَخَلْنَا الْجَزِيرَةَ فَلَقِيَتْنَا دَابَّةٌ أَهْلَبُ كَثِيرُ الشَّعَرِ لَا يُدْرَى مَا قُبُلُهُ مِنْ دُبُرِهِ مِنْ كَثْرَةِ الشَّعَرِ فَقُلْنَا وَيْلَكِ مَا أَنْتِ فَقَالَتْ أَنَا الْجَسَّاسَةُ قُلْنَا وَمَا الْجَسَّاسَةُ قَالَتْ اعْمِدُوا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فِي الدَّيْرِ فَإِنَّهُ إِلَى خَبَرِكُمْ بِالْأَشْوَاقِ فَأَقْبَلْنَا إِلَيْكَ سِرَاعًا وَفَزِعْنَا مِنْهَا وَلَمْ نَأْمَنْ أَنْ تَكُونَ شَيْطَانَةً فَقَالَ أَخْبِرُونِي عَنْ نَخْلِ بَيْسَانَ قُلْنَا عَنْ أَيِّ شَأْنِهَا تَسْتَخْبِرُ قَالَ أَسْأَلُكُمْ عَنْ نَخْلِهَا هَلْ يُثْمِرُ قُلْنَا لَهُ نَعَمْ قَالَ أَمَا إِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ لَا تُثْمِرَ قَالَ أَخْبِرُونِي عَنْ بُحَيْرَةِ الطَّبَرِيَّةِ قُلْنَا عَنْ أَيِّ شَأْنِهَا تَسْتَخْبِرُ قَالَ هَلْ فِيهَا مَاءٌ قَالُوا هِيَ كَثِيرَةُ الْمَاءِ قَالَ أَمَا إِنَّ مَاءَهَا يُوشِكُ أَنْ يَذْهَبَ قَالَ أَخْبِرُونِي عَنْ عَيْنِ زُغَرَ قَالُوا عَنْ أَيِّ شَأْنِهَا تَسْتَخْبِرُ قَالَ هَلْ فِي الْعَيْنِ مَاءٌ وَهَلْ يَزْرَعُ أَهْلُهَا بِمَاءِ الْعَيْنِ قُلْنَا لَهُ نَعَمْ هِيَ كَثِيرَةُ الْمَاءِ وَأَهْلُهَا يَزْرَعُونَ مِنْ مَائِهَا قَالَ أَخْبِرُونِي عَنْ نَبِيِّ الْأُمِّيِّينَ مَا فَعَلَ قَالُوا قَدْ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ وَنَزَلَ يَثْرِبَ قَالَ أَقَاتَلَهُ الْعَرَبُ



قُلْنَا نَعَمْ قَالَ كَيْفَ صَنَعَ بِهِمْ فَأَخْبَرْنَاهُ أَنَّهُ قَدْ ظَهَرَ عَلَى مَنْ يَلِيهِ مِنْ الْعَرَبِ وَأَطَاعُوهُ قَالَ لَهُمْ قَدْ كَانَ ذَلِكَ قُلْنَا نَعَمْ قَالَ أَمَا إِنَّ ذَاكَ خَيْرٌ لَهُمْ أَنْ يُطِيعُوهُ وَإِنِّي مُخْبِرُكُمْ عَنِّي إِنِّي أَنَا الْمَسِيحُ وَإِنِّي أُوشِكُ أَنْ يُؤْذَنَ لِي فِي الْخُرُوجِ فَأَخْرُجَ فَأَسِيرَ فِي الْأَرْضِ فَلَا أَدَعَ قَرْيَةً إِلَّا هَبَطْتُهَا فِي أَرْبَعِينَ لَيْلَةً غَيْرَ مَكَّةَ وَطَيْبَةَ فَهُمَا مُحَرَّمَتَانِ عَلَيَّ كِلْتَاهُمَا كُلَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَ وَاحِدَةً أَوْ وَاحِدًا مِنْهُمَا اسْتَقْبَلَنِي مَلَكٌ بِيَدِهِ السَّيْفُ صَلْتًا يَصُدُّنِي عَنْهَا وَإِنَّ عَلَى كُلِّ نَقْبٍ مِنْهَا مَلَائِكَةً يَحْرُسُونَهَا قَالَتْ قَالَ رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَطَعَنَ بِمِخْصَرَتِهِ فِي الْمِنْبَرِ هَذِهِ طَيْبَةُ هَذِهِ طَيْبَةُ هَذِهِ طَيْبَةُ يَعْنِي الْمَدِينَةَ أَلَا هَلْ كُنْتُ حَدَّثْتُكُمْ ذَلِكَ».[1]

(همه سر جای خود بنشینید. بعد فرمود: آیا می دانید چرا شما را نگه داشته ام؟ گفته شد: الله و رسول بهتر می دانند. بعد فرمودند: به الله سوگند من شما را بخاطر میل و رغبت یا بخاطر ترس وحشت جمع نکرده ام بلکه می خواستم جریان تمیم داری را تعریف کنم: تمیم داری از پیروان مذهب مسیح بود. آمد و بیعت کرد و مسلمان شد و حدیثی را برای من بیان کرد که موافق با حدیثی بود که من درباره دجال برای شما بیان کرده بودم.

تمیم داری می گوید: همراه با سی نفر از طایفه لخم و جذام سوار کشتی شدم. امواج دریا به مدت یکماه کشتی را در دریا سرگردان نمود. بالاخره مسافرین به جزیره ای در دریا پناه بردند. وقتی وارد جزیره شدند، حیوانی را دیدند که بدنش پر از مو بود. بدلیل موی فراوان محل بول و برازش دیده نمی شد. تمیم داری می گوید: خطاب به دابه گفتیم: خاک بر سرت تو چه کسی هستی؟ گفت: من جساسه هستم. گفتیم: جساسه چه چیزی است؟ گفت: ای

[1]- صحیح مسلم: (٢٢٦١/٤) شماره: (٢٩٤٢).



مردم، به این مرد که در کلیسا است نگاه کنید، چون علاقه مند مسایل اساسی و مهم زندگی شما است.

تمیم داری می گوید: وقتی جساسه شروع کرد به بیان اوصاف انسانی عجیب و خارق العادۀ، به وحشت افتادیم و ترسیدیم از اینکه او شیطانی باشد. تمیم داری می گوید: بسوی آن مرد شتافتیم و وارد معبد شدیم. مردی را دیدیم که در جسامت کسی را با این کلفتی تا حال ندیده بودیم. دو دست او گردنش را در بسته بودند. از دو زانو تا دو ساق پاهایش با آهنی بسته بود. گفتیم: وای بر تو، تو چه کسی هستی؟ گفت: شما از جریان من مطلع شدید، بفرمایید. شما چه کسانی هستید. گفتیم: ما مردانی از عرب هستیم. سوار یک کشتی شدیم. دریا متلاطم شد پس از سرگردانی یک ماه، ما را به این جزیره آورده است. در اینجا حیوان پشم آلود را دیدیم. به او گفتیم: تو چه کسی هستی؟ او گفت: من جساسه هستم. گفتیم: جساسه چه چیزی است؟ به ما گفت: نزد مردی که در آن معبد است بروید، او به اخبار شما علاقه مند است. بسوی تو شتافتیم و از وی ترسیدیم و از اینکه او شیطان است، مطمئن نیستیم.

سپس آن مرد از ما پرسید: درباره نخل بیسان[1] به من خبر دهید. گفتیم: از چه چیز آن به شما خبر دهیم؟ گفت: نخل آن میوه می دهد یا خیر؟ گفتیم: آری. گفت: نزدیک است آن زمان که این نخل میوه ندهد. بعد گفت: درباره دریاچه طبریه[2] به من خبر بدهید. گفتیم:از چه چیز آن برایت بگویم گفت: درباره آب آن خبر بدهید، آیا آب دارد یا خیر؟ گفتیم: آبش زیاد است. گفت: دیری نمی گذرد که آبش تمام می شود. گفت: از چشمه زغر[3] برای من بگویید. گفتم: از چه چیز

---

[1]- نخل بیسان، شهري است در فلسطین.

[2]- دریاچه اي در فلسطین که آبش شیرین است.

[3]- زغر شهري است در سوریه.



آن برایت سخن بگویم؟ گفت: آیا آن چشمه آب دارد و آیا اهالی آن از آب چشمه کشاورزی می کنند؟ گفتم: آری. آب آن زیاد است و اهالی آنجا از آن آب کشاورزی می کنند. گفت: درباره فعالیت های پیامبر بی سوادن برای من سخن بگوید. گفتم: در مکه ظهور کرد و به مدینه هجرت کرده است. گفت: آیا مردم عرب با وی جنگیده اند؟ گفتم: آری. گفت: او با آنان چگونه رفتار کرده است؟ گفتیم: او بر اعراب اطراف غلبه پیدا کرده است و آنان از وی اطاعت کرده اند. او گفت: چنین شده است؟ گفتیم: آری. گفت: آگاه باشید، اطاعت از وی برای آنان بهتر است و من درباره خودم برای شما سخن می گویم و آن اینکه من «دجال مسیح هستم» ممکن است بزودی به من اجازه داده شود تا اعلام وجود و ظهور کنم. آنگاه من از معبد بیرون آمده و به سیر زمین می پردازم. مدت چهل روز در تمام شهرهای دنیا سوای مکه و مدینه به سیر و سفر می پردازم. وارد شدن به مکه و مدینه برای من حرام است. هرگاه قصد دخول مکه یا مدینه را داشته باشم فرشته ای با شمشیر برهنه جلو مرا می گیرد و از وارد شدنم به مکه و مدینه جلو گیری می کند. بر تمام مبادی ورودی مکه و مدینه فرشتگانی گماشته شده اند که آنها را حراست می کنند.

راوی فاطمه دختر قیس می گوید: رسول الله - صلی الله علیه وسلم - با اشاره به منبر فرمودند: این مدینه است، این مدینه است. آیا من این حدیث را برای شما بیان نکرده ام؟).

شرح حدیث:

این حدیث به صراحت حکایت از آن دارد که ابن صیاد دجال نیست و دجال اکبر در بعضی جزایر اسیر است. بسیاری از علما بر این عقیده اند که دجال یکی از شیاطین است که سلیمان علیه السلام آنها را محبوس کرده است، زیرا وجود



یک انسان و زنده ماندن او تا این مدت طولانی بعید و پذیرفتنی نیست. الله بهتر می داند.



عیسی علیه السلام دجال را در فلسطین می کشد

مسلم از نواس بن سمعان روایت می کند که فرمود: «در یک بامداد آنقدر رسول الله – صلی الله علیه وآله وسلم – در مورد دجال صحبت فرمود و آنقدر بالا و پایین کرد که ترسیدیم او در نخلستان های اطراف مدینه باشد. به نزدش رفتیم. او که فکرما را خوانده بود، فرمود: چه می خواهید؟ گفتیم: ای رسول الله – صلی الله علیه وآله وسلم –! امروز صبح آنقدر در مورد مسیح دجال سخن گفتید که ترسیدیم او در همین نخلستان های اطراف مدینه باشد. فرمود: ترس من بر شما از چیزهایی غیر از دجال است. اگر دجال در حیات من بیاید، خودم با او طرف خواهم شد، و اگر بعد از من بیاید، هر کس باید مواظب خودش باشد و الله خلیفه من بر همه مسلمانان است. او جوانی با موهای مجعد و فِر است که یکی از چشمانش برآمده است. او تقریباً شبیه عبدالعزی بن قطن از قبیله خزاعه است.[1] اگر به او برخوردید، اوایل سوره کهف را بخوانید. او در راه بین شام و عراق ظاهر شده و به چپ و راستش حرکت می کند. ای بندگان الله! استوار و ثابت قدم باشید. گفتیم: ای رسول الله – صلی الله علیه وآله وسلم –، چقدر در زمین می ماند؟ فرمود: چهل روز که روز اولش به اندازه یک سال شما طول می کشد و روز بعدش به اندازه یک ماه و روزی نیز به اندازه یک هفته و بقیه ایامش همچون روزهای شماست. پرسیدیم: یا رسول الله – صلی الله علیه وآله وسلم –! آیا در آن روزی که طولش یکسال است، نماز یک روز را بخوانیم فرمود: خیر

---

[1]- مردي که در زمان رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - مي زيست و رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - دجال را به وي تشبيه کرده است.



بلکه خودتان اوقات را محاسبه کنید. گفتیم یا رسول الله – صلی الله علیه وآله وسلم –! سرعتش بر روی زمین چقدر است؟ فرمود: همچون ابری که باد پشتش افتاده و آن را به جلو می راند. او نزد قومی رفته و آنها را به سوی خودش دعوت می کند. آنها دعوتش را می پذیرند.

بلافاصله رو به آسمان کرده و می گوید ببار! و آسمان شروع به باریدن می کند و به زمین دستور می دهد که برویان! و زمین نیز بلافاصله می رویاند. وقتی شب هنگام حیواناتشان از چراگاه برمی گردند، پشم و مویشان به بلندترین حد ممکن رسیده و پستان هایشان مملو از شیر گشته و اجسامشان بی حد فربه شده است. سپس نزد قومی دیگر رفته و آنها را به سوی خودش دعوت می کند، ولی آنها نمی پذیرند. آنها را رها کرده در حالی که به چنان قحطی دچار می شوند که همه داراییشان را از دست می دهند. او از ویرانه ای می گذرد به آن دستور می دهد که گنج هایت را بیرون بریز، آن گنج ها بیرون آمده و همچون پیروی زنبورهای عسل از ملکه خود به دنبالش راه می افتند. سپس مردی را در عنفوان جوانی آورده و بدنش را با شمشیر دو نیم می کند که فاصله هر قسمت با دیگری، به اندازه فاصله بین تیرانداز و هدفش است، ولی وقتی او را صدا می کند، او با چهره ای درخشان و خندان به طرفش می آید. در این حالت الله عیسی مسیح را مبعوث می کند. او در دو لباس زردرنگ مایل به قرمز[1] در حالی که دو دستش را بر بال دو فرشته قرار داده در نزدیکی مناره البیضاء در شرق دمشق فرودمی آید و وقتی سرش را پایین می آورد، از آن آب چکه می کند و وقتی بالا می برد، از آن دانه های نقره ای رنگی شبیه مرواریدها سرازیر می شود. بوی نفسش به هر کافری برسد، او را می کشد و بوی نفسش تا منتهی

---

[1]- دو لباسي كه با ورس و زعفران رنگ شده اند.



الیه دیدش می رسد. به دنبال دجال رفته او را بـر دروازه روسـتای لـدّ[1] دسـتگیر کرده و می کشد و نزد مردمی می آید که از شرک دجال درامان مانده اند، چهره آنها را پاک می کند و با آنها در مورد درجاتشان در بهشت سخن مـی گویـد کـه ناگهان الله به عیسی بن مریم وحی می کند که من مردمانی را فرسـتاده ام کـه هیچ یارای مقابله با آنها را ندارد، بندگانم را به کوه طـور پنـاه ده، و الله یـأجوج و مأجوج را فرستاده که از هر تپه ای سرازیر می شوند، اوایل آنها بر دریاچۀ طبریـه گذشته و همه آب آن را می خورند و وقتی آخرین گروه هایشان می رسـند، مـی گویند: زمانی اینجا آب وجود داشته است. پیامبر - صلی الله علیه وآلـه وسـلم -، مسیح علیه السلام و یارانش آنچنان محاصره می شوند که یک رأس گاو از صـد دینار امروز شما، برایشان بهتر است. آنها به الله پناه می برنـد و الله کرمـی را در گردن یأجوج و مأجوج قرار می دهد که همگی یک مرتبه همچـون یـک نفـر از بین می روند. سپس عیسی و یارانش به زمین برمی گردند، ولی حتی یک وجـب از زمین را که از بوی گندیده و وحشتناک آنها درامان مانده باشد نیـز پیـدا نمـی کنند. دیگر بار به الله پناه می برند. الله پرندگانی را کـه گردنـی همچـون گـردن شترهای جسیم و قوی دارند، فرستاده و اجساد آنها را به جایی کـه الله مـی دانـد منتقل می کنند. سپس الله بارانی را می فرستد که به همه خانه هـای شـهری و روستایی وارد شده و زمین را طوری می شویَد که همچون آیینه پـاک شـود. بـه زمین گفته می شود ثمراتت را برویان و برکاتت را بیرون بریز تا جایی کـه گـروه کثیری از مردم از یک عدد انار می خورند و زیر پوستش سایه می گیرنـد. برکـت در شیر حیوانات فراوان می گردد تا جایی کـه یـک شـتر شـیرده جهـت سـیراب نمودن عده کثیری از مردم کفایت می کند و گاو شـیردهی جهـت سـیر نمـودن

---

[1]- روستايي در فلسطين اشغالي كه بر دروازه اش دجال به دست حضرت عيسي مسيح كشته مي شود.



قبیله ای کافی می شود و حتی گوسفند شیرده نیز گروهی از مردم را سیراب می نماید.

در این حالت الله – عز وجل – نسیم بسیار لطیف و نرمی را فرستاده که به زیر بغل انسان های مؤمن نفوذ کرده و روحشان را می گیرد و فقط مردمان بد و شرور باقی می مانند که همانند چهارپایان و الاغ ها در خیابان و راه ها با یکدیگر شهوترانی و جماع می کنند و بالاخره قیامت بر سر همین افراد بر پا می شود».[1]



عیسی علیه السلام مردم را در بیت المقدس امامت می دهد (پیش نماز می شود)

وعن أبی هریرة یقول : أحدثکم ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه و سلم الصادق المصدوق ؟ حدثنا رسول الله أبو القاسم الصادق المصدوق : (إن الأعور الدجال مسیح الضلالة یخرج من قبل المشرق في زمان اختلاف من الناس وفرقة فیبلغ ما شاء الله من الأرض في أربعین یوما الله أعلم ما مقدارها الله أعلم ما مقدارها - مرتین - وینزل الله عیسی ابن مریم فیؤمهم فإذا رفع رأسه من الرکعة قال : سمع الله لمن حمده قتل الله الدجال وأظهر المؤمنین ».[2]

قال أبو حاتم رضی الله عنه : فی هذا الخبر : (فیؤمهم) أراد به : فیأمرهم بالإمامة إذ العرب تنسب الفعل الی الأمر کما تنسبه الی الفاعل کما ذکرنا فی غیر موضع من کتبنا.



[1]- به روایت احمد، ترمذي و ابن ماجه.

[2]- ابن حبان: (٦٨١٢). قال شعیب الأرنؤوط : إسناده قوي.



درخت وسنگ یهود را در فلسطین رسوا می سازد

از ابو هریره - رضی الله عنه - روایت شده که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرمودند: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُقَاتِلَ الْمُسْلِمُونَ الْيَهُودَ فَيَقْتُلُهُمْ الْمُسْلِمُونَ حَتَّى يَخْتَبِئَ الْيَهُودِيُّ مِنْ وَرَاءِ الْحَجَرِ وَالشَّجَرِ فَيَقُولُ الْحَجَرُ أَوْ الشَّجَرُ يَا مُسْلِمُ يَا عَبْدَ اللَّهِ هَذَا يَهُودِيٌّ خَلْفِي فَتَعَالَ فَاقْتُلْهُ إِلَّا الْغَرْقَدَ فَإِنَّهُ مِنْ شَجَرِ الْيَهُودِ».[1]

ترجمه: قیامت برپا نمی شود تا اینکه مسلمانان با یهود قتال نکنند و مسلمانان یهودها را می کشد حتی وقتی که یهودی پشت سنگ و درخت خود را پنهان می کند. سنگ و درخت ندا می دهد: ای انسان، ای عبدالله، این مرد یهودی است پشت من خود را پنهان کرده است. بیا او را بکش. سوای درخت غرقد، چون غرقد از درخت های یهود است.

شرح حدیث:

از سیاق احادیث مشهود است منظور از تکلم سنگ و درخت معنی حقیقی آن است البته حدوث تکلم جمادات در احادیثی غیر از احادیث مربوط به قتال یهود مطرح شده و ثابت گردیده است.

پس وقتی در آخر الزمان جمادات به سخن می آیند دلیلی برای حمل تکلم سنگ و درخت بر مجاز وجود ندارد. همانطور که برخی علماء[2] بیان کرده اند دلیلی برای حمل معنی حقیقی بر مجاز (در اینجا) وجود ندارد.

---

[1]- «صحيح بخاري» كتاب الجهاد، باب قتال اليهود (٦/ ١٠٣ با شرح فتح الباري) و «صحيح مسلم» كتاب الفتن و أشراط الساعة (١٨/ ٤٤ - ٤٥ با شرح نوي).

[2]- «هداية الباري الي ترتيب صحيح البخاري» (١/ ٣١٧) و «العقائد الإسلامية» سيد سابق (ص ٤٥) ابن حجر مي گويد سخن گفتن سنگ و درخت حقيقت است.



در قرآن به تکلم جمادات شده است الله می فرماید: ﴿أَنطَقَنَا اللهُ الَّـذِي أَنطَـقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [فصلت: ٢١]. «ما را به سخن آورد کسی که نطق را بـه همـه چیـز عطا کرد».

﴿وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ [الإسراء: ٤٤].

«همه چیز تسبیح و حمد الله را به جای می آورد امـا شـما تسـبیح آن هـا را درک نمی کنید».

شیخ ابن عثیمین در شرح حدیث، می نویسـد: رسـول‌الله ﷺ فرمـود: «قیامـت برپا نمـی‌شـود مگـر ایـن‌کـه مسـلمانان بـا یهودیـان بجنگنـد»؛ پـس از بعثـت رسول‌الله ﷺ، مسلمان به کسی گفته می‌شود که از آن بزرگـوار پیـروی کنـد؛ امـا پیش از بعثت پیامبر اسلام ﷺ، هرکه از پیـامبر خـود پیـروی مـی‌کـرد، مسـلمان به‌شمار می‌آمد؛ لذا پیـروان موسـی علیه السلام در دوران خـودش، مسـلمان بـوده‌انـد و همین‌طور نصارا در عصر عیسی علیه السلام، مسلمان محسوب مـی‌شـدند؛ امـا پـس از بعثت محمد مصطفی ﷺ، فقط کسی مسـلمان اسـت کـه بـه آن بزرگـوار ایمـان بیاورد. به‌یاد داشته باشید که یـاران عیسـی علیه السلام گفتنـد: ﴿نَحۡنُ أَنصَارُ ٱللَّهِ﴾؛[1] یعنی: «ما، یارانِ الله هستیم». هم‌چنـین ملکـه‌ی سـبأ گفـت: ﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمۡتُ نَفۡسِي وَأَسۡلَمۡتُ مَعَ سُلَيۡمَٰنَ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٤٤﴾؛[2]

در هر حال پیش از برپا شدن قیامت، مسلمانان و یهود با هم می‌جنگند؛ یهود به پیروان موسی علیه السلام گفته می‌شود که از جهت انتساب به جد خویش که نـامش «یهوذا» بود، چنین نامی یافته‌اند؛ یعنی نام یهوذا، پس از اندکی تغییر بر ایـن‌هـا اطلاق شد. یهودیان، قومِ خیانت‌کار و حیله‌گری هستند؛ آن‌ها به پروردگار متعال،

---

[1] سوره‌ی صف:١٤.

[2] سوره‌ی نمل: ٤٤.



عیب و نقص نسبت دادند و گفتند: ﴿يَدُ ٱللَّهِ مَغۡلُولَةٌ﴾: «دستِ الله بسته است». هم‌چنین گفتند: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ فَقِيرٞ﴾: «الله، فقیر است». و نیز گفتند: «الله هنگامی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، خسته شد و در روز شنبه استراحت کرد».! آن‌ها نقص‌های زیادی به الله‌ﻷ نسبت دادند؛ کارنامه‌ی آن‌ها در برخورد با پیامبران الهی نیز بسیار سیاه است؛ آن‌ها به فرستادگان الهی کفر ورزیدند و آنان را به‌ناحق کُشتند؛ حتی به گمان خویش، عیسی بن مریم÷ را نیز به‌قتل رساندند؛ اما الله متعال می‌فرماید:

﴿وَقَوۡلِهِمۡ إِنَّا قَتَلۡنَا ٱلۡمَسِيحَ عِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ رَسُولَ ٱللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمۡۚ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ لَفِي شَكّٖ مِّنۡهُۚ مَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍ إِلَّا ٱتِّبَاعَ ٱلظَّنِّۚ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينَۢا ١٥٧﴾ [النساء : ١٥٧]

و نیز به سبب این گفتارشان که: ما، مسیح عیسی پسر مریم را - که در واقع پیامبر الهی بود- کشتیم. و (حال آن‌که) او را نکشته‌اند و بر دار نکشیده‌اند؛ بلکه حقیقت امر بر آنان پوشیده ماند و کسانی که در مورد قتلش با هم اختلاف ورزیدند، در این باره در شک و تردید به‌سر می‌برند و جز پیروی از گمان و وهم، هیچ آگاهی و علمی به آن ندارند و به‌طور قطع او را نکشته‌اند.

لذا در میان امت‌ها، خباثت یهودیان از همه بیش‌تر است؛ آنان قومی خیانت‌کارند که به هیچ عهد و پیمانی وفادار نمی‌مانند و به‌هیچ عنوان قابل اعتماد نیستند. آن‌ها پیش از برپا شدن قیامت، جنگی تمام‌عیار بر ضدّ مسلمانان به راه می‌اندازند؛ اما نصرت و پیروی در این جنگ، از آنِ مسلمانان است؛ «حتی هر یهودی که پُشت سنگ و درخت پنهان می‌شود، سنگ و درخت می‌گویند: ای مسلمان! این، یک یهودی‌ست که پُشت من پنهان شده است؛ بیا و او را بکُش؛ مگر درخت "غرقد" که از درختان یهود است». بدین‌سان الله‌ﻷ، مسلمانان را یاری می‌کند؛ به‌راستی چرا؟ آری؛ برای این‌که مسلمان هستند و به‌خاطرِ الله و

اسلام پیکار می‌کنند. اما آن‌گاه که جنگ در میان اعراب و یهودیان باشد، هیچ نویدی وجود ندارد که اعراب پیروز شوند و الله می‌داند که سرنوشت جنگ اعراب و یهود، به نفع چه کسی رقم بخورد؛ زیرا چنین جنگی به‌خاطر الله ﷻ نیست و نباید به پیروزی در جنگی که به‌خاطر ملیت و نژاد عربی‌ست، امیدوار بود و اصلاً ما دستور نیافته‌ایم که به نام نژاد و ملیت خویش بجنگیم؛ آری! آن‌گاه که به خاطر دین و اسلام بجنگیم و به‌راستی بر حقیقت دین و ایمان باشیم، به اذن پروردگار متعال پیروز خواهیم شد.

تجربه‌ی جنگ اعراب و اسرائیل، این واقعیت را نشان داد که وقتی عرب‌ها به‌خاطر ملیت و نژاد عربیِ خویش جنگیدند، شکست خوردند و تلفات زیادی متحمل شدند؛ اما پیروزی مسلمانان بر یهودیان در جنگی که برای دفاع از دین و اسلام است، حقیقتی‌ست که پیش از قیامت به‌وقوع می‌پیوندد؛ به‌گونه‌ای که در این نبرد، سنگ‌ها و درختان نیز به سخن می‌آیند و مسلمانان را یاری می‌کنند.

یکی دیگر از نشانه‌های نزدیک شدن قیامت، این است که کوهی از طلا در رود فرات نمایان می‌گردد. همین‌که چشم مردم به این گنج می‌افتد، هوش از سرِشان می‌رود و برای دست‌یابی به آن با هم می‌جنگند؛ اما از هر صد نفر، نود و نُه نفر کشته می‌شوند و هرکس می‌گوید: شاید من، همان یک نفری باشم که نجات می‌یابد. شاید این گنج، همان ذخایر نفت باشد که آن را طلای سیاه می‌نامند؛ الله بهتر می‌داند؛ اما هنوز نسل‌های زیادی خواهند آمد و گذشتِ زمان روشن خواهد ساخت که آن گنج، چگونه گنجی خواهد بود. البته ما فرموده‌ی پیامبر ﷺ را بر ظاهرِ آن حمل می‌کنیم و نمایان شدن کوهی از طلا در فرات را یکی از نشانه‌های نزدیک بودن قیامت می‌دانیم.[1]



[1]- شرح ریاض الصالحین: (۴۵۵/۷).



مبحث چهارم:

برخی از نکته های مهم درخصوص تغییر قبله[1]

تاریخ تغییر قبله: هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه بی هیچ اختلافی در ماه ربیع الاول اتفاق افتاد وتحویل قبله از بیت المقدس به سوی کعبه بنابر قول صحیح که جمهور است در نیمه‌ی ماه رجب سال دوم هجری واقع شد.

مسلمانان چند ماه طرف بیت المقدس نماز گزاریدند؟!: براء بن عازب – رضی الله عنه – می گوید: اولین باری که نبی اکرم – صلی الله علیه وسلم – (در سفر هجرت) به مدینه تشریف آورد، نزد خویشاوندان انصاری خود (بنی نجار) اجلالِ نزول فرمود. و پس از ورود به مدینه، حدود شانزده الی هفده ماه، بسوی بیت المقدس نماز می خواند. و در عین حال، دوست داشت که بطرف کعبه نماز بخواند. (دیری نگذشت که این آرزو، برآورده شد و قبله از بیت المقدس به کعبه تغییر یافت). نخستین نمازی که رسول الله – صلی الله علیه وسلم – (بسوی کعبه) برگزار نمود، نماز عصر بود که جمعی از صحابه نیز با ایشان نماز خواندند. سپس، یکی از کسانی که با رسول الله – صلی الله علیه وسلم – نماز خوانده بود، از مسجد بیرون رفت. و از کنار مسجدی گذشت که نماز گزاران آن مسجد، (بطرف بیت المقدس) نماز می خواندند. بلافاصله گفت: الله را گواه می گیرم که (چند لحظه قبل) من با رسول الله – صلی الله علیه وسلم – بسوی کعبه نماز خواندم. با شنیدن این سخن، مردم در حین نماز، رو به سوی کعبه نمودند. زمانی که رسول اکرم – صلی الله علیه وسلم – به طرف بیت

۱- برگرفته از کتاب: «فتح الملهم، شرح صحیح مسلم».



المقدس نماز می خواند، تمام اهل کتاب، خشنود بودند. اما هنگـامی کـه قبلـه از بیت المقدس به بیت الله تغییر یافت، این امر را نپسندیدند.[1]

توضیح: روایاتی که مدت نماز خواندن رسول الله صـلی الله علیـه وسـلم بـه سوی بیت المقدس را شانزده ماه قید کرده اند ایام اضافی ماه های ربیـع الاول و رجب را از قلم انداخته وماه کامل را به حساب آورده اند. واما روایـاتی کـه هفـده ماه قید کرده اند، ایام متفرق دوماه ربیع الاول ورجب را با هم جمع کرده اند کـه از افزودن آنها هفده ماه تمام به دست می آید. و روایتی که می گوید: این مـدت هفده ماه وسه روز بوده است بر مبنای آن است کـه رسـول الله صـلی الله علیـه وسلم در دوازدهم ربیع الاول به مدینه رسیدند وبنابر این در کل سه روز از هفـده ماه افزون می شود.

روایت ابن عباس رضی الله عنهما در مورد تحویل قبله حاکی است:

وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینـه هجـرت کردنـد الله عزوجـل بـه ایشان دستور داد که به سوی بیت المقدس روی آوردند وچون اکثریت یهـود در عبادت خود به سوی بیت المقدس روی آوردند آنان از این کار شادمان شدند. اما رسول الله صلی الله علیه وسلم سخت علاقمنـد آن بودنـد کـه بـه سـوی قبلـه ابراهیم علیه السلام روی آورند، به همین جهت از الله عزوجل می خواسـتند کـه قبله را تغییر دهد و از شدت اشتیاق به آسمان می نگریستند تا اینکـه آیـه سـوره بقره نازل وتحویل قبله را اعلام کرد.

---

۱ - (بخاری:٤٠).



قبله رسول الله صلی الله علیه وسلم در مکه!!: در مورد قبله رسول الله صلی الله علیه وسلم در مکه دو روایت در دست است:

روایت اول حاکی است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در مکه بسوی بیت المقدس نماز می خواندند در حالی که کعبه پیش روی شان قرار داشت وبه این ترتیب هردو قبله را با هم جمع می کردند.

هرچه روایت دوم حاکی است که در آغاز امر کعبه قبله ای شان بود سپس به سوی بیت المقدس برگردانیده شدند وسه سال به سوی آن نماز می خواندند تا آنکه شانزده ماه بعد از هجرت ایشان به مدینه، قبله مجدداً به سوی کعبه برگردانیده شد.[1]

فلسفه‌ی تحویل قبله [و اینکه، آیا در امت های قبلی نیز نمازگزاریدن بسوی قبله مشروط بوده است؟!]: شیخ شاه ولی الله دهلوی درباره‌ی راز تحویل قبله به سوی بیت المقدس می گوید:

از آنجا که بزرگداشت شعائر وبیوت الهی به ویژه در امری به اهمیت نماز که اصل ارکان اسلام ومشهور ترین شعائر آن است واجب بود و از سویی توجه در نماز به سوی آنچه که مخصوص حق تعالی است؛ به حضور قلب جمعیت خاطر وخشوع که روح نماز می باشد کمک می کرد از آن جهت که این توجه شبیه رو برو شدن با خود حق تعالی در راز ونیاز با وی بود، لذا حکمت الهی چنین اقتضاء کرد که رو آوردن به قبله ی از قبله ها در تمام شریعت های وی شرطی از شرائط اصلی نماز قرار داده شود، چنانچه ابراهیم علیه السلام وپیروان آیینش به سوی کعبه روی می آوردند واسرائیل علیه السلام وفرزندانش بسوی بیت

---

۱ - فتح الملهم(۳/۱۰۷).



المقدس روی می کردند. پس در واقع مشروعیت قبله در تمام شرائع الهی اصلی مسلّم بوده است، اما بعد از آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم به مدینه هجرت کردند، عنایت به قضیه‌ی الفت دادن دلهای اوس وخزرج وهم پیمانان یهودی شان در دستور کار ایشان قرار گرفت، زیرا در برهه‌ی سخت ودشوار از روند دعوت، این انصار مدینه بودند که به یاری اسلام کمر بستند، در حالی که قبیله مضر و وابستگانشان، از دشمن ترین دشمنان اسلام بودند، از این رو؛ حق تعالی در آغاز امر هجرت بیت المقدس را قبله‌ی مسلمانان قرار داد، تا عواطف و روحیات انصار را ارضا نموده باشد بویژه آنکه انصار قبل از اسلام به فضیلت یهود بر خویشتن در علم وحکمت الهی باور داشتند، وبه بسیاری از افعال آنان اقتدا می کردند.

از جانب دیگر رو آوردن به بیت المقدس که از هم آوایی اسلام با ادیان حقه الهی خبر می داد، به اقامه‌ی حجت بر یهود کمک می کرد.

اما پس از آنکه دعوت اسلامی از این مرحله گذر کرد، واسلام چالش های مقطعی مواجهه با را پیروزمندانه پشت سر گذاشت، و از سویی علم ازلی الهی بر این رفته بود که نخستین پشتیبانان وعلمبرداران این دین وستون فقرات رهبری آن پیروان آیین اسماعیل باشند وخلفاء پیامبرش صلی الله علیه وسلم بعد از وی همه از این تبار انتخاب شوند، و از امت یهودی جز شماری اندک به این دین ایمان نیاورند، لذا با توجه به این امر وبا در نظر داشت این واقعیت که کعبه در نزد اعراب از شعائر بی بدیل الله عزوجل می باشد، در واقع همه این حقایق دست بدست هم داد وفلسفه ومبنای منطقی تحویل قبله از بیت المقدس بسوی کعبه را آیینه دار گشت، وسرانجام دستور تحویل قبله بسوی کعبه به عنوان اولین وآخرین قبله‌ی اهل اسلام تا همیشه تاریخ صادر شد.[1]

---

۱ - فتح الملهم(۳/۱۰۸).



پرسش: زمانی که قبله تغییر کرد، در حالی که مسلمانان در نماز بودند، پس حال امام ومقتدیان چگونه شد؟!:

پاسخ: در مورد چگونگی تحویل قبله از بیت المقدس به سوی کعبه در حدیث ثویله بنت اسلم چنین آمده است: من نماز ظهر یا عصر را در مسجد بنی حارثه خواندم، وما به سوی مسجد ایلیاء(بیت المقدس)، روی آوردیم، و دو سجده (یعنی دو رکعت گزاریدیم)، سپس کسی آمد که به ما خبر می داد رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی بیت الحرام روی آوردند، راوی می گوید: پس زنان جای خود را برای مردان، ومردان جای خود را به زنان عوض کردند، وما دو سجده ی باقی مانده را بسوی بیت الحرام گزاریدیم.

حافظ ابن حجر رحمه الله می گوید: تصویر عینی این چرخش انجام شده در حال نماز چنین است که امام از جایگاه خود در جلو مسجد به آخر مسجد متحول شده است، زیرا کسی که به کعبه رو آورد، به بیت المقدس پشت می کند، واگر در همانجای که قرار داشته، روی اش را بسوی کعبه چرخانیده باشد، طبعاً پشت سر وی برای صفوف نماز جای باقی نمانده که گنجایش نماز گزاران را داشته باشد، و وقتی امام جای خود را عوض نموده، مردان نیز عوض کردند، تا پشت سرش قرار بگیرند، به همین ترتیب؛ زنان نیز جای خویش را عوض کردند وپشت سر مردان قرار گرفتند، این همه خود ایجاب عمل کثیر را می نماید، اما یک احتمال اینست که این اعمال قبل از آن صورت گرفته است که عمل کثیر در نماز حرام شود، واحتمال دیگر اینست که بخاطر مصلحت تحویل قبله این عمل کثیر مورد بخشش وعفو قرار گرفته است، یا گام هایی که نمازگزاران برای



آراییش مجدد صفوف خود برداشته اند پیاپی نبوده است بلکه بطور متفرق انجـام شده است. والله اعلم[1]

نخستین نمازی که قبله در آن تغییر کرد: روایات در مورد آن نمـازی کـه قبله در وقت آن از بیت المقدس بسوی کعبـه متحـول شـد، مختلـف اسـت امـا تحقیق اینست که نخستین نماز رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی کعبه در مدینه نماز ظهر، در مسجد بنی سلمه در وقت وفات بشـر بـن بـراء بـن معرور بود، ونخستین نمازی که در مسجد نبی بسوی کعبه خواندند، نمـاز عصـر بود، اما نخستین نمازی که در مسجد قباء بسوی کعبـه خوانـده شـد، چنانکـه در حدیث ابن عمر آمده؛ نماز صبح است.[2]

چرا الله عزوجل آیات تغییر قبله را بشکل خاص متمایز از دیگر سوره در سوره‌ی بقره بیان داشته است؟!: آیات تغییر قبله در سـوره بقـره کـه بـه شـکلی خاص متمایز از دیگر سوره‌ها می‌باشد، این واقعیتها را در بردارد:

۱- برای اولین بار قضیه نفاق در آیات قرآن در سوره بقره مطرح شـد. الله در ابتدای سوره بقره، صفات مؤمنان را در پنج آیـه، و صـفات کـافران را در دو آیـه بیان می‌کند، امّا صفات منافقان را در سیزده آیه می‌آورد. و قرآن به تکـرار، نفـاق را در سوره‌های زیادی که بیشتر در سـورۀ توبـه ظـاهر شـده، ننگـین و خـوار و محکوم می‌نماید. و در یک سوره کامل درباره منافقان یعنـی سـوره «منـافقون» دروغ و نفاقشان را برملا می‌سازد. اینـان در جوامـع مـا در شـکل شخصـیتهای

---

۱ - فتح الملهم(۱۰۸/۳).

۲ - فتح الملهم(۹۸/۳).



عمومی و خصوصی ظاهر می‌شوند و نام سرزمینهای اسلامی‌مان و جنسیت آن را بر خود می‌نهند و با زبان ما سخن می‌گویند اما عقلها و اندیشه‌ها و دلهایشان با دشمنان الله ست. با الله و رسول‌الله و مؤمنان می‌جنگند. و آنان از دیگر دشمنان خطرناک‌ترند، زیرا اینان شکاف و آجری خام در ساختمان و جسد امت اسلامی هستند. اینان سخن یهودیان راجع به تغییر قبله را تکرار می‌نمایند.

۲- سوره بقره به دلیل داستان جدال و بهانه و قتل و بهتان بنی‌اسرائیل به این نام، نامگذاری شده، سپس در این سوره، داستانها و صفاتی آمده و روشن می‌سازد که بنی‌اسرائیل از همه انسانها بیشتر با الله و پیامبران الله سر دشمنی دارند، و از فرشتگان بدشان می‌آید، و عهدشکنی می‌کنند، و نیکان را به قتل می‌رسانند، و بر مادیات و تعلقات دنیوی حرص و طمع می‌ورزند، و به خویشتن ظلم می‌کنند، و به حقوق دیگران تجاوز می‌نمایند، و به پروردگارشان کفر می‌ورزند، و از اوامر و دستورات پیامبرانشان سرپیچی می‌نمایند، و تا آنجا که توانسته‌اند، از پیامبرانشان افرادی را به قتل رسانده‌اند.

موضع گیری موافقان ومخالفان راجع به تغییر قبله: راجع به موضع‌گیری در قبال تغییر قبله، صاحب «عیون الأثر فی المغازی و السیر» آورده که موضع‌گیریهای متعددی در این خصوص وجود دارند که عبارتند از:

(۱) منافقان گفتند: چه چیز مسلمانان را از قبله خود که بر آن بودند، برگرداند؟

(۲) یهودیان گفتند: محمد صلی الله علیه وسلم به سرزمین پدرش اشتیاق پیدا کرده، و او می‌خواهد که قومش را راضی و خوشنود گرداند، و اگر بر قبله ما می‌ماند، امید پیدا می‌کردیم که محمد صلی الله علیه وسلم همان پیامبری است که منتظر آمدنش هستیم.



(۳) مشرکان مکه گفتند: محمد صلی الله علیه وسلم در دینش دچار سردرگمی شده، رو به قبله شما نمود و دانست که شما از او هدایت یافته‌ترید، و احتمال دارد که به دین شما درآید.

(۴) برخی از مؤمنان گفتند: پس تکلیف نمازی که به سوی بیت‌المقدس خواندیم چیست؟ تکلیف برادرانی که مرده‌اند در حالی که به سوی بیت‌المقدس نماز می‌خواندند، چیست؟

این موضع‌گیری مؤمنان همراه با روایاتی که قبلاً آوردم، نشان می‌دهد که فرمانبرداری و تسلیم از جانب مؤمنان وجود داشته فقط برخی از آنان راجع به نمازشان قبل از تغییر قبله از همدیگر سؤال نمودند و این سؤال، وارد است: اما همه آنان در قبال تغییر قبله راضی بودند و این دستور الهی را شنیدند و از آن اطاعت نمودند و مَثل عالی شدند تا جایی که زمانی به سوی بیت‌الحرام روی برگرداندند که همگی در رکوع بودند. بنا به آنچه در روایت براء بن عازب آمده هنگام تغییر قبله، مسلمانان در نماز عصر در مسجدی بودند که هم‌اکنون «قبلتین» نام دارد، و بنا به روایت انس آنان در نماز صبح در مسجد قبا بودند. و روایات دیگری همگی این حقیقت را بیان می‌دارند که موضع‌گیری مؤمنان در قبال تغییر قبله، یک موضع‌گیری قوی و محکم و موردپسندی بوده است.

اما راجع به موضع‌گیری غیرمسلمانان، باید گفت که همه آنان آشوبگری و اغتشاش شدیدی به صورت زیر اتخاذ کردند:

عکس العمل یهودیان در خصوص تغییر قبله: بزرگترین گروهی که قرآن در ابتدا آورده (یعنی سفهاء) یهودیان بودند به گونه‌ای که آنان به رسول‌الله صلی الله علیه وسلم زمانی که به طرف بیت‌المقدس نماز می‌خواند، سخنان بد و بیراه می‌گفتند، آنان می‌گفتند: اینکه محمد از قبله ما پیروی می‌کند دلیل بر این است



که دین و آئین ما صحیح‌تر است و دین جدید او نادرست است. و هنگامی که قبله تغییر یافت، درباره الله متعال گفتند: «بداء» (یعنی اینکه سخنی بگوید و بعداً از آن پشیمان شود) برای الله جایز است. الله از آنچه می‌گویند بسیار والاتر است. و گفتند محمد صلی الله علیه وسلم به دین پدران خود و کعبه‌شان اشتیاق پیدا کرده است. و به او بد و بیراه می‌گفتند، زیرا حیله اولشان با تغییر قبله از بین رفت پس به ناچار باید به فکر ساخته جدیدی باشند. و این از آنان عجیب نیست، چون این از جمله چیزهایی است که یهودیان با همه پیامبران و بلکه با الله متعال به کار گرفته‌اند، بدانگاه که به آنان دستور داد تا ترنجبین و بلدرچین بخورند، و می‌گفتند: پروردگارا، از خطاهای ما در گذر، در نتیجه آن را به گندم تغییر دادند.

عکس العمل منافقان در خصوص تغییر قبله: منافقان که در هر زمانی وجود دارند دوستان یهود و نصارا، و دشمنان مؤمنان‌اند، در باطل فرو رفتند و راجع به تغییر قبله به همراه یهودیان دروغگو و حیله‌باز سخن گفتند. و این چیز تازه‌ای برای آنان نبود و فقط سخن آقایانشان از یهودیان را کاملاً تکرار می‌کردند همچنان که منافقان جهان اسلام در عصر حاضر انجام می‌دهند.

عکس العمل مشرکان در خصوص تغییر قبله: مشرکان به تار عنکبوت چنگ زدند با این گمانشان که محمد از دین خود برگشته و به دین آباء و اجدادش اشتیاق پیدا نموده، و اینکه تغییر قبله به بیت‌الحرام گام اول برای برگشتن از دین خود است که سرانجام به پیروی از دین و آئین ما منتهی



می‌شود. اینان هنوز بچه‌اند و یک تحلیل ساده، فهم و آگاهی پیامبر و صحابه و رسالت را آشکار نمی‌سازد.[1]

قبله‌ی ما و ویژگیهای امت پیشوا و امت راکد و بی‌حرکت[2]: بسیاری از مردم به سنتها و بدعتهای نیمه شعبان ـ بنا به یکی از آراء که نیمه شعبان زمان تغییر قبله است ـ مشغول‌اند امّا نصوص قرآنی که راجع به امت میانه و الگو برای مردم سخن می‌گوید مرا به خود مشغول کرده و خواب را از من گرفته است. و با دقت به این ویژگیهایی که امت اسلامی را به درجه رهبری و الگو بودن برای مردم می‌رساند، نگاه کردم، ولی اگر هر کس به سرعت به واقعیت کنونی در جهان معاصر بنگرد، امتی بی‌جان و بی‌حرکت را می‌بیند که پشت سر دشمنش حرکت می‌کند و به دنبال زندگی خواری از پس‌مانده‌های ساخته‌ها و تولیدات دیگران می‌دود؛ پس سخن را راجع به ویژگیهای امت پیشوا والگو مطابق نصوص قرآنی، و ویژگیهای امت بی‌جان و بی‌حرکت مطابق واقعیت کنونی برگزیدم؛ تا مسلمانان درد را احساس نمایند و به سوی درمان آن بشتابند.

تغییر قبله در مشخص کردن ویژگیهای امت پویا و زنده امر بسیار مهمی است؛ امتی که در دومین آیات تغییر قبله به طور صریح و ویژگیهای آن آمده است

از لابه‌لای همه نصوص قرآنی به ویژه آیات مربوط به تغییر قبله، برایم این‌گونه ظاهر شده که ویژگیهایی امت پیشوا و الگو به صورت زیر است:

اوّل ـ امت پیشوا، امتی یکتاپرست و یکپارچه و واحد است:

۱- برگرفته از کتاب: «قبله ما میان امتي راکد وبی حرکت وامتی پیشوا»، تألیف: دکتر صلاح سلطان.

۲- همان.



امت پیشوا، امتی است که ایمان دارد پروردگارش یکی است، و این امت به خاطر این انتساب مطمئن و محکم، امتی واحد است که قبله‌ای واحد آن را جمع می‌گرداند. و مصدر اساسی برای تلقی برنامه و منهجش که هیچ‌گونه تعارض و تضادی در آن نیست، وحی است که به صورت قرآن و سنت تجلی پیدا کرده است و بدین خاطر زمانی که الله متعال مسلمانان را به رو کردن به سوی بیت‌المقدس امر فرمود، آنان از این دستور الهی اطاعت کردند، و زمانی که از آنان خواست که به قبله دائمی «کعبه» برگردند، اطاعت کردند و در حالی که در نمازشان در حال رکوع بودند آن هم به صورت بسیار نادر از تسلیم محض به اوامر و نواهی وحی الهی. این توحید و یکتاپرستی، وحدت‌بخش اساسی امت است به همین خاطر امت‌اسلامی، امتی واحد است. مؤمنان این تسلیم و فرمانبرداری محض را تنها به یک اعتقاد درونی و قلبی منحصر نکرده‌اند بلکه عمل و رفتار بیرونی را هم به آن اضافه کرده‌اند به گونه‌ای که یک مسلمان، در پنج وعده نماز و تعداد زیادی از رکعات نمازهای فرض و سنت در هر جا از سرزمین الله باشد، به بیت‌الله الحرام رو می‌کند. این اعتقاد جازم و ممارست عملی به گونه‌ای است که در وجدان و ضمیر هر مسلمان زنده‌ای استقرار یافته که او موحد و یکتاپرست است و به امتی واحد منتسب است. و به همین خاطر در خود آیات قرآنی زیاد به رو کردن به سوی کعبه امر شده است.[1]

مزایایی قبله‌ی مسلمانان:

اوّل: اینکه قبله، رمز توحید خالص است.

کعبه، رمز توحید خالص از تمامی مظاهر شرک جلی و خفی شده است.

۱- همان.



برخی از دلایل این امر عبارتند از:

۱- این گفته ای الله عزوجل: «(ای پیامبر! به خاطر بیاور) زمانی را که محل خانه کعبه را برای ابراهیم آماده ساختیم و (پایه‌های قدیمی) آن را بدو نمودیم (و دستور دادیم که به بازسازی آن بپردازد. هنگامی که خانه کعبه آماده شد، به ابراهیم خطاب کردیم که این خانه را کانون توحید کن و) چیزی را انباز من منمای و خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان و قیام‌کنندگان و رکوع‌کنندگان و سجده‌برندگان (از وجود بتان و مظاهر شرک و از هرگونه آلودگی ظاهری و معنوی دیگر) تمییز و پاکیزه گردان».(حج / ۲۶)

۲- الله متعال سوره حج را با سخن از عقیده خالص قبل از داخل شدن به مناسک حج آغاز کرده، پس ابتدا از قیامت و زنده‌شدن سخن گفته و اینکه الله، حق است و مردگان را زنده می‌گرداند و به بندگان ظلم نمی‌کند. و با سرزنش کسانی که الله را به فریاد می‌خوانند، توقف نموده است؛ آنجا که می‌فرماید: «آنان جز الله چیزهائی را به فریاد می‌خوانند و می‌پرستند که نه زیانی می‌توانند بدیشان برسانند و نه سودی را. این، سرگشتگی فراوان، و گمراهی بسیار دور (از حق و حقیقت) است». (حج / ۱۲)

و تأکید کرده که الله بندگان مؤمنش را یاری می‌کند و الله میان یهودیان و مسیحیان و ستاره‌پرستان داوری خواهد کرد، و همه هستی تسبیح الله متعال را به جای می‌آورد و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، و خورشید و ماه و ستاره ها و کوهها و درختان و جانوران و بسیاری از مردمان برای او سجده می‌کنند و به تسبیح و تقدیس او مشغول و سرگرم‌اند. و بسیاری از مردمان هم ـ که غافل بوده و برای الله سجده نمی‌برند ـ عذابشان حتمی است. و همانا الله یکتا به دست خودش است که نافرمانان را داخل آتش دوزخ و فرمانبرداران را



داخل بهشت گرداند. همه اینها قبل از آن است که الله متعال شروع به سخن از حج و ندای مردم برای حج، کرده باشد.

۳- در ابتدای سخن از مناسک حج، آیات قرآن به طور قاطع در جمع میان توحید خالص و برپای داشتن مناسک حج می‌آید. (حج / ۲۹-۳۱)

۴- از بزرگترین پیامهای ربانی در سیره نبوی از بین بردن شرک و بت‌پرستی و بحت آزمائی و فال‌بینی با تیرها در اطراف کعبه و داخل و خارج بیت‌الحرام است به گونه‌ای که برائت و بیزاری از مشرکان به صورت قوی در تنها سوره‌ای که خالی از «بسم الله الرحمن الرحیم» است یعنی سوره توبه، آمده به گونه‌ای که با اعلان جنگ علیه شرک پیرامون کعبه شروع می‌شود. (توبه / ۱-۳)

حقیقت این است که شرک امروزی، بتهای نصب شده و محسوسی ندارد که مردم برایش سجده کنند، بلکه شرک، شهوات سرکشِ هواهای نفسانی و اموال هنگفت و مقام و منصب است که برخی به آن چشم می‌دوزند و با این کار الله را از خود خشمگین می‌سازند و به دنبال مشرکان جهت کسب نعمتها و امکانات مادی یا از ترس نداری می‌دوند. و این کلام پروردگار است که این شرک قلبی را رسوا می‌سازد آنجا که می‌فرماید: «همانا کسانی غیر از الله را که می‌پرستید، توانائی روزی رساندن به شما را ندارند، پس روزی را از پیشگاه الله بخواهید و او را بندگی و سپاسگزاری کنید، (و بدانید که سرانجام برای حساب و کتاب و سزا و جزا) به سوی او برگردانده می‌شوید». (عنکبوت / ۱۷)

دوّم: اینکه قبله، رمز وحدت قوی می باشد:

هر وحدتی که بر پایه توحید و تقوای الله و عبادت نیکوی او نباشد، آن وحدت، بی‌اساس و از بین رفتنی است. الله این وحدت را به این توحید و اخلاص برای الله به وسیله بندگی ربط داده است؛ آنجا که می‌فرماید: «(و بدیشان گفتیم



به اقوام خود برسانند که) این (پیامبران بزرگی که بدانان اشاره شد، همگی) ملت یگانه‌ای بوده (و آئین واحد و برنامه یکتائی دارند) و من پروردگار همه شما هستم، پس تنها از من بهراسید (چرا که ملت واحد، با برنامه واحد، باید از الله واحد بترسد و خویشتن را از عذاب و عقاب او به دور دارد)». (مؤمنون / ۵۲)

در جای دیگری می‌فرماید: «این (پیامبران بزرگی که بدانان اشاره شد، همگی) ملت یگانه‌ای بوده و (آئین واحد و برنامه واحدی دارند) و من پروردگار همه شما هستم، پس تنها مرا پرستش کنید (چرا که ملت واحد، با برنامه واحد، باید رو به الله واحد کند)».

هرگاه ما از کعبه به عنوان رمز توحید خالص حرف می‌زنیم، این امر امت را از وحدانیت عقیده‌اش به وحدت صفوفی که باعث می‌شود هر مسلمانی بر روی زمین حداقل پنج بار در هفده رکعت و در نمازهای سنت سیزده رکعت و گاهی در رمضان به بیش از بیست رکعت هم می‌رسد، بکشاند. این بدان معناست که همه افراد این امت به رشته کعبه چنگ زده‌اند و به همین خاطر قبله رمزی شده در حدیثی که بخاری با سند خود از انس روایت کرده که وی گوید: «أن النبی صلی الله علیه وسلم رأی نخامهٔ فی القبلهٔ، فشق ذلک علیه حتی رُئی فی وجهه، فقال: إن أحدکم إذا قام فی صلاته، فإنه یناجی ربه أو إن ربه بینه و بین القبلهٔ»[1]: «پیامبر صلی الله علیه وسلم آب بینی را در طرف قبله دید، این امر برایش سخت بود تا جایی که از چهره‌اش دیده می‌شد، آنگاه فرمود: همانا هر یک از شما وقتی که در نماز است، با پروردگار خویش مناجات و راز و نیاز می‌کند ـ یا همانا پروردگارش بین او و قبله است».

حقیقت این است که اصطلاح اهل قبله که از این حدیث و دیگر احادیث گرفته شده، رمز وحدت امت، و آرزوی همیشگی شده که این امت در سیاست و

[1]- صحیح البخاری، ابواب المساجد، باب حک البزاق بالید من المسجد، شماره ۳۹۷.



اقتصاد و آموزش و آباد کردن سرزمینها و رشد دادن خوبی‌ها یا تزکیع افـرادش و عدم جواز بیرون کردن احدی از اسلام مادامی که به قبلۀ ما نماز می‌خواند، جمع شود.

نمونه های از رمز بودن قبله برای وحدت قوی امت: آنچـه در زیـر می آیـد نشان‌دهنده رمز بودن قبله برای وحدت قوی است:

۱- آنچه طحاوی در عقیده‌اش ذکر کرده که: «اهـل قبلـه‌مـان را مسـلمان و مؤمن می‌نامیم مادامی که به تمامی آنچه که پیامبر صلی الله علیه وسـلم آورده، اعتراف کنند و پیامبر صلی الله علیه وسلم را در هر چیزی که فرموده و خبر داده، تصدیق نمایند».

۲– ابن تیمیه در «الفتاوی» می‌گوید: «مذهب اهـل سـنت و جماعـت تقریـر کرده و کتاب و سنت هم بر آن دلالت می‌کند که آنان احدی از اهل قبلـه را بـه خاطر گناهی تکفیر نمی‌کنند و احدی را به خاطر ارتکاب عمـل حرامـی از قبیـل زنا، دزدی و شراب‌خواری از دایره اسلام خارج نمی‌کنند تا زمانی کـه ایـن عمـل متضمن ترک ایمان نباشد. اما اگر متضمن ترک ایمان به چیزهایی باشد کـه الله به آن امر نموده، مانند ایمان بـه الله، فرشـتگان، کتابهـای آسـمانی، پیـامبران، و زنده‌شدن پس از مرگ، در این صورت کافر و از دایره اسلام خارج می‌شود».

امّا وقتی که مذهب‌گرایی و حزب‌گرایی در میان افراد ملت زیاد شود که منجر به ناسازگاری و اختلاف و کُشت و کشتار و دشمنی می‌شود تا جـایی کـه خـونی که در دنیا می‌ریزد، خون مسلمان به دست برادر مسلمانش است و قدرت جهانی از این امر به طور آشکار و پنهـان حمایـت و تقویـت مـی‌کنـد، آن وقـت انسـان پیوسته این امید را دارد که امت اسلام علی‌رغم اختلافات زیادش، پیرامون کعبـه هیچ اختلافی ندارد و ندیده‌ایم که احدی در هر جای دنیا بجز کعبه دیگران را به



نماز فرا بخواند و این امر عنوانی بر این وحدت شده آن هم برای کسانی که راه‌ها و شیوه‌های مختلفی دارند و در تاریکی‌های تعصب نژادی یا مذهب‌گرایی متفرق شده‌اند و در تفرقه و اختلاف دستور شیاطین جن و انس را اجابت نموده و ندای پیامبر صلی الله علیه وسلم را رها کرده‌اند.

در حقیقت پشت هر فرقه‌ای، فهم نادرستی وجود دارد و پشت هر خونی که ریخته می‌شود عقل و اندیشه تکفیری وجود دارد به گونه‌ای که مسلمان خون هیچ مؤمنی را حلال نمی‌داند، چون این امر فاعلش را در آتش دوزخ جاودان می‌سازد.

۳- اینکه قبله، رمز امنیت و آرامش است: الله متعال برای کعبه ارزش و احترام خاصی در دلهای تمام مردم قرار داده تا جایی که وقتی که مردم دچار شرک و بت پرستی شدند زمانی که خواستند کعبه را بسازند نگذاشتند که مهریه حرام یا مال ربوی یا مالی که به ظلم به دست آمده در آن صرف کنند، و بر حرمت بیت‌الحرام و تحریم پیکار در مسجدالحرام یا اطراف آن متفق شدند، و اسلام این عرف خوب را تأیید کرد و به گونه‌ای شد که هر انسان زنده‌ای در این مکان در امن و امان است و هر انسان یا پرنده یا حیوانی به آن انس و الفت می‌گیرد.

۴- اینکه قبله، رمز اعتدال و میانه روی است. به روشنی، ارتباط قبله با اعتدال و میانه‌روی آشکار می‌گردد آنجا که در قرآن در سیاق تغییر قبله از مسجدالأقصی به مسجدالحرام، این امت یک بار به اعتدال و میانه‌بودن موصوف شده است (بقره / ۱۴۲-۱۴۳).

۵- قبله، رمز تحمل مسئولیت راجع به مقدسات اسلامی‌مان است: ابتدا قبله به سوی بیت‌المقدس بود، بیت‌المقدسی که در احساس و وجدان و ضمیر هر مسلمانی، «اوّلینِ دو قبله، سوّمینِ حرم (پس از مکه و مدینه) و محل اسراء



ومعراج سرورِ جهانیان، حضرت محمدص» شد. و آیات قـرآن در هـر مسـلمان و مؤمنی مسئولیتش را در قبال مسجدالأقصی که اسیر صهیونیسـت‌هـای متجـاوز است و در قبال ملت فلسطین که دهها سال است که گرفتار این صهیونیسـت‌هـا شده‌اند، خاطرنشان و گوشزد می‌نماید. لازم به ذکر اسـت کـه صهیونیسـت‌هـای متجـاوز و سـتمگر نقشـه اسـتیلا بـر دیگـر مقدسـات از قبیـل حـرم نبـوی و مسجدالحرام را در سر دارند، و نصوص دینی با بیـان واضـح و اسـتدلال روشـن بیـان کـرده کـه یهودیـان در هـر زمـانی سـعی مـی‌کننـد کـه مسـلمانان را از مسجدالحرام بازدارند خواه از طریق جنگ نظامی یا به وسیله فتنه‌ها و حیله‌هـای تبلیغاتی باشد. راههای بازداشتن و منع از مقدسات و اشغال سرزمینها و اهانت به آبرو، متنوع است. و این نیاز به احساس همیشگی دارد کـه آیـات قرآنـی زیـر در اعماق درون و وجدانش دائماً تکرار شود.

خلاصه‌ی ازدانستنی‌های ما درباره‌ی قبله(وحقوق آن بر دوش ما):

۱- قبله اوّل و موقت (مسجدالأقصی) و قبلهٔ دوّم و همیشگی (مسجد الحرام) دارای قداست بزرگی در دل و عقل و وجدان هر مسلمان راستینی است.

۲- با استقراء علمی و تحلیل منهجی آیات قبله در قرآن، و سنت بـه وضـوح آشکار می‌گردد که هر دو قبله از جانب دشمنان به صورت همیشگی مورد تهدیـد و هجوم قرار می‌گیرند. و این چیزی است که موجب حمایت آن دو قبلـه هنگـام تجاوز، و موجب آمادگی همیشگی برای حمایت آنهاست.

۳- با وجودی که تغییر قبله، یک موضوع داخلی مسلمانان بود به گونه‌ای که از یهودیان و مسیحیان و مشرکان خواسته نشده بود کـه بـه بیـت‌الله الحـرام رو کنند، اما با این وصف آنان با آشوبگری و فتنه‌انگیـزی زیـاد علیـه مسـلمانان بـا



قضیه تغییر قبله مقابله نمودند و تجاوز آنان تا حد تجـاوز بـر قداسـت الله متعـال رسید.

۴- از طرف دیگر موضع‌گیری مسلمانان در قبال تغییـر قبلـه خیلـی جالـب و نیکو بود به گونه‌ای که در حالت رکوع به سوی قبله جدید روی برگرداندنـد کـه این نشانی از پیروی نادر جهت فرمانبرداری هرچه سریعتر از امر ربانی بود.

۵- آیات قبله ویژگیهای امت پیشوا را این چنین بیان کرده کـه امـت پیشـوا، امتی یکتاپرست و واحد است؛ دارای پیشینه علمی در هر علم سودمند برای تمام بشریت است؛ صاحب مـنهج و روش خـاص تربیتـی و پرورشـی جهـت ارتقـای متوازن و هماهنگ افراد و خانواده‌ها و جوامع و مؤسسات در جنبه‌هـای روحـی و اخلاقی و فکری و جسمی و تمدنی است؛ همچنین امت پیشوا دارای اسـتقلال و سیادت قوی است.

۶- امت راکد و بی‌حرکت، عقیده‌اش فاسد است؛ عقل و اندیشه‌اش خشـک و بسته است؛ قلبهایش سخت و سفت است؛ خوراکش از دست رنج خودش نیست؛ و محل اقامتش از آن خودش نیست.

۷- برای تحول از امت راکد و بی‌حرکت به امت پیشوا واجب است که قبل از عمل آرزو کنیم که قبله به صورت عملی نه قـولی، رمـز توحیـد خـالص و بسـتر وحدت و اتحاد میان تمام اهل قبله باشد و از اندیشه تکفیـر دوری کنـیم؛ و آرزو کنیم و سپس آن را عملی سازیم که قبله، رمز اشاعه امن و امنیت بـرای تمـامی اهل قبله باشد؛ و قبله، رمز اعتدال و میانه‌روی در عقیده و اخلاق و قانونگـذاری باشد؛ همچنین آرزو کنیم و سپس آن را عملی سازیم که مسئولیت‌مان به صورت فردی و ملی و حکومتی راجع به آزادسازی و حمایت قبلـه اوّل و دوّم‌مـان را بـه خوبی ادا کنیم.[۱]

۱- ازکتاب «قبله ما میان امتي راکد و بي حرکت و امتي پیشوا».



آیا برای زن مسلمان جایز است گرد نبندی که بر آن تصویر مسجد الاقصی یا کعبه شریف حک شده باشد را بر گردن آویزد؟:

آویختن گردنبندی که بر آن تصویر کعبه یا مسجد الاقصی باشد ایرادی ندارد، مگر آنکه بقصد تبرک به این اماکن معظم باشد که در اینحالت پوشش آن جایز نیست، همچنین اگر بر آن اسم جلاله الله یا کلمه و آیتی از قرآن حک شده باشد باز آویزان کردن آن جایز نیست چون موجب امتهان و بی حرمتی به آنست.[1]



[1]- سایت (الإسلام سؤال وجواب).



مبحث پنجم:

چگونه مسجد الاقصی را یاری کنیم؟[1]

نبرد و پیکار مسلمانان تا برپایی قیامت ادامه دارد و هتک حرمت مقدسات اسلامی توسط صهیونیستها نیز تا مدتی وجود دارد، این طبیعت رویارویی بین حق و باطل است، باطل صدایش را بلند کرده نمیتواند و تأثیرگزار نمیشود، مگر به علت ضعف مسلمانان و تفرقه و اختلاف و نادانی شان نسبت به طبیعت مبارزه.

مسجد اقصی شریف اولین قبله و سوم حرم مسلمانان، توسط صهیونیست ها با استناد به دلایل واهی و دروغین مورد هدف قرار گرفته است، اسرائیل با گام های ثابت و شتابان خود به سوی یهودی سازی مسجد اقصی در حرکت است، البته بعد از این که گام بزرگی در یهودی سازی شهر قدس برداشته است.

جالب است که گام های شتابان یهودی سازی مسجد اقصی در سایه پوشش مستقیم و غیر مستقیم حکومتی، با گفتگوها بین اسرائیل و حکومت فلسطین همزمان شده است!

خیلی زشت و قبیح است که حکومت های رسمی عربی به صورت عموم، نسبت به اجراآت صهیونیستها علیه اولین قبله و سومین حرم شریف، هیچ ابراز ناراحتی نکرده و به آن توجهی ننموده اند.

واضح است که هزاران جریب از سرزمین و منازل فلسطینیان که در محیط مسجد اقصی واقع است، بعد از نبرد سال۱۹۶۷ م توسط صاحبان شان رها شده است؛ چون برخی از فلسطینی ها به کناره غربی فرار کرده و تعداد زیادی به کشورهای عربی و کشورهای غربی آواره و پناهنده شده اند.

---

[1]- نویسنده: د. جمال نصار، ترجمه: استاد عبدالخالق احسان حفظه الله تعالی.



هویدا است که همکاری محکم و استواری بین حکومت صهیونیستی و گروه های یهودی متخصص در اجرای پروژه یهودی سازی شهر بیت المقدس وجود دارد.

راهکارهای نصرت و یاری مسجد اقصی:

بر خلاف توطئه جوامع بین المللی و پشتیبانی شان از اسرائیل اشغاگر؛ برخی عواملی وجود دارد که ممکن است با یکجـایی شـان بتـوان مسـجد اقصـی را حمایت کرد و قضیه فلسطین را در قلب های مسلمانان زنده نگهداشت نه ایـن که قضیه فلسطین را یک مسئله ناچیز و موقت دانسته و تهدید صهیونیست ها جدی گرفته نشود، اینک به بیان این عوامل میپردازیم:

اول: نقش افراد:

۱): دعا: دعا سلاحی است که بسـیاری از آن غافـل شـده و برخـی آن را سبک می پندارند، باید اوقات اجابت را جستجو نموده و بـرای نصـرت و یـاری مسجد مبارک اقصی دعا نماییم، دعای سلاحی است که حامل آن خسته نمـی شود؛ اما نباید بگوییم: جز دعا کاری کرده نمـی تـوانیم؛ چـون توانـایی دعـا و کارهای دیگری را داریم، از جمله آثار دعا ایجاد انگیزه برای دعا کننده به خاطر انجام بیشتر اعمال می باشد.

۲) آشنایی به تاریخ مسجد اقصی، تلاش برای اشـتراک بـه مناسـبت هـا و فعالیت های که مربوط به فلسطین و قضیه مسجد اقصی باشد، برای ایـن کـه بدانیم نصرت مسجد اقصی چگونه تحقق می یابد، باید آگاه شـوم کـه چگونـه شکست صورت گرفت و برای این که راه نجات را ترسیم کنیم باید بفهمیم که این مشکلات چگونه واقع شده است؟

۳) رجوع به سوی الله متعال و آزادی نفوس از بندگی غیرالله، انانیت، افکـار نادرست و فشار شهوات و دوری از گناهان و معصیتها؛ چون از مهمترین اسباب



تسلط دشمنان بر ما، آلوده بودن به گناهان و زشتکاری هاست.

۴) حقیر نداستن تلاش های دیگران برای نصرت مسجد اقصی، هر چند اندک باشد و احساس و درک مشکلات فلسطینیان و کیفیت زندگی شان با روح و نفس مان.

۵) صحبت کردن همراه خویشاوندان، همکاران و دوستان در مورد وظیفه ما در قبال مسجد اقصی و توانایی ما برای نصرت آن.

دوم: نقش خانه و خانواده:

۱) تلقین مادران و مربیان، محبت الله و رسولش و محبت مسجد اقصی را به اطفال و این که فلسطین قضیه امت است، و تمرین شان بر صبر و تحمل پذیری توسط کتاب های برگزیده شده و اشعار و سروده های ثبت شده.

۲) مقاطعه با شرکت ها و کالاهای مورد حمایت کیان صهیونیستی، به خصوص اگر از کالاهای غیر ضروری باشد؛ چون این گونه می توان سبک زندگی را تغییر داده و کمکی به نفع فلسطین نمود.

۳) اهتمام به معلومات مؤثق و ترکیز شده در مورد قضیه فلسطین، با رشد توانایی فرزندان بر گفتگو، مناظره و مجادله به بهترین روش و تلاش به حضور در کنفرانس ها و گردهمایی ها در رابطه به فلسطین و ثبت کوتاه برخی مسایل ضرور و مرتبط و نشر و پخش آن.

۴) بی توجهی به بازنشستگی بازنشستگان و ذلت ذلیلان، همراه با کامل ساختن نیت راستین برای نصرت مسجد اقصی، و تهیه صندوق کوچک پس انداز (قلک) به نام قلک اقصی)، تا این که فرزندان معانی بذل و بخشندگی را بدانند.

۵) اهتمام به بازی های آموزشی برای اطفال، از جمله بازی اقصی که در آن



اقصی را معرفی نموده و واضح می سازد که (قبة الصخره) بخشی از مسجد اقصی بوده و مسجد اقصی نمی باشد، و هم چنان آگاه ساختن اطفال از خلال آیات قرآنی و احادیث نبوی به فضایل مسجد مبارک اقصی.

سوم: نقش رسانه ها

۱) نشر اخبار مسجد اقصی و احوال آن از خلال شرکت در برنامه های پخش مستقیم و برنامه های پرسش و پاسخ توسط رادیو و تلویزیون و پایگاه های انترنتی و شرکت در نشر و پخش تصاویری از فلسطین به تمام جهان.

۲) تشکیل مؤسسات اسلامی رسانه‌ی به منظور روشنایی اندازی بر قضیه مسجد اقصی و شناساندن آن به تمام جهان و تأکید بر نقش ارزنده رسانه ها در ایجاد حمایت سیاسی و حمایت منطقه‌ی و جهان در خدمت قضیه فلسطین.

۳) تأسیس کانال ماهواره‌ی خبررسانی، جهانی به زبان انگلیسی که هدف آن رساندن صدای مسلمانان به تمام جهان بوده و اخبار مربوط به زنان و مردان اسیر و آواره فلسطین را انعکاس دهد.

۴) حمایت از مقالات و گزارشات روزنامه ی همراه عکس و دلایلی که حجم مشکلات مسجد مبارک اقصی را واضح سازد.

چهارم: نقش فرهنگیان و ادیبان:

۱) حرکت به سوی همه افراد جامعه و دوری از بی خبری، اقدام قوی به سوی آگاهی عام اسلامی و آگاه سازی اقشار مختلف جامعه نسبت به قضیه فسطین و مسجد اقصی.

۲) نوشتن مقالات در روزنامه ها در مورد همه چیزی که به مسجد مبارک اقصی و قدس ارتباط می گیرد، و تألیف کتاب های درین زمینه و فعال سازی قضیه فلسطین با نشر اخبار آن و خواسته ها و توقعات آن از هر مسلمان.



۳) تبدیل فعالیت های فردی و پراکنده به فعالیت های گروهی و منظم با تأسیس مؤسسات و جمعیت ها تا افکار و اندیشه ها یکجا شده و تأثیر فوق العاده داشته باشد.

۴) جلوگیری از رسانه های تباهکن غربی و اسرائیلی و رد شبهات و اباطیل شان در مورد مسجد اقصی، با استفاده از نوشتن مقاله ها و وسایل ارتباط جمعی مختلف و گوناگون.

پنجم: نقش امامان، خطیبان، دعوتگران و مصلحان:

۱) آماده کردن خطبه ها و تقدیم آن که مردم به مشارکت در حمایت از مقدسات اسلامی تشویق نماید، و معرفی نمونه های جاویدان از قهرمانان امت اسلامی.

۲) دعوت به وحدت کلمه، یکجا سازی تلاش ها، و دعوت به همبستگی جوامع، نصیحت به هر مسلمان و دوری از منازعه و اختلافات.

۳) زنده سازی نقش مسجد در اهتمام به قضایای حیاتی مسلمانان و تخصص بخشی از کتابخانه مسجد به کتاب های مربوط به مسجد اقصی و فلسطین.

ششم: نقش جمعیت های محلی، نمایندگی های شغلی، انجمن ها و مؤسسات:

۱) حمایت مادی و معنوی قضیه فلسطین، راه اندازی فعالیت های مختلفی که از اقصی دفاع نموده و اعضا را آگاه ساخته و به نصرت اقصی تشویق و ترغیب نماید.

۲) تأسیس کمیسیون های دفاع از مسجد اقصی و ایجاد مؤسسه یا صندوقی تحت نام صندوق عربی تعاونی فلسطینی، این کمیسیون نشست های به همه



کشورهای عربی داشته باشد.

۳) دعوای قضایی علیه هر شخص و جریان حکومتی و غیر حکومتی که به مقدسات و دین ما توهین روا می دارند و کشف پلان های شوم شان.

۴) پیام رسانی بـه حاکمـان و صـحبت کـردن همـراه شـان و بـرانگیختن احساسات شان برای نصرت مسجد اقصی، اگر چه در حد کار سیاسـی باشـد و دفاع از عربی و اسلامی بودن اقصی در نشست های بین المللی.

ختم کتاب ولله الحمد، زمستان سال: ۱۴۰۲





فهرست مصادر ومراجع

۱. أباطيل يجب أن تمحى من التاريخ، إبراهيم شعوط، ناشر: المكتب الإسلامی، چاپ ششم، ۱٤۰۸هـ - ۱۹۸۸م.

۲. الأبعاد السياسية لمفهوم الأمن فی الإسلام، مصطفی منجود، انتشارات: المعهد العالمی للفكر الإسلامی، ۱٤۱۷هـ- ۱۹۹٦م.

۳. ابوبکر رجل الدولة، مجدی حمدی، انتشارات: دار طيبة، رياض، چاپ نخست، ۱٤۱٥ هـ.

٤. الإتفان فی علوم القرآن، جلال الدين عبدالرحمن سيوطی، انتشارات: دار ابن كثير، دمشق، بيروت، چاپ نخست: ۱٤۰۷هـ- ۱۹۸۷م.

٥. إتمام الوفاء فی سيرة الخلفاء، محمد خضری بگ، انتشارات: دار المعرفة، بيروت، چاپ نخست: ۱٤۱۷هـ- ۱۹۹٦م.

٦. الاجتهاد فی الفقه الإسلامی: ضوابطه و مستقبله، عبدالسلام سليمانی، ناشر: وزارت اوقاف كشور مغرب، ۱٤۱۷هـ- ۱۹۹٦م.

۷. الإحسان في تقريب صحيح ابن حيان، علاء الدين علی بن بلبان فارسی، انتشارات: موسسه الرساله، بيروت، چاپ نخست: ۱٤۱۲هـ- ۱۹۹۱م.

۸. الأحوال الشخصية، أبو زهره.

۹. أخبار القضاة لوكيع، وكيع محمد بن خلف بن حيان، چاپ اول، چاپخانه: مطبعه الاستقامة، قاهره: ۱۳٦٦هـ- ۱۹٤۷م.

۱۰. أخبار عمر وأخبار عبدالله بن عمر، علی طنطاوی و ناجی طنطاوی، انتشارات: المكتب الإسلامی، چاپ هشتم: ۱٤۰۳هـ- ۱۹۸۳م.



١١. الإدارة العسكرية فى الدولة الإسلامية نشأتها وتطورها حتى منتصف القرن الثالث الهجرى، د. سليمان بن صالح بن سليمان آل كمال، انتشارات: جامعة أم القرى.

١٢. الإدارة العسكرية فى عهد عمر بن الخطاب، د. فاروق مجدلاوى و روائع مجدلاوى، اردن، لبنان، قطر، چاپ دوم: ١٤١٨هـ- ١٩٩٨م.

١٣. أدب الإملاء والاستملاء، أبوسعيد عبدالكريم بن محمد سمعانى، انتشارات: دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٠هـ/١٩٨٣م.

١٤. أدب صدر الإسلام د. واضح العمد.

١٥. الأدب في الإسلام في عهد النبوة وخلافة الراشدين، د. نايف معروف، انتشارات: دار النفائس، چاپ نخست: ١٤١٠هـ- ١٩٩٠م.

١٦. استخلاف أبى بكر الصديق، جمال عبدالهادى و دكتر وفاء محمد رفعت جمعة، انتشارات: دارالوفاء، منصورة، چاپ نخست: ١٤٠٦هـ- ١٩٨٦م.

١٧. الاستيعاب فى معرفة الأصحاب، أبو عمربن عبدالبر، انتشارات: دار الكتب العربى، بيروت.

١٨. الإسرائيليات فى التفسير والحديث، محمد حسين ذهبى، انتشارات: دار الإيمان دمشق، چاپ دوم: ١٤٠٤هـ- ١٩٨٥م.

١٩. الإسلام والحضارة، اثر: كنفرانس جهانى جوانان، مباحث مطرح شده در چهارمين گردهمايى كنفرانس جهانى جوانان در ٢٧ ربيع الثانى ١٣٩٩هـ در رياض، انتشارات: دار العلم للطباعة، عربستان سعودى، چاپ دوم.

٢٠. الإسلام وحركة التاريخ، أنور جندى، انتشارات: دار الكتاب المصرى، چاپ نخست: ١٩٨٠م.



۲۱. أشهر مشاهير الإسلام في الحروب والسياسة، رفيق بك عظم، انتشارات: دار الرائد العربی، بیروت، لبنان، چاپ ششم: ۱٤۰۳هـ- ۱۹۸۳م.

۲۲. الإصابة فی تمییز الصحابة، أحمد بن علی بن حجر، انتشارات: دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ نخست: ١٤١٥هـ- ١٩٩٥م.

۲۳. أصحاب رسول الله ﷺ، محمود مصری، انتشارات: مكتبة أبی حذيفة السلفی، چاپ نخست: ١٤٢٠هـ-١٩٩٩م.

٢٤. أصول التربية، نحلاوی.

۲۵. الاعتقاد على مذهب السلف، أهل السنة والجماعة، أبو بكر أحمد بن حسين بيهقی، ناشر: نشاط آباد، فیصل آباد: پاکستان.

٢٦. إعلام الموقعين عن رب العالمين، شمس الدين أبو عبدالله محمد بن أبی بكر ابن القيم، تحقيق: محمد محی الدين عبدالحميد، انتشارات: المكتبة العصرية، صيدا- بيروت، چاپ: ١٤٠٧ هـ.

۲۷. الأعلام، زرکلی، انتشارات: دار العلم للملايين، بيروت، لبنان، چاپ ششم: ١٩٨٤م (تراجم- حديث).

۲۸. الأغانی، اصفهانی، أبو فرج علی بن حسين، انتشارات: دار الثقافة، بيروت، ١٩٦٠م- ١٣٨٠هـ.

۲۹. اقتصاديات الحرب في الإسلام- د. غازی، انتشارات: مكتبة الرشد، رياض، چاپ نخست: ١٤١١هـ- ١٩٩١م.

۳۰. الاكتفاء لما تضمنه من مغازی رسول الله والثلاثة الخلفاء، ابو ربيع سليمان كلاعی اندلسی، ناشر: عالم الكتاب، بيروت، چاپ نخستک ١٤١٧هـ- ١٩٩٧م.



۳۱. الإمارة والرد علی الرافضة، أبو نعیم اصفهانی، انتشارات: مکتبة العلوم و الحکم چاپ نخست: ۱٤۰۷ه.

۳۲. الأموال، أبو عبید قاسم بن سلام، تحقیق: محمد خلیل هراس، انتشارات: دار الفکر، بیروت، چاپ دوم: ۱۳۹۵ه.

۳۳. أمیرالمؤمنین عمر بن الخطاب الخلیفة المجتهد، عمرانی ۱٤۰٦ه-۱۹۸٦م، چاپ مشترک از لجنه نشر و إحیاء التراث.

۳٤. أنس بن مالک الخادم الأمین والمحب العظیم، عبدالحمید طهماز، دارالقلم، دمشق، چاپ چهارم: ۱٤۰۷ه- ۱۹۸۷م.

۳۵. الأنصار فی العصر الراشدین، دکتر حامد محمد خلیفة، پایان علمی که چاپ نشده است.

۳٦. أهل الذمة فی الحضارة الإسلامیة، حسن الممی، انتشارات: دارالغرب الإسلامی، چاپ نخست: ۱۹۸۸م.

۳۷. أهل الفسطاط: د. صالح أحمد العلی، انتشارات: شرکة المطبوعات للتوزیع و النشر، بیروت، لبنان، چاپ نخست: ۲۰۰۰م.

۳۸. أولیات الفاروق، د. غالب عبد الکافی القرشی، انتشارات: المکتب الإسلامی، بیروت و مکتبة الحرمین، ریاض، چاپ نخست: ۱٤۰۳ه-۱۹۸۳م.

۳۹. الأیام الأخیرة فی حیاة الخلفاء، د. إیلی منیف شهلة، انتشارات: دار الکتاب العربی، دمشق، قاهره، چاپ نخست: ۱٤۱۸ه- ۱۹۹۸م.

٤۰. البحریة فی مصر الإسلامیة و آثارها الباقیة، سعاد ماهر، ناشر: دار المجمع العلمی، جده: ۱۳۹۹ه-۱۹۷۹م.

٤۱. البدایة والنهایة، أبو الفداء حافظ ابن کثیر دمشقی، ناشر: دار الریان، قاهره، چاپ نخست: ۱٤۰۷ه- ۱۹۸۸م.



٤٢. تاريخ الإسلام فی عهد الخلفاء الراشدين، محمد أحمد ذهبی، ناشر: دار الكتاب العربی، چاپ نخست: ١٤٠٧هـ- ١٩٨٧م.

٤٣. التاريخ الإسلامی مواقف وعبر، د. عبدالعزيز عبدالله حميدی، ناشران: دار الدعوة، اسكندريه، دار الأندلس الخضراء، جده، چاپ اول: ١٤١٨هـ- ١٩٩٨م.

٤٤. التاريخ الإسلامی العام، علی حسن إبراهيم، ناشر: مكتبة النهضة المصرية- قاهره.

٤٥. تاريخ الأمم والملوك، أبو جعفر طبری، ناشر: دار الفكر، بيروت، چاپ نخست: ١٤٠٧هـ- ١٩٨٧م.

٤٦. تاريخ الخلفاء، جلال الدين سيوطی، ناشر: دار صادر، بيروت، چاپ نخست: ١٤١٧ه- ١٩٩٧م.

٤٧. تاريخ الدعوة الإسلامية فی زمن الرسول ﷺ والخلفاء الراشدين، د.جميل عبدالله مصری، ناشر: مكتبة الدار، مدينه منوره، چاپ نخست: ١٤٠٧هـ- ١٩٨٧م.

٤٨. تاريخ القضاء في الإسلام، د.محمد زحيلی، ناشر: دار الفكر المعاصر، بيروت و دار الفكر، دمشق، چاپ نخست: ١٤١٥هـ- ١٩٩٥م.

٤٩. تاريخ المدينة، عمر بن شبة نميری، تحقيق: فهيم محمد شلتون، ناشر: دار الأصفهانی، جده.

٥٠. تاريخ اليعقوبی، احمد بن يعقوب بن جعفر، ناشر: دار صادر، بيروت، لبنان.

٥١. تاريخ بغداد أو مدينة السلام، حافظ أحمد بن علی خطيب بغدادی، ناشر: دار الكتاب العربی.



۵۲. تاریخ دمشق، ابو القاسم علی بن حسن بن عساکر، تحقیق: مطاع طرابیشی، ناشر: مطبوعات مجمع اللغة العربیة- دمشق.

۵۳. تبصیر المؤمنین بفقه النصر والتمکین، د.علی محمد صلابی، ناشر: مکتبة الصحابة، چاپ نخست: ۱٤۲۲- ۲۰۰۱م.

۵٤. التبیان في آداب حملة القرآن، نووی، ناشر: دار القرآن الکریم، بیروت.

۵۵. تراث الخلفاء الراشدین فی الفقه والقضاء، د.صبحی محمصانی، ناشر: دار العلم للملایین، چاپ نخست: ۱۹۸٤م.

۵٦. التربیة القیادیة، منیر غضبان، ناشر: دار الوفاء، منصوره، مصر، چاپ نخست: ۱٤۱۸هـ- ۱۹۹۸م.

۵۷. ترتیب وتهذیب البدایة والنهایة، خلافت عمر، د.محمد بن صامل سلمی، ناشر: دار الوطن، چاپ نخست: ۱٤۱۸هـ- ۱۹۹۷م.

۵۸. تفسیر ابن کثیر: ابن کثیر قرشی، ناشر: دار الفکر و دار القلم، بیروت- لبنان چاپ دوم.

۵۹. تفسیر الرازی، فخر الدین أبو عبدالله محمد بن عمر، ناشر: دار إحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم.

٦۰. التمکین للأمة الإسلامیة في ضوء القرآن الکریم، محمد السید محمد یوسف، ناشر: دار السلام، مصر، چاپ نخست: ۱٤۱۸هـ- ۱۹۹۷م.

٦۱. جامع الأصول فی أحادیث الرسول، أبو سعادات مبارک بن محمد جزری.

٦۲. جامع بیان العلم و فضله، ابن عبدالبر، ناشر: دار الکتب العلمیة، ۱۳۹۸هـ، بیروت.



٦٣. الجامع لأحكام القرآن، قرطبی، ناشر: دار الكتاب العربی، قاهره، چاپ دوم: ١٩٨٧م.

٦٤. الجهاد فی سبيل الله، عبدالله قادری، ناشر: دار المنارة، جد، چاپ دوم: ١٤١٣هـ- ١٩٩٢م.

٦٥. الحرب النفسية د. أحمد نوفل، دار الفرقان، عمان، طبعة عام ١٤٠٧ هـ- ١٩٨٧م.

٦٦. حركة الفتح الإسلامی، شكری فيصل، ناشر: دار العلم للملايين، چاپ ششم: ١٩٨٢م.

٦٧. حروب الإسلام فی الشام فی عهود الخلفاء الراشدين، محمد أحمد باشميل، چاپ نخست: ١٤٠٠هـ- ١٩٨٠م.

٦٨. حروب الردة وبناء الدولة الإسلامية، أحمد سعيد بن سالم، ناشر: دار المنار، ١٤١٥هـ- ١٩٩٤م.

٦٩. حروب القدس في التاريخ الإسلامی والعربی، د.ياسين سويد، ناشر: دار الملتقی، چاپ نخست: ١٩٩٧م.

٧٠. الحسبة في العصر النبوی وعصر الخلفاء الراشدين، د. فضل إلهی، چاپ سوم: ١٤٢٠هـ- ١٩٩٩م.

٧١. الحضارة الإسلامية عوامل الازدهار وتداعيات الانهيار، ناشر: دار غريب، قاهره.

٧٢. الخلافة الراشدة والدولة الأموية من فتح الباری، د. يحيی إبراهيم يحيی، ناشر: دار الهجرة، رياض، چاپ نخست: ١٤١٧هـ-١٩٩٧م.

٧٣. خلافة الصديق والفاروق، عبدالعزيز الثعالبی، ناشر: دار ابن كثير، دمشق، چاپ نخست: ١٤١٨هـ-١٩٩٨م.



۷۴. الخلافـة والخلفـاء الراشـدون بـين الشـورى والديمقراطيـة، سـالم بهنساوی، ناشر: مكتبة المنار الإسلامية، كويت، چاپ دوم: ۱٤۱۸هـ-۱۹۹٦م.
۷۵. الخلفاء الراشدون، حسن أيوب، ناشر: دار التوزيع والنشر الإسـلامية، چاپ نخست: ۱٤۱۸هـ - ۱۹۹۷م.
۷٦. الخلفاء الراشدون، عبدالوهاب نجار، ناشر: دار القلم، بيروت، چاپ نخست: ۱٤۰٦هـ- ۱۹۸٦م.
۷۷. الخليفة الفاروق عمر بن الخطاب، عبدالرحمن عبدالكريم عانی، د. حسن فاضل زعين، ناشر: دار الشئون الثقافية العامة، بغداد، چاپ: ۱۹۸۹م.
۷۸. الدر المنثور في التفسير بالمأثور، عبدالرحمن سيوطی، ناشر، محمد أمين دمج، بيروت، لبنان.
۷۹. دراسات في الحضارة الإسلامية، أحمـد إبـراهيم شريـف، نـاشر: دار الفكر العربی.
۸۰. سلسلة الأحاديث الصحيحة، آلبانی، ناشر: المكتب الإسلامی.
۸۱. السـلطة التفيذيـة، د. محمـد دهلـوی، نـاشر: دار المعـراج الدوليـة، رياض، چاپ نخست: ۱٤۱۲هـ- ۲۰۰۰م.
۸۲. سنن ابن ماجه، حافظ أبو عبدالله محمد بن يزيد ابن ماجـه قزوينـی، ناشر: دار الفكر.
۸۳. سنن أبـی داود، إمـام أبـو داود سـليمان سيسـتانی، تحقيـق و تعليـق: عزت الدعاس ۱۳۹۱هـ، سوريه .
۸٤. السنن الإلهية فـی الأمـم والجماعـات والأفـراد، عبـدالكريـم زيـدان، ناشر: موسسة الرسالة، چاپ نخست: ۱٤۱٤هـ- ۱۹۹۳م.



۸۵. سنن الترمذی، أبو عیسی محمد بن عیسی ترمذی، ناشر: دار الفکر ۱۳۹۸ه.

۸۶. السنن الکبری، ابوبکر أحمد بن حسین بن علی بیهقی، ناشر: دار المعرفة، بیروت، لبنان.

۸۷. سنن النسایی، أحمد بن شعیب بن علی بن بحر بن سنان بن دینار نسایی، با شرح جلال الدین سیوطی و حاشیه إمام سندی، ناشر: دار الفکر، بیروت، چاپ نخست: ۱۳۴۸ه - ۱۹۳۰ م.

۸۸. السیاسة الشرعیة، د. إسماعیل بدوی، ناشر: مکتبة المنار، کویت، چاپ نخست: ۱٤۲۱ه - ۲۰۰۰م.

۸۹. سیاسة المال فی الإسلام فی عهد عمربن الخطاب، عبدالله جمعان سعدی، ناشر: مکتبة المدارس، دوحه، قطر، چاپ نخست: ۱٤۰۳ه- ۱۹۸۳م.

۹۰. سیر أعلام النبلاء، محمد أحمد ذهبی، ناشر: موسسة الرسالة، چاپ هفتم: ۱٤۱۰ه- ۱۹۹۰م.

۹۱. سیر السلف، أبو القاسم اصفهانی، ناشر: دار الرایة، ریاض، چاپ نخست: ۱٤۲۰ه- ۱۹۹۹م.

۹۲. سیر الشهداء دروس و عبر، عبدالحمید عبدالرحمن سحیبانی، ناشر: دار الوطن، چاپ نخست: ۱٤۱۹ه- ۱۹۹۹م.

۹۳. السیرة النبویة الصحیحة، د. أکرم عمری، ناشر: مکتبة المعارف و الحکم، مدینه منوره، چاپ نخست: ۱٤۱۲ه - ۱۹۹۲م،

۹٤. السیرة النبویة عرض وقائع و تحلیل أحداث، علی محمد صلابی.

۹۵. السیرة النبویة فی ضوء القرآن والسنة، د. محمد محمد أبو شهبه، ناشر: دار القلم، دمشق، چاپ دوم: ۱٤۱۷ه- ۱۹۹۶م.



٩٦. السيرة النبوية، ابن هشام، ناشر: دار إحياء التراث العربى، چاپ دوم: ١٤١٧هـ- ١٩٩٧م.

٩٧. الشيخان أبوبكر وعمر برواية البلاذري في أنساب الأشراف، تحقيق د. إحسان صدقى عمد، محل نشر، عربستان سعودى، چاپ سوم: ١٤١٨هـ- ١٩٩٧م.

٩٨. صبح الأعشى فى قوانين الإنشاء، أحمد بن على قلقشندى، ناشر: وزارت فرهنگ و ارشاد، مصر، ١٣١٨هـ و مكتبة الحلوانى، سوريه، سال: ١٣٩٢هـ.

٩٩. صحيح البخاري، أبو عبدالله محمد بن إسماعيل بخارى، ناشر: دار الفكر، چاپ نخست: ١٤١١هـ- ١٩٩١م.

١٠٠. صحيح التوثيق في سيرة وحياة الفاروق عمر بن الخطاب، مجدى فتحى سيد، ناشر: دار الصحابة للتراث، طنطا، چاپ نخست: ١٤١٧هـ- ١٩٩٦م.

١٠١. الصحيح الجامع الصغير وزيادته، محمد ناصر الدين آلبانى، ناشر: المكتب الإسلامى، بيروت لبنان، چاپ سوم: ١٤٠٨هـ- ١٩٨٨م.

١٠٢. صحيح السيرة النبوية: إبراهيم صالح على، ناشر: دار النفائس، چاپ سوم: ١٤٠٨هـ- ١٩٩٨م.

١٠٣. صحيح مسلم بشرح النووى، ناشر: المطبعة المصرية، در الأزهر، چاپ نخست: ١٣٤٧هـ- ١٩٢٩م.

١٠٤. صحيح مسلم، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقى، ناشر: دار إحياء التراث العربى، بيروت، لبنان، چاپ دوم: ١٩٧٢م.



۱۰۵. الصفات الشخصية وسمات السلوك القيادي عند عمر بن الخطاب، د. محمد النوافلة، ناشر: دار مجدلاوی، اردن.

۱۰۶. صفة الصفوة، الإمام أبو الفرج ابن الجوزی، ناشر: دار المعرفة، بيروت.

۱۰۷. صلاح الأمة في علو الهمة، د.سيد بن حسين عفانی، ناشر: موسسة الرسالة، چاپ نخست: ۱٤۱۷هـ- ۱۹۹۷م.

۱۰۸. صلح الحديبية، محمد أحمد باشميل، ناشر: دار الفكر، چاپ سوم: ۱۹۷۳م، ۱۳۹۳هـ.

۱۰۹. الطائف فی العصر الجاهلی و صدر الإسلام، نادية حسين صقر، ناشر: دار الشروق، جده، چاپ نخست: ۱٤۰۱هـ.

۱۱۰. طبقات الشعراء، محمد بن سلام جمحی، شرح: محمود شاكر، ناشر: مطبعة المدنی، قاهره.

۱۱۱. الطبقات الكبری، ابن سعد، ناشر: دار صادر- بيروت.

۱۱۲. الطريق إلی المداين، أحمد عادل كمال، ناشر: دار النفائس، چاپ ششم: ۱٤۰٦هـ- ۱۹۸٦م.

۱۱۳. الطريق إلی دمشق، أحمد عادل كمال، ناشر: دار النفائس، چاپ سوم: ۱٤۰٥هـ- ۱۹۸٥م.

۱۱٤. عبقرية الإسلام فی أصول الحكم، منير عجلانی، ناشر: دار النفائس، چاپ دوم: ۱٤۰۹هـ- ۱۹۸۸م.

۱۱٥. العشرة المبشرون بالجنة، محمد صالح عوض، ناشر: موسسة المختار- قاهره، چاپ نخست: ۱٤۱۹هـ-۱۹۹۹م.



۱۱۶. عصر الخلافة الراشدة، د.أكرم ضياء عمری، ناشر: مكتبة العلوم و الحكم، مدینه منوره، چاپ نخست: ۱٤۱٤هـ- ۱۹۹٤م.

۱۱۷. عصر الخلافة الراشدة، د.أكرم ضياء عمری، ناشر: مكتبة العلوم و الحكم، مدینه منوره، چاپ نخست: ۱٤۱٤هـ- ۱۹۹٤م.

۱۱۸. عقيدة السلف وأصحاب الحديث ضمن مجموعة الرسائل المنيرية، إسماعيل صابونی، ناشر: إدارة الطباعة المنيرية، نشر: محمد أمين دمج، بیروت: ۱۹۷۰م.

۱۱۹. عقيدة أهل السنة والجماعة فی الصحابة الكرام، د.ناصر بن علی حسن الشيخ، ناشر: مكتبة الرشد، رياض، چاپ نخست: ۱٤۱۳-۱۹۹۳م.

۱۲۰. العقيدة فی أهل البيت بين الإفراط والتفريط، د. سليمان بن رجاء سحيمی، ناشر: مكتبة الإمام البخاری، چاپ نخست: ۱٤۲۰هـ-۲۰۰۰م.

۱۲۱. علم التاريخ عند المسلمين، مترجم: صالح أحمد علی، نویسنده: فرانز روزنتال، ناشر: موسسة الرسالة، چاپ دوم: ۱٤۰۳هـ- ۱۹۸۳م.

۱۲۲. العلو، علی غفار، محمد أحمد ذهبی.

۱۲۳. علی بن أبی طالب مستشار أمين للخلفاء الراشدين، د.محمد عمرحاجی، ناشر: دار الحافظ، چاپ نخست: ۱۹۹۸م.

۱۲٤. عمر بن الخطاب: حیاته، علمه، أدبه، د.علی أحمد خطیب، ناشر: عالم الكتب، بیروت، چاپ نخست: ۱٤۰٦هـ- ۱۹۸٦م.

۱۲۵. عمر بن الخطاب، د. محمد أحمد أبو نصر، ناشر: دار الجيل، بیروت، چاپ نخست: ۱٤۱۱هـ - ۱۹۹۱م.

۱۲٦. عمر بن الخطاب، صالح بن عبدالرحمن بن عبدالله، ناشر: دار القاسم، چاپ دوم: ۱٤۱۷هـ- ۱۹۹٦م.



١٢٧. العنصرية اليهودية وآثارها فى المجتمع، دکتر أحمد عبدالله زغيبى، ناشر: مكتبة العبيكان، چاپ نخست: ١٤١٨هـ- ١٩٩٨م.

١٢٨. عوامل النصر والهزيمة، شوقى أبو خليل، ناشر: دار الفكر، دمشق، چاپ دوم: ١٤٠٧هـ- ١٩٨٧م.

١٢٩. عون المعبود شرح سنن أبى داود، محمد شمس الحق عظيم آبادی. تحقيق: عبدالرحمن محمد عثمان، ناشر: المكتبة السلفية، مدينه منوره.

١٣٠. عيون الأخبار، أبو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة، ناشر: دار الكتب العلمية، چاپ نخست: ١٤٠٦هـ- ١٩٨٦م.

١٣١. غاية الأمانى فى أخبار القطر اليمانى، يحيى بن حسين.

١٣٢. الفاروق القائد، محمد شيت خطاب، ناشر: دار الفكر، چاپ چهارم: ١٣٩١هـ- ١٩٧١م.

١٣٣. الفاروق عمر، عبدالرحمن الشرقاوى، ناشر: دارالكتاب العربى، چاپ نخست: ١٤٠٨هـ- ١٩٨٨م.

١٣٤. الفاروق عمربن الخطاب، محمد رشيد رضا، ناشر: دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان، چاپ چهارم: ١٤٠٧هـ- ١٩٨٧م.

١٣٥. الفاروق مع النبى ﷺ، د. عاطف لماضه، ناشر: دار الصحابه، طنطا، چاپ نخست: ١٤١٨هـ- ١٩٩٧م.

١٣٦. فتح البارى، ناشر: المطبعة السلفية، چاپ دوم: ١٤١٠هـ.

١٣٧. فتح القدير الجامع فى الرواية والدراية فى علم التفسير: محمد على شوكانى، ناشر: دار الفكر.



١٣٨. فتوح البلدان للبلاذری، أبو العباس أحمد بن یحیی بلاذری، ناشر: موسسة المعارف، بیروت، لبنان، ١٤٠٧هـ- ١٩٨٧م.
١٣٩. فتوح مصر، أبوالقاسم عبدالرحمن بن عبدالله عبدالحکم، چاپ از روی نسخه لندن، (١٣٣٩هـ- ١٩٢٠م.)، ناشر: مکتبة المثنی، بغداد.
١٤٠. الفتوح، ابن أکثم کوفی، ناشر: دائرة المعارف عمانی، حیدرآباد، هند، چاپ نخست: ١٣٨٨هـ-١٩٨٦م.
١٤١. الفتوحات الإسلامیة، د.عبدالعزیز شناوی، ناشر: مکتبة الأیمان، منصوره، مصر، چاپ نخست: ١٤٢٠هـ-٢٠٠٠م.
١٤٢. فرائد الکلام للخلفاء الکرام، قاسم عاشور، ناشر: دار طویق، عربستان سعودی، چاپ نخست: ١٤١٩هـ- ١٩٩٨م.
١٤٣. فصل الخطاب فی مواقف الأصحاب، محمد صالح غرسی، ناشر: دار السلام، مصر، چاپ نخست: ١٤١٦هـ- ١٩٩٦م.
١٤٤.الفصل فی الملل والأهواء والنحل، ابو محمد بن حزم ظاهری، ناشر: مکتبه خانجی، مصر.
١٤٥. فضائل الصحابة، أبو عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل، ناشر: دار ابن الجوزی، عربستان سعودی، چاپ دوم: ١٤٢٠هـ-١٩٩٩م.
١٤٦.فقه الائتلاف، محمود محمد خازندار، ناشر: دار طیبة، چاپ نخست: ١٤٢١هـ.
١٤٧. فقه الأولویات دراسة في الضوابط، محمد وکیلی، ناشر: المعهد العالمی للفکر الإسلامی: ١٤١٦هـ-١٩٩٧م.
١٤٨. فقه التمکین في القرآن الکریم، علی محمد صلابی، ناشر: دار البیارق، عمان، چاپ نخست: ١٩٩٩م.



۱۴۹. فقه الزکاة، د.یوسف قرضاوی، ناشر: موسسة الرسالة، بیروت، لبنان، چاپ چهارم: ۱۹۸۰م..

۱۵۰. فقه السیرة النبویة، محمد سعید رمضان بوطی، ناشر: دار الفکر، دمشق، سوریه، چاپ یانزدهم: ۱۹۹۱م-

۱۵۱. الفقه علی المذاهب الأربعة، عبدالرحمان جزائری.

۱۵۲. الفن الحربی فی صدر الإسلام، عبدالرووف عون، ناشر: دار المعارف، مصر، طچاپ: ۱۳۸۱ه- ۱۹۶۱م.

۱۵۳. فن الحکم في الإسلام، مصطفی أبو زید فهمی، ناشر: المکتب المصری الحدیث.

۱۵۴. الفن العسکري الإسلامي، د.یاسین سوید، ناشر: شرکة المطبوعات لتوزیع النشر، لبنان، چاپ نخست: ۱٤۰۹ه- ۱۹۸۸م.

۱۵۵. فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، عبد الرؤوف مناوی، ناشر: دار الفکر للطباعة و النشر، چاپ دوم: ۱۳۹۱ه- ۱۹۷۲م.

۱۵۶. القادسیة، أحمد عادل کمال، ناشر: دار النفائس، چاپ نهم: ۱٤۰۹ه- ۱۹۸۹م.

۱۵۷. القضاء فی الإسلام، عطیة مصطفی مشرفة، ناشر: شرکة الشرق الأوسط، چاپ دوم: ۱۹۶۶م.

۱۵۸. القضاء في عهد عمر بن الخطاب: د.ناصر طریقی، ناشر: مکتبة التوبة، ریاض، چاپ نخست: ۱٤۰۶ه- ۱۹۸۶م.

۱۵۹. القضاء ونظامه فی الکتاب والسنة، د.عبدالرحمن حمیضی، ناشر: منشورات جامعة أم القری، چاپ نخست: ۱٤۰۹ه- ۱۹۸۹م.

۱۶۰. القلم لأبی خیثمة، تحقیق: آلبانی، ناشر: دار الأرقم، کویت.



١٦١. القيادة العسكرية فى عهد الرسول ﷺ، ناشر: دارالقلم، چاپ نخست: ١٤١٠هـ- ١٩٩٠م.

١٦٢. القيادة والتغيير، بشير شكيب جابرى، ناشر: دار حافظ، جده، چاپ نخست: ١٤١٤هـ-١٩٩٤م.

١٦٣. القيود الواردة على سلطة الدولة، د.عبدالله گيلانى، ناشر: دار البشير، عمان، موسسه رساله، چاپ نخست: ١٤١٨هـ- ١٩٩٧م.

١٦٤.الكامل في التاريخ، أبوالحسن على بن أبى المكارم شيبانى، معروف به ابن اثير، تحقيق: على شيرى، ناشر: دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ نخست: ١٤٠٨هـ- ١٩٨٩م.

١٦٥. الكامل في اللغة و الأدب، ابو عباس محمد بن يزيد، ناشر: بابى حلبى، مصر، چاپ: ١٣٥٦هـ-١٩٣٧م، موسسه رساله، بيروت، ١٤٠٦هـ- ١٩٨٦م.

١٦٦.الكفاءة الإدارية، د.عبدالله قادرى، ناشر: دار المجتمع، جده، ١٤٠٦ هـ- ١٩٨٦م.

١٦٧. لقاء المؤمنين، عدنان نحوى، ناشر: مطابع الفرزدق التجارية، رياض، عربستان سعودى، چاپ سوم: ١٤٠٥هـ- ١٩٨٥م.

١٦٨. لله ثم للتاريخ، كشف الأسرار وتبرئة الأئمة الأطهار، سيد حسين موسوى، ناشر: دار اليقين.

١٦٩. لوامع الأنوار البهية شرح الدرة المضية فى عقيدة الفرقة الرضية، محمد بن أحمد سفارينى، ناشر: المكتب الإسلامى.

١٧٠. المائة الأوائل، ترجمه: خالد عيسى وأحمد سبانو، نويسنده: دكتر مايكل هارت، ناشر: دار ابن قتيبة، چاپ هشتم: ١٤١٩هـ- ١٩٩٨م.



۱۷۱. مآثر الإنافة فی معالم الخلافة، قلقشندی، تحقیق: عبدالستار أحمد فرج، ناشر: عالم الکتب، بیروت.

۱۷۲. مبادیء النظام الاقتصادی الإسلامی، د.سعاد إبراهیم صالح، ناشر: دار عالم الکتب، ریاض، چاپ نخست: ۱٤۱۷هـ- ۱۹۹۷م.

۱۷۳. المبسوط، محمد بن أحمد بن ابی سهل، شمس الأئمة سرخسی، ناشر: دار المعرفة بیروت.

۱۷٤. المجتمع الإسلامی دعائمه وآدابه، د.محمد أبو عجوة، ناشر: مکتبة مدبولی، چاپ نخست: نوفمبر ۱۹۹۹م.

۱۷۵. مجلة البحوث العلمیة، ریاض، رجب- شعبان- رمضان- شوال: ۱٤۰۳هـ.

۱۷٦. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نور الدین علی بن أبی بکر الهیثمی، ناشران: دار الریان، قاهره، دار الکتاب العربی، بیروت.

۱۷۷. مجموعة الفتاوی، تقی الدین أحمد ابن تیمیة حرانی، ناشران: دار الوفاء، منصوره، مکتبة العبیکان، ریاض، چاپ نخست: ، ۱٤۱۸هـ- ۱۹۹۷م.

۱۷۸. مجموعة الوثائق السیاسیة للعهد النبوي والخلافة الراشدة، محمد حمید الله، ناشر: دار النفائس، چاپ پنجم: ۱٤۰۵هـ- ۱۹۸۵م.

۱۷۹. محض الصواب في فضائل أمیر المؤمنین عمر بن الخطاب، الإمام یوسف بن حسن بن عبدالهادی دمشقی صالحی حنبلی، ناشر: دار أضواء السلف، ریاض، چاپ نخست: ۱٤۲۰هـ- ۲۰۰۰م.

۱۸۰. المحلی بالآثار، امام أبو محمد عللی بن أحمد بن سعید بن حزم اندلسی، ناشر: دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان.



۱۸۱. مدارج السالكين بين منازل إياک نعبد وإياک نستعين، ابـن قيم الجوزية، تحقيق: محمد حامد فقی، ناشر: دار الكتـاب العربـی، بيـروت، ۱۳۹۲هـ.

۱۸۲. المدونة الكبرى، امام مالک بن أنس اصبحی، روايـت امـام سحنون، ناشر: دار الفكر - بيروت ۱۳۹۸ هـ.

۱۸۳. المدينة النبوية فجر الإسلام والعصر الراشدی، محمد محمد حسن شراب، ناشر: دار القلم، بيروت، دار الشـامية، بيـروت، چـاپ نخسـت: ۱٤۱٥هـ- ۱۹۹٤م.

۱۸٤. المرتضى سيرة أمير المؤمنين، أبو الحسن نـدوی، نـاشر: دار القلم، دمشق، چاپ دوم: ۱٤۱۹هـ- ۱۹۹۸م.

۱۸٥. مروج الذهب ومعادن الجوهر، أبو الحسن علی بـن حسـين بن علی مسعودی ناشر: دار المعرفة، بيروت.

۱۸٦. مرويـات أبـی مخنـف فـی تـاريخ الطـبری - عصر ـ الخلافـة الراشدة- د.يحيى إبراهيم يحيى، ناشر: دار العاصمة، رياض، چـاپ نخسـت: ۱٤۱۰هـ.

۱۸۷. المستدرک على الصحيحين، امام أبو عبدالله نيشاپوری، در حاشيه آن كتـاب: (التخلـيص) ذهبـی قـرار دارد، نـاشر: دار الفكـر، چـاپ: ۱۳۹۰هـ- ۱۹۷۰م، .

۱۸۸. مسند أحمد، ناشر: المكتب الإسلامی، بيروت.

۱۸۹. مسـند الشـافعی، ترتيـب: محمـد عابـد سـندی، نـاشر: دار الكتب العلمية.



١٩٠. مصنف ابن أبی شیبة، إمام أبی بکر عبدالله بن محمد بن أبی شیبة عبسی، ناشر: دار القرآن و العلوم الإسلامیة، کراچی، پاکستان: ١٤٠٦ھ.

١٩١. المصنف، حافظ أبو بکر عبدالرزاق بن همام صنعانی، ناشر: المکتب الإسلامی، بیروت، چاپ دوم: ١٤٠٣ھ.

١٩٢. مع الرعیل الأول، محب الدین خطیب، ناشر: دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان، چاپ: ١٤٠٩ھ- ١٩٨٨م.

١٩٣. معاملة غیر المسلمین في المجتمع الإسلامی، إدوار غالی ذهبی، ناشر: مکتبة غریب، چاپ نخست: ١٩٩٣م.

١٩٤. المعاهدات في الشریعة الإسلامیة والقانون الدولی، د.محمد الدیک، ناشر: دار الفرقان للنشر و التوزیع، چاپ دوم: ١٤١٨ھ- ١٩٩٧م، .

١٩٥. معجم الأدباء، یاقوت حموی، ناشر: دار صادر، بیروت.

١٩٦. المعجم الکبیر، طبرانی، تحقیق: حمدي عبدالمجید سلفی، ناشر: الدار العربی للطباعة، بغداد، چاپ نخست: ١٤٠٠ھ.

١٩٧. المعرفة والتاریخ للفسوی، ابو یوسف فسوی، تحقیق: أکرم ضیاء عمری، ناشر: مطبعة الإرشاد، بغداد: ١٣٩٤ھ.

١٩٨. المغنی، إمام علامه ابن قدامه مقدسی، ناشر: دار الحدیث، قاهره، چاپ نخست: ١٤١٦ھ- ١٩٩٦م.

١٩٩. مفتاح دار السعادة، ابن قیم الجوزیة، ناشر: دار الکتب العلمیة، بیروت.

٢٠٠. مقدمة ابن خلدون.



۲۰۱. من أخلاق النصر في جيل الصحابة، دکتر سيد محمد نوح، ناشر: دار ابن حزم، چاپ نخست: ۱٤۱۵ه-۱۹۹٤م.

۲۰۲. من معين السيرة، صالح أحمد شامی، ناشر: المكتب الإسلامی، چاپ دوم: ۱٤۱۳ه- ۱۹۹۲م.

۲۰۳. مناقب أمير المومنين عمربن الخطاب، أبو الفرج عبدالرحمن جوزی، ناشر: دار الكتاب العربی، بیروت، چاپ چهارم: ۱٤۱۲ه- ۲۰۰۱م.

۲۰٤. منهاج السنة النبوية، أحمد بن عبد الحليم ابن تيمية، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.

۲۰۵. منهج التربية الإسلامية، محمد قطب، ناشر: دار الشروق، چاپ پنجم: ۱٤۰۳ه- ۱۹۸۳م.

۲۰٦. منهج الرسول فی غرس الروح الجهادية فی نفوس أصحابه، سید محمد نوح، چاپ نخست: ۱٤۱۱ه- ۱۹۹۰م، محل نشر: دانشگاه امارات متحده عربی.

۲۰۷. الموارد المالية د.يوسف عبدالغفور.

۲۰۸. الموسوعة الحديثية، مسند الإمام أحمد بن حنبل، ناشر: وزارت اوقاف وامور دعوت اسلامی، موسسه رساله، چاپ دوم: ۱٤۲۰ه-۱۹۹۹م.

۲۰۹. موسوعة فقه عمر بن الخطاب د.محمد قلعجی، ناشر: دار النفائس، چاپ چهارم: ۱۷۰۹ه- ۱۹۸۹م.



۲۱۰. الموطأ، امام مالک بن أنس اصبحی، تصحیح و شماره گزاری و تخریج أحادیث: محمد فواد عبد الباقی، ناشر: دار إحیاء الکتب عیسی حلبی و شرکا.
۲۱۱. النجوم الزاهرة، جمال الدین أبو المحاسن یوسف بن تغری اتابگی، ناشر: وزارت فرهنگ و ارشاد قومی مصر- برای تالیف، ترجمه، چاپ ونشر.
۲۱۲. نسب قریش: أبو عبدالله مصعب بن عبدالله بن زبیری، ناشر: دار المعارف، قاهره.
۲۱۳. نصب الرایة لأحادیث الهدایة، عبد الله بن یوسف حنفی زیلعی، چاپ دوم: ۱۳۹۳هـ.
۲۱٤. نظام الحکم فی الشریعة و التاریخ الإسلامی، ظافر قاسمی، ناشر: دار النفائس، بیروت، چاپ سوم: ۱٤۰۷هـ- ۱۹۸۷م.
۲۱۵. نظام الحکومة الإسلامیة: کتانی مشهور به التراتیب الإداریة، محمد عبد الحی کتانی إدریسی حسنی، الأرقم بن أبی الأرقم- بیروت.
۲۱٦. النظام السیاسی فی الإسلام، محمد أبو فارس، ناشر: دار الفرقان، عمان اردن، چاپ دوم: ۱٤۰۷هـ- ۱۹۹۳م.
۲۱۷. النظام القضائي في العهد النبوي والخلافة الراشدة، مناع قطان، ناشر: مکتبة وهبة، چاپ نخست: ۱٤۱٤هـ- ۱۹۹۳م.
۲۱۸. النظم الإسلامیة، صبحی صالح، چاپ پنجم، ناشر: دار العلم للملایین، بیروت، مایو ۱۹۸۰م.
۲۱۹. نهایة الأرب فی فنون الأدب، شهاب الدین أحمد بن عبدالوهاب نویری، چاپخانه: کوتسا توماسی، قاهره.



۲۲۰. نونیة القحطانی، أبو محمد عبدالله بن محمد أندلسی قحطانی، ناشر: دار السوادی عربستان سعودی، چاپ سوم: ۱٤۱۰هـ- ۱۹۸۹م.
۲۲۱. الهندسة العسكرية في الفتوحات الإسلامية، د.قصی عبدالرؤوف، ناشر: دار الشئون الثقافية العامة، چاپ نخست: ۱۹۹۷م.
۲۲۲. وسطية أهل السنة بين الفرق، محمد بن كريم محمد بن عبدالله، ناشر: دار الراية، رياض، عربستان سعودی، چاپ نخست: ۱٤۱٥هـ- ۱۹۹٤م.
۲۲۳. الوسطية في القرآن الكريم، على محمد صلابی، ناشر: دار النفائس و دار البيارق، چاپ نخست: ۱٤۱۹هـ-۱۹۹۹م.
۲۲٤. وقائع ندوة النظم الإسلامية، أبوظبی: ۱٤۰٥هـ- ۱۹۸٤م.
۲۲٥. الولاية على البلدان فی عصر الخلفاء الراشدين، د.عبدالعزيز بن إبراهيم عمری.